فیه شفاء للناس

سپاس بجناب واهب بیقیاس که درین ایام سعادت فرجام نسخه عجیبه و رساله غریبه که محتوی

بر مسائل علمیه و عملیه کلیه و جزئیه متعلقه باه و نسخهای مجربه این باب است مسمی به

ضیاء الابصار
فی حد الباه

تصنیف اسوة الروسا رئیس الاطبا عالی نسب والا حسب حکیم محمود خان صاحب خلف الصدق جناب

حکیم شریف علیخان صاحب مرحوم تصحیح و تنقیح مسیح زمان حکیم غلام رضا خان صاحب

در مطبع احمدی واقع دهلی باهتمام مهتمان مطبع زیور طبع یافت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي قدر بقدرته على معرفة ذاته من وجود مصنوعاته من جنس الحيوانات والنبات
والمعدنيات * وشرف جنس الحيوانات على النباتات والمعدنيات من الموجودات
من جهة العقل والادراك بين الارض والسماك * وخصص تأثير النباتات
والمعدنيات على ازالة الاسقام * وكرم نوع الانسان على باقي انواع الحيوانات
بالنطق والكلام * وفضله باعتبار التكلم وحصول العلم بماهية ذاته * وزينه
بحلية العقل بتحصيل العلم بصفاته * ونظم العالم بانتظام الاديان * وجعل
المذاهب باختلاف الاذهان * وامال الطبائع بالبدائع وآثار كل قوم
ويعبدونه بانحاء العادات * ويسبحونه بانواع العبادات * لا يوافق احد منهم في العبادة

للآخر و لا یستوی فیها واحد من البشر و اثار عقله و شرافته صدقة العلانیة و من
العقل عند شدة قوای الشهوانیة و تمیل الطبایع بازدواج نوعه حتی یحصل بقاء نوعه
من جنسه و افاق فرط لذت الجماع علی جمیع لذات العالم و تمیل الیه طبایع
الخاص و العام الاتم و سبحانه ما اعظم شانه و ارسل الرسول علی عبده
شفقة عن زلة الاقدام من الضلالة اعنی محمد رسول الله خاتم النبیین
شفیع المذنبین بالکرامة امام المتقین بالخلق الکریم و هادی الصراط المستقیم و طهر
الآل علی الجمیع و اکرمهم بالخلق المنیع و صدق ابا بکر بالتصدیق و اظهر
العمر بالشجاعة الحقیق و آیین العثمان بالحیاء و الغناء الخفی و الجلی و لقب
الکرار الغیر الفرار بالعلی رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد بر دانش
حکما حکمت آیین و طبیبان طبابت قرین و سخن سنجان نصفت آگین
و معاشران عشرت گزین و محققان کامل و عارفان اصل که حقایق علوم را
بنظر تحقیق و مدارج فنون را به هنر تدقیق پیش نهاد خاطر و مد نظر میدارند
اخفا و احتجاب نماند که من هیچدان گوشه نشین عزلت و منزوی زاویه خمول
حیرت بل لاشی فی الحقیقت محمود از قدیم بصادق الطبابت و تشریف الحکمت
نامزدگی دامنگیر و اقرار الا از موافقت دقایق این فن و از اسرار حقایق این علم مقدور
از ین عشت با هر چند که از مدت قدیم یاران همدم و دوستان صمیم که باهم صحبت میداشتند
بدرخواست ترقیم رساله فی الباه که حاوی جمیع مدارج این امر باشد سایل بودند و بااهتمام

بقلت فرصت و هجوم علایق از حوایج ضروری و ضروریات لابدی که بهر نوع
انسان را تا بقای حیوة مستعار ازان گریز نمی باشد باوجود گوش زدگی التماس
بانی ضمیر شان در طاق نسیان می انداختم چون تکرار التماس ایشان بمن گوش زد
گردید و یارای گریز نماند و نیز رد قول ایشان و عدم سمع ارشاد ایشان بعید از مودت
پنداشتم بقول آنکه از درون دل دوستان جهلست خیالش در دلم جا گرفت کمر همت
بستم و راه به انجامش جستم از فضل قادر کریم کارساز با سرع ازمنه بسلک تحریر
درآمد و بضیاء الابصار فی حد الباه که هم تاریخ اتمامش میتوان گفت مسمی و نامزد گردید
و از انکه بعض مضامین نسبتی زنان بسبب مناسبت فیمابین که اولی ترک آن بود گرباه مردان
دستگیری میکرد لابدی آمد ازینجهت قلم شکسته رقم بترقیمش پرداخت اما بصدق قول
انکه الانسان مرکب من الخطاء والنسیان با وصفیکه بهره از علم تحریر ندارم بفهمید
مطالب زرک و استخراج مضامین شترک بسبب نقص عاری ام لهذا امید از عالی
همتان بلند همت و عالی رتبتان والا مرتبت که اگر سهوی و یا خللی در نفس معانی
و یا بر رقم الالفاظ در یابند بنظر اصلاح باصلاح متوجه شوند و سقم را بر خطا روا
ندارند انی للخطایا معترف و بالجهل معروف و ما توفیقی الا بالله
و هو حسبی و نعم الوکیل مقاله اول در تمهید اتانی ذوی الافهام و مخفی
ذو طبایع سلیمه مباد که او سبحانه جل شانه جمیع انواع حیوانات را در نفس
قضای حاجات علی الخصوص قوای شهوانی شریک یکدیگر آفریده و فیمابین

ذکور و اناث مناسبت تام عطا فرموده منجمله ازان نوع انسان را از روی
فهم و فراست و عقل و کیاست بر دیگر انواع حیوانات اعزاز و امتیاز بخشیده و
از انمیان بعطای شرافت جوهر عقل افراد ذکور را من وجه بر اناث ترجیح داده از جهت
پاس حیا و شرم و حفظ مدارج تاهلی که از لوازمات عقل است در نهاد خاطر شان
منتقش گردانیده بخلاف اناث که قلت صبر و تحمل و جبن و بدذاتی و سوء باطنی و بیحیائی
و عدم لحاظ غیرت شوهری و ظهور امر حا بیجا که بسبب عدم کمال جوهر شریف عقل
بیتوان گفت ایمدون سرشت خاطر شانست و نیز کمی فهم و ادراک و اختیار منهیات
و اجتناب از اوامر که متعلق نساست علامت بر نقصان خلقت ازلی او شانست
و بظهور قوت و شدت قوای شهوانی مرد را از روی کیفیت و کمیت بر اناث
قوی گردانیده ازین باعث تعدد جماع انزالی چنانچه از مرد بوجود می آید از زن
هرگز ظهور نمی گیرد و همچنان افراد ذکور را بحسب تفاوت مزاجی بر یکدیگر ترجیح مرجح
کرده چنانکه مزاج دموی و صفراوی بنسبت بلغمی و سوداوی بامر مجامعت قوی خواهد بود
ازان پس تاثیر صحبت را عمده اسباب ظهور نیکی و بدی مقرر ساخت از انجاست
که آفریدگار تبارک و تعالی انسان را باعتبار خلقت بجوهر پاک منزه و پاک
بیافرید پس از فوت یقین صحبتی که اختیار مینماید ظهور افعال آن بوجود می آید لاان
للصحبت تاثیرا و نیز بوجه اغلب شرافت نطفه را بر شرافت افعال مقرر کرده
اند ازینجاست اگرچه بعضی از اهل شرافت بباعث نقصان عقل خلقی فیمابین

نیک و بد امتیاز نکرده شریک صحبت بد بوده خوی آن گرفته مرتکب افعال قبیحه
میشوند بالانجام حین کمال قوای نفسانی و ظهور عقل کامل ترک آن باختیار مینمایند
مظهر حسنات مبرات و مصدر افعال نیک میشوند لان کل شی یرجع الی
اصله و در صورت خلاف بر خلاف این پس شرافت نطفه بکمال جوهر عقل منیره اکثریه
خواهان امورات خلاف عقلی که مراد از صحبت بد اعنی ظهور افعال لایعنی و معصیت
ست میباشد و حصول کمال جوهر عقل بر عنایات بغایات وهاب العطیات مقدر جمیع
بر هر که از بنی نوع انسان ذیل عاطفت می نهد کمال عقل میدهد و بهمین جهت
ذوی عقول سلیمه مختار صحبت شریف و تارک معیوب جهان و جهانیان میباشد پر
ظاهر که عادی صواب و عیب و نیکی و بدی دنیا و دین باعتبار تربیت و عادت و
خو گرفتن بست بوقوع این امر فریقین مشارک الا ترجیح به اناث لنقصان عقلهن
فی اصل الخلقه چه عادت بمنزله طبیعت ثانیه از مذهب اطبا ثابت لاجرم مرد
عاقل بر معیوبیت این جهان ناپایدار که هر آئینه نمونه جهان باقیست غور و
تامل بکار برده ترک نماید و بر اوامر و منهیات حق جلشانه که مخبر صادق ما بصدقت
آن پرداخته عامل عمل باشد تا از شر مساوی دو جهانی نجات یابد باب اول
از مقاله اول اما از جمله مصنوعات خلقت بی نیاز با جلت خلقته چنان
بشهادت و معاینه استنباط گردید که از جمله اعضاء بدن انسانی عضوی
قوی یا ضعیف یا متوسط مخلوق میگردد چنانچه بدیهی است حاجت دلیلی

ندارد و از انجمله اگر اعضای تناسل بقوت پیدایش یافته باشد هر آینه انکس نسبت باولاد
انواع خویش در امر مجامعت بر دیگران سبقت خواهد برد والا بالعکس و همچنین
کلانی و عظم بنی سبب تولید منی کثیر علی الخصوص در صورت خلقت او بر قوت و
الافلا بس قوت جمیع بدن خصوص قوت معده که مشعر بر کثرت طلب غذا و
هضم اوست مستدعی قوت و کثرت مجامعت خواهد بود و با وجود این اگر
افزونیش آلات تناسل بر قوت گردد البته در امر جماع قوی خواهد بود و در
صورت دمویت مزاج که مستلزم شدت قوای جسمانی که مراد از قوت
معده و جمیع قوای بست اعنی طالب کثرت اغذیه معه قدرت قوت
معده بر انهضامش علاوه از قوت قوای دیگر در امر مجامعت می شاید
که عدیم المثل باشد تا انجام عمر خویش و کثرت مجامعت رالایق و صفراوی
مزاجی او کمتر از دمویت و دیر نپاید زیرا که پیوست مزاجش اسرع بنقصان
میباشد الا انسبت دموی سرعت و جرئت بر مجامعت میدارد لحدة
مادته و بل بشرط عدم کثرت و اعتدال در امورات لابدی شلش خواهد
بود و بلغمی مزاج باعث برودت ماده خویش البته قادر بر انهضام اغذیه
کثیره نیست ازینجهت قابل کثرت مجامعت نمیباشد مگر نقصانش بسبب
رطوبت مزاجی برودی عاید او میگردد و سرعت قدرت به فعل جماع کمتر
از قسمین اولین میدارد و دیر نپاید لبرودة مادته و معاونة الرطوبة له

وسوداوی مزاج البته نسبت به بلغمی قادر بر انهضام اغذیه میباشند و یبوست
ماده اش باعث قوت مزاج و اعضا، لهذا فعل جماع نسبت بلغمی قوی نیست
الا در صورت کثرت اسرع بر نقصان نیز لایق سرعت و کثرت مجامعت نیست
للمخالفة فی الکیفیتین و ترکیب هر ماده که به یکدیگر صورت بندد اگر بکثرت
است حکم آن مقدم میباشد و در صورت قلت افعالش قلیل بظهور می آید
ازین باعث حکم آن معدوم میگردد غرضکه بهر ماده که غلبه یابد حکم آن مقدم
دارند و نیز بهر عضوی از قوی بدن انسانی از ضعف قوت و یا از صغر
حجمش نقصانی دریابد حکم بر ضعف آن نمایند و قوی را بقوت خواه از
قوت قوی و خواه از جسمیت فصل اول از باب اول بر عاملان احکامات
دینی و واقفان معاملات دنیوی مخفی و محتجب نماند که سوای زن منکوحه
و کنیزک شرعی مرتکب فعل شنیع بودن علی الخصوص بمنکوحه دیگران که زنا
همین مراد است و حد نص قرآنی شاهد برین که الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد
منهما مائة جلدة نزد خلق شرمسار و بزه کار و باعث کوتاهی عمر و کمی روزی
و خوار خلق و سوا و روسیاهی دنیا گرفتاری عذاب این متصور است اگرچه
ساتر العیوب که کریم و رحیم از جمله صفات نامتناهی اوست هر آئینه عفو جرایم
را توقع از ذات کبریای او ممکن الا گرفتاری گناه عبدیت که تا یوم قیامة
بغیر سزا، بدکرداری خود رهای ممکن الوقوع نباشد چه رنجیدگی شوهر عداوت است

عذابیست الیم و اهل تصوف که اهل الله و فقرا مراد وست کفر دانسته اند حسب
مقوله حافظ شیرازی که در طریقت ما کافریست رنجیدن و عین صحبت ایست
و محض خیر علاوه ازین کدامی ملت و مذهب ترخیص هم نمیدهد که با عتبار کسی
نسبت بدان قوم جائز باشد غرضکه بهرحال پیرامونی این امر شنیع و فعل
قبیح کدامی ذوی العقول ذی حوصله بلند همت تجویز اختیار ان نمی کند
لیکن ازانجا که اکثر اهل دنیا از نصیب عقل کامل بی بهره اند بجهت
نقصان عقل تمیز نیک و بد نکرده و بامورات جا بیجا خیال نموده مرتکب این
امر شنیع میشوند علی الخصوص حین شدت ماده منویه که جوانی مراد ازوست
اختیار این فعل میسازند و همعمران جمع شده تفاخر میکنند و کسیکه تمیز نیک
حال ایها نشود از انجنث تعبیر مینمایند و ممانعت ناصح را بخیال نمی
آرند پس لوندگان هر مذهب و ملت اختیار این فعل میسازند و
بسبب کثرت ترغیب و اغوا کنندگان این امر شنیع چنان شایع گشته
شاید که کسی ازین فعل باز مانده باشد پس اگر بمقتضای عمر و شهوات نفسانیه
و لذات جسمانی خود بوبی احمال داعی آن شود زنیکه شائبه ملکیت غیر
نداشته باشد مثل لولیان اختیار کند اگرچه حکم شارع مطلقاً رخصت اهم
نمیدهد و ظاهر که در حالت جوانی جوانان اقویا در صورت ضعف قلب تمیز
نیک و بد و خوب و زشت که انهمی وقت کمال قوی دماغی و قلبی بوقوع میرسد

نکرده زنان فاحشه را بمناکحت می آرند و یا بمناکحت چهار ازواج بوجه
حلت که حکم شرع شریف باین امر شایع یافته گرفتار دام بلا میشوند و چون
نزول نشه جوانی و استفراغ ماده منویه عقل بجا می آید و گرفتاری آن عذاب
الیم باعث انواع انواع ترددات و تفکرات میگردد و علاوه ازین در صورت
عدم واقفیت این فن لابدی منافع و مضار جماع را احتیاط نمیشوند بسبب اسراع
ازین قبل از حدوث وقت نقصان باه حاصل مینماید که اصلاح آن تا
مدت العمر ممکن نمیباشد و از اجرای کار زن باز میمانند و وقتیکه حصول تسلی
عاید نگردد و نایره حرارت شهوتش رو بکمی ننهد طبیعت او بجانب خواهان
امور ناسزا خواهد گردید که این رسوایی شوهر در خلق و ذبولی عند الله متصور
خواهد گشت و بسا است که در حالت ظهور این حالات غیر مناسبه مروجه
جهان و جهانیان اکثر اوقات ذی عزت و غیرت جان شیرین خود را رایگان
میسازند و بجام موت گرفتار بوده تا قیامت بعذاب آن گرفتار میشوند و حال
آنکه از روی انصاف بیک کس بکزین مشکل تسلی مییابد و چرا نباشد که حالات زن
بسبب خبث باطنی او انکار نمیشود تا حال شهوت و عدم آن و تسلی و غیر تسلی او معین
گردد پس چهار را چه یارای که مناسب یک کس باشد الا در صورت واقف کاری این
فن و کسب این کمال میتواند تسلی هر کس متعلق خود بوقوع رساند غرضکه بهر حال کسب این
کمال و حصول این دولت لایزال محتاج الیه خاص و عام که کسی را ازین گزیر نیست

وباوجود این بسا تعجب که معیوب ترین خلایق تصور گردد می‌شاید که باعث دور
اندیشی که نتیجه این خلاف انتظام دنیا و دین است عقلای زمان و کملائی دوران
خلاف عقل را اختیار کرده معیوب ترین انگاشته باشند ورنه کدامی نظر دوربین و
عقل صواب گزین تجویز بر معیوبیت این بکند و بلکه تقاضای دین متین و دنیای وان بود و نیز
همت مردانگی الزم می‌نماید المحتاج الخاص و العام الیه و ضرورت محتاج الیه دنیا
و دین ظاهر که هر که بمناکحت خود آید راضی و خوش باشد که عند الله اجر عظیم است و نیز
وقت وقوع چهار مناکحت که حد تکالیف شرعیت از حصول مرام باز نماند
رسوائی خلق الله و عقبی و تلف جان که از بس عزیز است عاید نگردد لاجرم عنان شبدیز
قلم را بتحریر لابدی پرداخت و بنگارش این عای ضروری آشنا ساخت فصل
دوم از باب اول امامخفی و محتجب نماند که علم عیاشی علمی است مشکل که
از ابتداء تکون الی الآن واننده این بسمع نرسیده و نه کدامی کتب که متمسک الیه
این فن باشد بنظر گذشته بناء علیه متیقن شد که بسبب اشکال کدام کس پیرامون این
نگردیده و اگر گفته آید که باعث زبونی این کسی گرد این نگردیده دور از صواب می‌نماید چرا که
این متعلق بل جزوی از اجزاء علم ابدان است و علم ابدان علمیست بس شریف که پیشوای
دین متین با علم ادیان ترجیح داده و فرموده العلم علمان علم الابدان و علم الادیان
و شرافت جزء شریف بشرافت ظاهر و یونانیان که موحد عالی حوصله و بلند همت
بودند تاهل را ترک کرده و بلکه صحبت ایشان را معیوب ترین خلایق انگاشته

اگرچه اهل عیش کتب های این فن تحریر کرده الا بسبب احتمال حشو کما ینبغی مطلب
بر آری نمیگردد از انجمله کوکا پنڈت که خود را بلفظ موجد این فن نامزد میکند
سیرانیم که سوار در دروغگوئی که شیوهٔ شاعران میباشد چه درج کرده اول در تمهید
حکایتی نگاشته که سوای خشک دماغی او عقل در تعقل آن قاصر علاوه ازین
اصناف مرد و زن چهار چهار کرده و هرگز نشان آن بجائی ننموده که این قسم
مختص انجا میباشد اگرچه هزاران مردان و زنان بلکه بی مبالغه بی تعداد بنظر گذشته
باوجود علم باصناف زنان و خیال آن با همدیگر باعتبار اقسام هرگز متمیز نمیشوند
صریح برانیست برلاعلمی نوشت اصناف او و بهمین وطیره مقامات منی زنان
رابتاریخی معین بمقام معین داشته و گفته که از مساس انموضع خاص بتاریخ مختص لی جماع
منزل میشود چه قدر صداقت صدق تجربه او تصدیق میگردد و مرظاهر که مشار الیه
انزال زن هم نمیدانست و اگر میدانست اینچنین گفتگوی بیجایی که محتمل بر لاعلمی
اوست نمی نگاشت فصل سوم از باب اول عیاشان اینچنان که از
عقل کامل بهره ور نیستند باوجود نقصان قوای شهوانی از خبرگیری منکوحه
خود باز مانده بصحبت غیر بوده اند تا در زمرهٔ عیاشان بدرگار مسلک یا بشند
و سرخروئی بمعنی حاصل نمایند که تفاخر این جهان آب بهمین قرار یافته و بعید
این را بهنر تعبیر میکنند و مرتکب خاطر نمیدارند که خطا را بر صواب اختیار کردن دور
از عقل و تیغ سنج است لو فرضنا در صورت استقرار عادت ذمیمه باعتبار آ

زشتی اعمال درخاطرها جا نکن بمقتضای عقل با ارتسام خیال معیوبیت این بدفعیه آن کوشند
و درصورت غیرممکن بودنش عیب را من حیث عیب بعمل آرند یا باعتبار هنر بقبول آنکه
عیب کردن راهنری میباید و حلوا خوردن را روی میباید پس بهر حال برسیاری
ذهن کامل خیال مختلطه داغی که ترک منکوحه پخته از سر بدر کن بعد تسلی منکوحه اگر شهوت
داعی دیگری باشد البته مضایقه ندارد زوجه ناراضی زوجه بیجا خودی عنه الله و
روسیاهی دنیا متصور است و چرا نباشد که درصورت عدم خبرگیری حین انقطاع
ربط زوجه ناچار بخیال عدم مربوطی شوهر بمدت العمر برغبت ساحقه و یا باحتیاط
مرد غیر طوریکه صحبت میسر آید و تقاضای طبعی دنبال میکرد مشغول میشود غرضیکه
هر ذی عقول بدانستگیری انصاف هرگز بغیر خبرگیری خانه بیرون این امر جائی
دیگر نگردد و اگرچه بابتدای عمر باعث شدت شهوت و قوت قوائی داغی که بهمه
مانع و حارج عیوب و جرئت و اخذ هر یک نیست بدام زنی نمی آید الا وقت کمی شهوت
و قوای جسمانی که لازمه نزول اشد عمری و حصول نتیجه کثرت مجامعت است
بلا
شهوتش سوای بانوی جدید غیر منکوحه قدرت بفعل دیگر نمیدارد ناچار گرفتار هم
بوده روز بروز خبطه داغی ترقی یافته جمله عیوب او صواب مینماید و بسبب عدم
قدرت بفعل دیگر بخانه آدمی افتد و حال آنکه حین کمی شهوت مرد انهم تسلی نمی یابد
ازینباعث با وجود موجودگی این مربوط بمرد دیگر شده انواع انواع ذلت و خواری
این میخواهد تا آنکه از خانه خود بدر می کند بار دیگر معاینه شکل این بدل گوارا نمی نماید

ونقصان زر که جمیع مدارج دنیوی بران قرار یافته از احسابی نیست و بمشاهدات
حالیه و سابقه چنان مستنبط گردید که هر که بسبب نقص عقلی درین گرفتار شد
ثمره خرابی برداشت حتی که امرای ذی اقتدار به پیرامونی صحبت غیرجنس احتیاط
این پیشه نوبت بگدائی و بربادی نیک‌نامی و عزت بزرگان اندوخته
سالهای دراز بیک نقص عقلی رسوای کوچه و برزن گردیدند و سودی نه
برداشتند حسب این رباعی ٭ رباعی ٭ رفتی بحرم غیر نکونامی تو رفت ٭
ناموس صد قبیله یک خامی تو رفت ٭ اکنون اگر از گذشته نکو گویدت چه سود ٭ در
شهرها حکایت بدنامی تو رفت ٭ **فصل چهارم از باب اول** ٭
اگرچه انسان تا که در صحبت عیاشان روزکار و زنان فاحشه عامله اینکار
منسلک نگردد عقل و حواس بوی لیاقت نشست و برخاست انسانی
بهم نمیرساند پس لازمه مرد عاقل از اهل دنیا و شرافت شریف این جهان مقتضی
آن نیست که با وجود اختیار هم صحبتی این کسان نیک و بد زمانه را بر بدنامی
و نیک‌نامی ذاتی خود ملحوظ خاطر ندارد و بی دوراندیشی و خیال پس و پیش دنیوی
بعمل عقل دیگر بغیر فهمید نیک و بد خود عامل بوده خرابیهای دنیوی همه خود عاید کرده
مورد طعن جهان گردد چه مروجه جهان و جهانیان امر عادی چنان به ثبوت
پیوسته که اول قدم بعیاشی باعث سرخروئی همچنین درین جهان خراب
بخرابی شهرت می نهند و وقت حصول ضعف که اول ثمره اش لحوق سرعت انزال

است حسب ترغیب مغویان بدانگیزی خیال امساک اختیار برگ قضیب که حیلی
ممسک است مختار میشوند و حین کمی شهوت و ضعف قوای شهوانی که ثمره هم
نتیجه کثرت مجامعت میتوان گفت بنا بر رهبری لوندگان عیاشی بدفعیه ضعف باه
باستعمال شراب که حرام مطلق است مرتکب گناه کبیره که قریب بتکفیری انجامد
میگردند و شریک صحبت عیاشان بوده لقب عیاشی حاصل مینمایند و بل
نیز اهل صحبت حین شراکت شخص جدید بلوثی او به امورات جابیجا مختار خود
میخواهند تا در صحبت دیگر فضیحتی چو این تجدید و انواع انواع ترغیب داده
گرفتار عیوب جهان عادی خود مینمایند بخیال آنکه عند قیام صحبت دیگر عیوب
انبساطشت ابرام نسازد و بلکه شخص جدید را اگر ناقص العقل مییابند تا که بجور
و نوبت شکل خود مینمایند بار یابی هم صحبتی نمیدهند پس اهل هوش ثاقب و
صاحب فکر صائب بارجاع عقل خداداد بواسطه دوراندیشی بخیال سوء
انجامی امورات ذمیمه معیوب بنسبتی بذات خود باعتبار رواج خاندان و شرافت
ابائی و اجدادی مقتضای وقتی و مذهبی که هر یک راد امنگیر حال خود مییابند
مرعید است باوجود همنشینی صحبت شان شریک عیوب جهان مختار شان ملوث
نگردد و علی الخصوص باختیار صحبت شرب شراب که مختار جمیع عیاشان این ما نیست
و نشاید که کسی ازین فعل باز مانده باشد دوری جوید و لیکن مختار این نحوی بوده
که اکثر کسان ضعیف خلقی از کثرت مجامعت عاری بوده حسب مقتضای وقت

بنابر ضرورت بکثرت مجامعت از بد نسبت بمزاجی خویش امر که درین کار
بمیل باشد راغب و شایق میشوند اعنی بشرب شراب که نسخه ایست عجیب و
غریب مفید با مرباه باختیار استعمال اینکار روائی میکنند و عادی میشوند
بحدیکه بغیر استعمالش قدرت بفعل جماع ممکن الوقوع نمیباشد و نیز بجهت بلوغی
خود زنان هم صحبتی خود را بتر غیب عادی می نمایند و این بیت مقوله خود بر زبان
میرانند ؎ شراب تا نخوری نیست حظ نبری ز دو که بیحجاب شود کس بعد عابد و بس پا
لازمه دینی و شرافت مذهبی متقاضی نیست که ازین نجس العین که هر اینه مخبر حقیقی
وصادق تحقیقی بشهادت آن بقول انه رجس من عمل الشیطان
پرداخته و چرا نباشد که ناقص دین مسلمانی است هرگز پیرامون این نگردد و
اگر کسان بجواز شرب شراب نسبت ببعضی فقرا ذوی اقتدار و موحدان عالی
حوصله عقب گذاری می کنند و بخیال نمی آرند که آن عالی همتان باعتبار
نجاست دنیا ملوث دنیا نیستند بل بسبب مجوار مکروهات دنیوی باستعمالش
محو از دنیای دون میخواهند نه انکه بلذات نفسانی و مکروهات دنیوی
که باعث حیرت او بوده مختار اند بهر حال در صورت شرکت صحبت این کسان
بنابر حصول انسانیت بترک دامنگیری عیوب جهان و جهانیان بلحاظ ننگ
و عزت خاندانی و شرافت و نجابت خودی از مختارش احتراز جویند فی الحقیقت
شرکت صحبت اینان و عاید نمودن بدنامی ذمه خود برای ولوله چند روزه

بنابر دفعیه ایام جوانی شایان انسانیت نمیباشد بل تجوز عقلی و ملتی روا ندا شتۀ
احتراز جوید باب دوم از مقاله اول مخفی نماند که افریدگار عالم
جبلیت زنان را بر مکر و فریب کرده و حیا و شرم و عصمت و وفا وغیره
لوازمات دنیا که دامنگیر اوست همه مصنوعی و گفتی ملی عالی بانص فی
القران ان کیدکن عظیم و ازینجهت بر دوستی و وفا او تکیه کردن
تجوز عقلی و ملتی و مختار ذوی عقول سلیمه نمیباشد حسب مقوله سعدی شیرازی
زن دوست بود ولی زمانی تا جز تو نیافت مهربانی و چون در بر
دیگری نشیند خواهد که ترا دگر نبیند پس بر قول و فعل ایشان اعتماد
کردن دور از عقل صواب گزین است زیرا که مجبولیت این فریق بر راستی
نگردیده بقول شاعری زن از پهلوی چپ شد افریده کس از چپ راستی
هرگز ندیده ولیکن ازانجا که اهل دنیا را از زن گریز نیست و چاره نباشد که اسودگی دنیا
برین مجبولیت گشته بل اگر گفته اید که دنیا همین است میشاید پس چار ناچار منوست
ربط این فرقه الزم افتاد الاحیان صلیت این از سر بدر کردن به اسورات چنانچه
بر عقل ناقص او عمل نمودن مشورت با او خواستن کدامی اهل ذوی العقول معیوب است
زائد ازین بد انسته اند حق است و عین صواب چنانچه پیشوای دین متین و تبع
تابعین جناب که سوحدی شبل و صل بحق بودند تا اهل اختیار فرمود و اجازت
ان نسبت بغلامان خاکپای نعلین جود بخشیده الا انظم و نسق انها بکلامی معجز بیان

برامر و نهی نجومی کرده که اگر کسی عامل آن گردد هرگز بر نقصان و بدی از این فرقه
عاید او نگردد که بر واقفین احکامات دینی پوشیده نیست اما حکمای متقدمین
بنا بر استغراق وحدانیت و محبوبیت صحبت این فرقه و دور از راستی
ترک مودت و همنشینی این اختیار فرموده و معیوب ترین افعال دانسته و حصول
ضرر صحبت ایشان بعقل و دانش نگاشته و اقوال مختلف بیان کرده که
مشروحا درین مختصر درج کردن تطویل لاطائل تصور میگردد اما متاخرین مثل
جالینوس و شیعه آن و شیخ الرئیس و تابعین شان باظهار اینمعنی اتفاق دارند که منی
فضله ایست از فضلهای بدن پس دفعیه آن چنین پس ضرورت مثل دیگر فضلها
ضرور افتاد چه در صورت عدم مدافع اعراض منکره که مشروحا درج آن پرداخته
ام ظهور گرفته باعث خرابی و برهمی مزاج گردد پر ظاهر که اخراج باحتیاج بر طریق اعتدال
که بمزاج هر یک مخصوص است لابدی افتاد و قول بعضی علی العموم از جماع منع کرده و نفی
نفع آن نموده بطلان او صریح از تجربه ثابت است و بقراط موید این و حکایت جالینوس
معاون بر اینکه جوانانیکه منی ایشان بحد افراط بود هرگاه ترک جماع اختیار نمایند
هضم ایشان کم شود و گرانی سر عائد گردد چنانچه جمع کثیر مشغول علم فلسفه از این
فعل باز مانند بسبب غلبه برودت در حرکات بدنی ایشان ضعف عاید
گشت و بدون سببی ظاهر در حزن و اندوه گرفتار شدند تا آنکه آثار مالیخولیا در کیفیه
حال ایشان گردید امر بجماع فرمودم و در اندک مدت از عوارضات لاحقه نجات یافتند

حت کلی بهم رسانیده اند و محمد ذکریا نقصان ترک جماع کسیکه شاغل بکثرت او
ند و سیموس دانسته بل اتفاقاً عروض وجع شدید که گاه منجر بتشنج باشد نگاشته
بیران مقر اند که حین دفع فضله منی هنگام زیادتی آن علی الخصوص در حالت
نی بجوانان اقویا موجب نشاط و بسهولت حرکات بدنی و نفسانی و جلاء فکر
فع غم و هم مسکن غضب و خیالات فاسده مالیخولیا و جنون و دیگر حرکات
غی و حرارت بدن و فسردگی خاطر و ذکر را جلا میدهد و عشق فساق را دور
نماید اگرچه بغیر از معشوق اتفاق فتد و بعضی امراض بلغمی و سوداوی را دافع باشد

نه تهیج الحرارة الغریزیة و ینعش القوی و یدفع الفضول

ردیه بالجمله محال عقل است که در جماع منفعتی نباشد چه ظاهر است که جماع
بیعت طبعی طبیعت اقتضاء میکند امری را بدون منفعت پس منفعت او
قیاس و تجربه ثابت گشت درینصورت فاعل فعل جماع حسب تقاضای مزاج خود
بر افراط و تفریط عامل این عمل باشد چه صحت و سویت مزاج بر اعتدال این
وط گردید چرا که در صورت کثرت وقوع این امر خرابیهای که دفعیه آن ممکن نباشد
آید میگردد چنانچه در افراط جماع ضبط یافته و نیز در حالت کلی آن اعراضی
بدکه از درک ترک جماع پرداخته ام لاحق میشود لهذا عمل در آمد کار جماع بمقتضای
بج خود دامنگیر او تا از شر آن ایمن باشد و عمل انکار بحسب امزجه مختلف میباشد
انچه بجایگاهش مبرهن گردید فصل اول از باب دوم پوشیده

ارباب تجربه نیست که زنان فاحشه را بتحت آوردن یا بازواج متعدده
خود را دام بلا کردن مختار ذوی العقول و دانشمندان روزگار نمیباشد چه
خوش آمد قول ناصحم که پیرزن نتوان شد بسالهای دراز که برای یکدم شهوت
که خاک بر سر او که چه از حالات زنانه مخفی نیست و نخواهد بود که دنیا محل غرض و
عوض از انس مرد و زن شهوت رانی و ولوله شهوت چند ایام جوانی و دفعیه
اینچند روزه از یک و دو و سه و چهار بر سبیل مساوات بکر هوس
که چنین کمی شهوت دامنگیری می کند و دامن هوس فراخ بقول آنکه مصرعه
مرد چون پیر شود حرص جوان میگردد و بعد اطفای نایره شهوت مرد عمر
من الاغراض مختصه بذات زن متصور میگردد اما امورات دیگر سوای این از
قسم آسودگی اکل و شرب وغیره متعلق ذاتی خود بر فضل ایزد بیهمال است بهرکه
از بنی نوع انسان آسودگی ازلی میدهد کس و ناکس ممد و معاون حاجات او میگردد
از انجاست که انس مادری و پدری بر جمیع متعلقات دنیوی بلا تصنع ترجیح
بر ترجیح الا ایشان نیز بغیر آسودگی ولد کما ینبغی مانوس و خوش نمی مانند چه جای
منکوحه که با وجود غیریت بجز غرض خواهان آسودگی نان و نفقه و پس دفعیه نایره
شهوت در سرشت ازلی ایشان سرشته گردیده چنانچه بر ملوثات مکروهات دنیا
پوشیده نیست مرد عاقل عامل اینکار ملوث دنیا اندیش عواقب و ازین انجام
هر مرام را اندیشیده و از اندیشه پس و پیش اندیشناک بوده هر قدر که از ملوثات دنیا

و مافیها سبکدوشی مد نظر خواهد داشت امن و آسایش دنیوی خواهد یافت
اگرچه معاملات تقدیری ازلی متعلق بآن ملحوظات و قابل فهمید نیستند بسبب عدم
آگاهی بآن گنجایش دم زدن نمیدارند فصل دوم از باب دوم و بدانند
که کثرت ولد نیز باعث کثرت تعلقات دنیا و مافیها میباشد و وقوع این
باعتبار قرینه قیاسی موقوف بر کثرت مجامعت قرار یافته چه کثرت
مناکحت سبب کثرت مجامعت و کثرت مجامعت باعث کثرت اولاد از
جهت قلت مناکحت و کمی مجامعت سبب امن و آسودگی میگردد و نیز بنابر
حفظ صحت قلت مباشرت این عمل مناسب حافظ صحت اعضا و قوت
باهی میباشد اما ناقص العقل ناعاقبت اندیش جاهل طبع که تعدد مجامعت
در روز و شب اختیار مینماید انجام ثمره ضعف باهی بر داشته از تکمیل مقصد هم
خود را معذور میبایند و حال آنکه از تعدد مجامعت ایشان زن هم تسکین
نمی یابد چه آنکه جماع ایشان بنابر دفعیه خواهش نفسی خود میباشد نه برای تشفی
و انزال طرف ثانی چه باعث نقص عقلی در مکار و لاعلمی بهر اسرار انزال
قسلیه مد مقابل را آگاهی نمیدارند و ظاهر که حین عدم انزال که انطفای
نایره شهوتش مراد آن دارد وقت استفسار انکار بر زبانش میرود
و فاعل عدم انکارش را محمول بر بی شهوتی کرده تعدد مجامعت بوقوع
می آورد آخر کار شهوت فاعل اختتام یافته خواهش مفعوله برقرار میماند

ناچار احتمال بر پرشهوتی او میگردد چنانچه بسبب کثرت وقوع این مراتب با سینه
خاص و عام پرشهوتی مفعوله مشتهر گردید و الحال لیس کذلک اما کسانیکه
شدت و خواهش زن باختلاف نه سبین و دو چند یا ده چند بر اصل خلقت
نسبت بمرد احتمال کرده با وجودش حقیقت واقعی از ابیان طراز نگردیدند
بعقل ناقص خیال میگذرد که چون این فن بسبب شهرت معیوبیت معدوم گردیده
و باوصف آنکه اگر کسی از اهل دنیا درین باب بتکلم پرداخت بسبب رواج معیوبیت
کسی گردان نگردیده تا بر خوبی و کهنات آن نظر غور و تامل صورت می بست و بر
حقیقت واقعی او آگاهی میبافت و تحصیل آن بعمل می آورد و عمل در آمد او باعث
دفعیه نایره شهوت زنان میگردید و حقیقت شهوتش منکشف میشد پس ظاهر است
لا علمی بتاویل دو چند و ده چند پرداختند و حجتی و دلیلی قایم نکردند تا باعث
تشفی و سکوت سامعین میگشت پس سردی تری مزاجش که از ادله طبیه ثابت
گشته برهانیست قوی و حجتی است ساطع بر کمی شهوت او و چرا نباشد لان البرودة
ممیت للقوی الرطوبة مسترخی لها و معاونة للبرودة فی هذا
الفعل و نیز اگر زیادتی شهوتش صادق بودی بحکم کتاب ربانی که هر آینه
در دین و دنیا زاید از ین متمسکی ندارم اعنی مثنی و ثلاث و رباع
بچهار ازواج نسبت بکس از خلق به چه طور رواج یافته شایع می گشت
بلکه بر عکس آن بودی و نیز صریح خلاف مشاهده بکذب آن شهادت میدهد که

که هر که بدنیا پیدایش مییابد بازواج مردمی درآید و در مشاهدات حالیه و زنان
سابقه گاهی بسماعت قرین نه پیوست که کدامی زنان بسبب شهوت ناشی
خود شوهران خود هارا با وجود نقص که داشته مرتکب این فعل شده و بلکه
اینمعنی بمصداقت می آید که شوهران او خبر گیران نشدند ازین عبث باختیار
صحبت بد فاحشه گردیدند نه آنکه خود را فاحشه کردند و اینهم بطفه شریف قوم
زنان بوقوع نمیرسد و بلکه نسبت به ازواج کوچه گرد حضیض پیشه فحش بسمع می آید
اینهم اتفاقی و نادر النادر کالمعدوم و بلکه اکثر زنان با وجود نقص مرد
در رجولیت ستر عیب او کرده همصحبت بوده اند و نیز صریح ظاهر که آنانکه در عین
شبابیت بیوه بوده در اکثر تا زندگی اختیار دیگر شوهر نمیکنند جای انصاف و
محل غوریست که اگر شهوتش زاید بودی همچنین حالات بحیه بوقوع میرسید و با اینهمه
بی اعتدالی و نقص مرد از کسی بشمار نمی آرد پس بهرحال سررشته انصاف از دست
داده طوریکه ممکن باشد بخیال رفع زبونی ذمه جنس خود معیوبیت ذمه زن
عائد کرده مورد طعن جهان و جهانیان میکنند مدعا محصل آنکه بوجه من الوجوه
شهوتش زاید از مرد ثابت نگشت لا اثباته بالبداته و آنکه عوام الناس بر
حال شهوتش آگاه میشوند بسبب بدذاتی اوست که باعث خبث باطنی از
حال خود آگاه نمی کند و نیز مرد بسبب عدم قدرت بر چگونگی حالات کشاف بیش
از انکشاف آن معذور بوده بر بیرشهوتی او محمول میکند زیرا که صریح ظاهر که

که اگر کدامی از جنس زنان باعث انس یا از دیگر اسباب مروجه جهان هم از مرد
میگردد مرد را از راه تسکین قوت نفس خود در اینکار عقب گذاری از ان شوا
میشود چه جای فعل دیگر و در صورت واقفیت سبب حظ جانبین انس فیما بین شهرت
می باید بل قدرت بفعل دیگر هم میدارد چون اصل اینکار اول کثرت و سرعت
شهوت بعدش واقفیت چه سرعت شهوت سبب رغبت زنان میگردد و واقفیت
باعث دفعیه نایره شهوتش میباشد بل اهل هوش و صاحب فراست
واقفیت را بر قلت شهوت باعتبار تسلی زن ترجیح میدهند بدلیل انکه ناکی
شبق ان فنا خواهد کرد انجام از اینکار باز مانده معذور خواهد شد و حین
کمی شهوت بشرط واقف کاری جدائی فیما بین ممکن نخواهد بود و در حالت نقص
این هر دو هرگز گرد اینکار نگردد که باعث خرابی است علی الخصوص با چند زن
فاحشه که فحش آن کافیست بر حذر اینکار

فصل سوم از باب دوم

مستان مردانرا اگرچه حکما سابقین باعتبار اوقات از زمان بخوبی بخیر تحریر
کشیده اند اما از انجا که حوادث زمانه و ترددات متعلقانه فرصت آسودگی و
اطمینان که باعث انشراح خاطر و قوت قوای جسمانی است مهلت برای آسودگی نمیدهد از آن بجهت
قواییکه پدر را حاصل میباشد نصیب پسر نمیگردد از این باعث مولود بوقت من الاوقات
بر سبیل ضعف طبعی می باید لهذا مولود این زمان را تا بست ساله بیخبر از حالات
دنیا و ما فیها میباید داشت هرگز پیرامون جماع و بلکه بمصاحبت زنان نگردانند

رانجاست که صحبت زنان بسبب میلان طبایع بجانب مجامعت مینماید
عدش تا سی سال حسب تقاضای موزونیت مزاج که بمقراری طبع وال نسبت و قوت
وای جسمانی که هریکی را مختلف میباشد اعنی دموی مزاج صحیح الترکیب قوی
غیر ملوث بمرض فارغ از مکروهات دنیا اگر یکمرتبه در روز و شب اتفاق
مجامعت کند میشاید و صفراوی مزاج متصف باتصاف مذکوره مطابق
دموی و بلغمی که اوصاف مطهره داشته باشد یکروز در میان و سوداوی که صفات
علو همه انگیز دارد روز چهارم حامل عمل باشد و از سی تا چهل سال دموی بحسب
ضرورت اگر هر روز نکند بهتر است و صفراوی یکروز در میان و بلغمی هفته در
بحسب ضرورت دوبار ورنه یکمرتبه و سوداوی بحسب ضرورت یکبار در هفته
بهتر در دو هفته و از چهل تا پنجاه دموی در هفته یکبار نهایت دوبار و
صفراوی در دو هفته یکبار نهایت دوبار و بلغمی سه هفته یکبار نهایت
دوبار و سوداوی در چهار هفته یکبار نهایت دوبار و از پنجاه تا شصت دموی در دو هفته
یکبار و صفراوی در سه هفته و بلغمی در پنج هفته و سوداوی در شش هفته بل اولی ترک است این همه
از شصت تا انتهای عمرش مطلقا ترک واجب بر جمیع امزجه فایده غریبه
بقول اصحاب را از بیست سالگی تا سی سال در هفته یکدو دفعه و در سن وقوف
در هر ماه دو سه بار و در کهول بعد اربعین ضعفا را جماع مناسب نیست
و شباب دموی مزاج در جماع قوی میباشد علاوه از مقرر بالا و نیز مضرت کمتر

می یابد و صفراوی کمتر از دموی و بلغمی و سوداوی قابل کثرت مجامعت هستند
لضعف **هذین المزاجین فی اصل الخلقة** بهرحال کثرت و قلت جماع
موقوف بر قوت مزاج است هر قدر که مقتضای طبعی ایشان و کثرت ماده منویه
داعی باشد کاربند شوند نه انقدر که بدانگیری تکلف خود را در معرکهٔ هلاک
اندازند **تنبیه** مخفی مباد که اوعیهٔ منی در سه چهار نهایت پنج
جماع علی التواتر تهی میگردد **بحسب المزاج** و در صورت صرف ازین خون
صالح که صلاحیت غذا اندامها دارد بیرون می آید که مدتی به تلافی آن باید
بهرحال عمل زاید از ترقیم هذا زاید تصور دیده محتاط باشد در صورت خلاف این
تاسفی بربادی شهوت بر نقصان شهوت علاوه از ثمره مرضی من الامراض
خواهد برداشت **و بدانند** که حال مولود این مان ابتر و خراب چه
حین خروج فرج جویای فرج بوده بجز دخروج دخول را اختیار میکنند یعنی بعمر
ده دوازده ساله که هنوز قوت قوای طبیعیه ظهور نمی یابد مشغول با بیکار
میشوند تا بیست سال از قوت باهی دست بردار بوده با مراض بدنی گرفتار
گردیده خرابی و رسوائی بردارند و حصول فرزند با بتری قوائی این بوجود می
آید و مکروهات زمانه معاون بر بتری او بوده هیئت و اشکال و قوای
مولود کلیهم بتر میشوند پس دانشمندان فی هوش و معامله فهمان خردمنش از
حالات فرزندان خود خبر گیران باشند و پنبه غفلت از گوش بدر کرده از نشست

صحبت بد که داعی حالات ذمیمه میباشد مصئون داشته تا بیست سال از
ازدواج بل از جماع زن محتاط نموده بعدش بازدواج آرد و من بعد نیز از
امورات جابیجا نگران بوده در هر امر ناصح باشد نه آنکه چادر غفلت کشیده بگرفتار
خوابهای زمانه گرفتار کند **فصل چهارم از باب دوم** پوشیده
آرای ذوی الافهام و ذو طبایع سلیمه مباد که برای کل سن از اسنان بنی
نوع انسانی مقتضی و لازم میباشد چنانچه لوازم سن صبی شدت استعداد
بفرح مثل لوازم طبیعه فصل ربیع و سکران جانب فرح میباشد سبب آن غلبه
حرارت و رطوبت است و خلو آن از عقائد راسخه در ذهن آن و عدم تجارب
کثیره در خیر و شر اما شباب پس حرارتش مائل بحدت و مزاجش به یبوست
مائل و تقاضای طبعی ایشان راغب بسرور و مقتضی سرور کثرت معاشرت
و مصاحبت اهل عیش نه برای تحصیل منافع عقلیه بل بواسطه تحصیل لذات
بدنیه ازینجهت دوست میدارند هزل و لعب را اما کهول پس حرارت شان
با وجود اقل حدت و ضعف سورت نسبت حرارت شبان الا شروع
بنقصان مثل شیخ نیست ازین باعث توسط اخلاق در شجاعت و تهور
و صداقت محبت کل شیء من غیر تحمل کذب اما شیخ غلبه مینماید بر
مزاج ایشان برودت و یبوست و باعث حصول عقل از تجارب سنین
سابقین و نیز بسبب غلبه یبوست بمزاج ایشان استحکام مزاجی و عدم یقین با حکایات

واهیه و اثبات لوازم عقلی و تعیین بصحت امور متیقنه عقلی و نصایح لابدی

فصل پنجم از باب دوم بر خاطر ارباب بصیرت و اصحاب خبرت

مخفی مباد که حقتعالی ترجیح قوت شهوانی نسبت زنان از روی سرعت
و قوت بمردان عطا فرموده و ثبوت او از بدیهیات ثابت حاجت دلیلی
ندارد اما سبب سرعت انزال مرد با وجود قوی‌تر و سریعتر بودن شهوتش
از انجاست که سرعت لذت سبب کثرت منی و کثرت منی بسبب کثرت تولید و کثرت تولید باعث
کثرت تولید خلقی است نسبت به اناث و چون نزول منی مرد از کمر است
بسبب قرب مسافت زود بتحریک می آید و باعث سرعت باه گردد
الا دیر نپاید لقرب موضعه چه از لوازمات است که هر قدر شهوت و لذت
بیشتر همان قدر انزال منی زیاده تر و نیز حرارت مزاجش باعث بر سرعت
انزال است لان مزاج الذکور حار یابس و اما نزول منی زن از پستان
است بسبب بعد مسافت بدیر شهوتناک شود و بسبب قلت تولید منی
بطی الانزال و باعث قلت بر تولید نظر نقصان ماده منویه در اصل
خلقت بوده لهذا شهوتش دیر پاید و نیز سردی و تری مزاجش سبب
دیر شهوتناکی و بطی الانزالی او میگردد لان مزاج الاناثی بارد
رطب و نیز گفته اند که موضع خروج منی زن ثدی و موضع خروج منی
مرد صالب باب سیوم از مقاله اول حکمت داعی حکیم

مطلق بر ظهور بیضتین مردان و اخفای بیضتین زنان درون فرج هر دو بر دو جانب
رحمش بر توافق انزالین یا قریب ترکه باعث حمل است گردید چه منی مرد بسبب حدت
مزاجی خویش برودی بحرکت جماع تحریک می یابد و چونکه فوطهٔ بیضتین مرد
در حرارت بدن که حرکت جماعی معاون بر شدت اشتعال است او اسرع بر انزال
میگردید ازینجهت ظهورش مقرر گشت تا از حرارت بدن دور ماند ازانجا که
سردی خارجی مانع سرعت انزال است لانه مجمد مکثف و منی زن کثیر المائیة
بارد و رطب باعث بر بطی الانزال است و با وجود این وقت بعدی از رحم
در حالت ظهور آن و عدم تسخن آن از حرارت بدن علی الخصوص حرکت جماعی
معاون بر بطی الانزالی او میگردید لهذا اصل حکمت خالقی مدفون کرد تا
حرارت بدن و حرکات جماعی باعث بر تذویب منی او بوده سرعت بر انزال
نماید پر ظاهر که در صورت خلاف این نسبت فریقین مانع توافق انزالین که باعث
حمل میباشد و علت غائی و دیعت کثرت لذت جماع و ترطیب طبایع خاص و
عام بمجامعت حمل است و حمل سبب آفرینش و آفرینش باعث خلقت دنیا و
دنیا محل ظهور حکمت حکیم مطلق و گواه بر وجود او **فصل اول از باب
سوم** سبب ظهور قضیب انسانی با وجود استرخا نسبت جمیع حیوانات ماشیه
چه مسافت مابین صلب و ظاهر بطن جمیع حیوانات ماشیه از جانب خالق
الیه المرجع و مآب مقرر گشت تا حین استرخا این مسافت متسع بوده باعث

گنجایش قضیب گردد وعند انتشار ظهور یابد بخلاف انسان که مسافت
گنجایشی غیبت قضیب نمیدارد و لهذا ظهورش میگردد **فصل دوم از
باب سیوم** خالق ارض و سما ظهور وجود قضیب انسانی در حالت صغر
و استرخا نسبت بدیگر حیوانات علامت فارق فیمابین کرده و بل منجمله
باعضاء انسانی خاصیت عجیب سواء دیگر اعضاء نسبت بقضیب عطا نموده
که وقت انتشار یکبارگی عظیم و طولانی بهم میرساند و حین استرخاء یکمرتبه
صغیر و نحیف گردد و ودیعت حکمت خالق بوجود حالتین بعضو واحد
بحسب احتیاج بنا بر ظهور نوعیت است ورنه اگر فقط ضرورت اجراء
بول تصور کرده آید حاجت باین مسافت طویله نمیداشت بل گنجایشی
اخراج بول از سوراخیکه در جلد شکون میشد حصول میگردید مثل زنان
و خواجه سرایان پر ظاهر که مخلوقیت این بشکل طولانی بنا بر فعل مجامعت
که علتش وصول منی است بقعر رحم که ازینمعنی سبب توالد و تناسل است او ثابت
و مخلوقیت بشکل ایستاده را امری داعی بود وجه ایستادنش برای
ضرورت مجامعت که اتفاقاً بوقوع می آید و استرخاء او اکثر ضروری بواسطه
اخراج بول لهذا بحالت اکثری خود که استرخاء است مخلوق گشت از جهت
مختلف الهیئة بهر دو فعل بواسطه ضرورت داعی هریک استقرار
یافت لهذا خلقت قضیب بجوهری بیافرید **فصل سوم از باب سوم**

خلق کرد خالق قدیر قضیب را بر سه مجری اول فوق همه مجری بول دوم
پس زان مجری منی سیوم زان پس مجری مذی و نزدیک راس قضیب
هر سه متحد گردیدند اما دوی پس مخرج آن مخرج بول است و آن رطوبت
غرویه لزجه جاری میشود در مجری بول نزدیک اراده آن تا تغریه مجری
نماید چرا که بول بسبب کثرت مقدار خود طول میگردد زمانه مرور آن در آن مجری
و چون بول بنفسه حاد است تصور انجراد انجری احتیاج گردید بدین رطوبت
تا که انکسار نماید این رطوبت بسبب لعابیت خویش حدت بول را و محفوظ
نماید انجری را از انجراد و تولد این دوی از غده موضوعه بقرب عنق
مثانه میباشد و جریانش بدین حیثیت بوجود می آید که منضغط میشود
نزدیک حرکت بول که برای خروج میگردد و ازین انضغاط ظهورش بوجه
می آید لهذا هر دو در یک مجری قرار یافت و این دوی وقتیکه کثیر گرد
غلیظ میشود و سیلان مینماید بعد بول نیز و مذی رطوبتیست خلق کرده شد
بنا بر تلیین مجری منی و تسهیل اتساع آن و از نشان اوست سیلان آن نزدیک
ابتدا از شهوت جماع چه عند شدت آن سیلان منی و اخراج این مینماید ازینجهت
تقدم سیلان مذی بر منی ظهور میباید الا گاهی سیلان مذی بقدر تلیین مجری
میباشد و ظهور آن بخارج بمشاهده نمی آید و قرار یافتن مجری مذی علیحده ا
منی بنا بر عدم اختلاط آن بمنی تا که فاسد نسازد منی را و فایده جریانش

بنابر تسهیل اتساع مجری از انجاست که طول زمان خروج منی که در صورت عدم
اتساع آن از مذی ممکن میباشد فاسد میکند مزاجش را و سرد میاید از این حاصل میشود
انزال احبال که مقصود بالذات است و مجری آن بالای مجری منی منفرد است
زیرا که حصول بلتین از بالا بزیر برودی حاصل میگردد بخلاف خلاصش و سبب
خروجش آنکه حین ابتداء شهوت جماع حرکت میباید اجزاء قضیب و انعاظ
بنابر تهیه جماع حاصل میگردد و از این انعاظ منضغط میشود غده که موضوع است
در رقبه مثانه و از حصول انضغاط سیلان رطوبته ظهور می یابد و هذا هو المذی
هر چند که تلاش دامنگیر حال ماند که حالات تولید مذی و ودی مثل منی منکشف
گردد الا چنانچه باید نشانش نیافت بعقل ناقص چنان میگذرد که شاید که
این هر دو فضله منجمله فضله غذای انثیین بوده باشد چنانچه شیخ در قانون باشتباه
فضله غذای انثیینی پرداخته و بجهتی دفع آن نگاشته شاید که دفع او از این طریق
بوده باشد و نیز عدم سفیدی حقیقی مذی مثل منی ظاهر و امعنی از تحریر شیخ باهر که
آنکه سفیدی حقیقی میدارد و باوعیه منی نرفته طبخ نمییابد از این منی مجازی گویند بباعث
مشابهت آن بمنی حقیقی و این منی مجازی فضله غذاء انثیین است

فصل چهارم

از باب سیوم الابدانید افعال علی الخصوص جماعی بود دو قسم منقسم میباشد قسمی
طبعی ای الصادره بمقتضای مزاج اصلی و قسمی تکلفیه صیاد بحسب تادیب عقل و ریاضت
نفس اما قسم ثانی ممکن نیست که استدلال کرده شود بان باحوال طبیعیه خلقت

باطن زیراکه امور طبیعی اصلی موجب بران نشده بل شئ دیگر است نکته اما ازانجا که
لابد است برای کل متحرک از محرک ازانجمله محرک شهوت جماع روح وریح ودوم قوام
یافت **باب چهارم از مقاله اول** اما کیفیت حدوث انتشار از
ریح وروح ودم برین نهج میباشد که جوهر قضیب را تجویفی مقرر کردند تاکه شدید
القبول باشد برای تمدید واتساع وطول پس چون نفوذ کند دران ریح قوی و
دم کثیر وروح شهوانی وروحیکه با آن حس قضیب و احساس لذت است تمدید میدهد
قضیب را از راه طول وعرض ومنتفخ میسازد و ازانتفاخی کثیر بخلاف سر قضیب
که ازانتفاخی کثیر حادث نمیگردد زیراکه اعصاب وشرائین که در سر قضیب
اند شدید القبول برای اتساع نیستند چراکه مسامات انجا تنگ مخلوق شدند
چه اگر کشاده می بودند هرآینه روح وریح آمده قضیبی بنابر فعل انتشار زودی
قبل از اتمام فعل جماع بسبب کشادگی مسامات انجا بزودی تحلیل مییافتند وفایده
انتشار که قبل از جماع است زائل میگردد ونیز حکیم مطلق جلدی بر سر قضیب که در
طرف بالایش منفذ بول و انزال است بمسامات تنگ خلق کرد تا ریاح وارواح
که حین انتشار درانجا جمع شوند محتبس شده بزودی قبل از اتمام فعل جماع تحلیل نشوند
وجماع بخوبی حاصل شود لهذا خصوصیت وقت مسامات با عصاب سر قضیب
کرده نه انکه جلد کل قضیب زیراکه اگر جلد تمام قضیب مسامات تنگ خلق میگردید هرآینه
فعل انتفاخ وتعریض حین انتشار که مخصوص قضیب است بالکل باطل می شد پس ...

که انتشار یا طبیعی ست و یا غیر طبیعی اما انتشار طبیعی را شرط بر وجود روح معه
ریح و دم کرده اند از انجاست که حصول انتشار طبیعی بغیر ازین هر سه محالست
چرا که در صورت وقوع انتشار تنها از روح هر اینه انتشار خفیفه بغیر انتفاخ
که لازمه ریح ست و بی سنگینی که لوازمات دم ست انهم بزمانه قلیل
معه فرط لذت حاصل میشد للطافة الروح و تصور حدوث آن فقط
از دم البته انتشار بزمانه طویل مع سنگینی بغیر حدوث و لذت کثیر
که از خواص مخصوصه روحی ست و بی انتفاخ کما ینبغی که خاصه ریح است بوجود
می آمد و نیز انسداد مجاری منی حین امتلاء آن از دم ممکن میشود و وجود آن از
ریح تنها میشاید که انتفاخی نسبت بقسمین اولین چنانچه باید ظهور مییافت
الا استواری و استحکام و لذت کما ینبغی حصول نشود و در صورت قرار داد دو
ازین سه باهم انتشار طبعی حصول نیگردد چرا که بتصور روح و ریاح بعد وجود دم
سنگینی بعد دم خواهد شد و در حالت موقوفیت ریح و ترکیب روح و دم انتفاخ
موقوف خواهد گردد و تحلیل دم و ریاح با بطال روح ابطال احساس و لذت میشود
شد و از قسم طبعی ست انتشار حین گرمی شراین بضیقین بسببی از اسباب ریح و روح
و دم یا نفس منجذب گشته انتشارش بوجود می آید لان الحرارت جذاب
و علامت فارق فیما بین هر سه روح و جماع بجوی کرده اند که نشان کثرت لذت
مطلق جماع روح قلبی ست چه روح قلبی بغیر همراهی خون شراینی نمی آید زیرا که

محل اوست و دم شرائینی باعث زیادتی لذت جماع میگردد و علامت کثرت روح
دماغی کثرت لذت عند حکاک وحین نزدیک دخول وخروج میباشد و نشان
کثرت روح طبعی کثرت انتشار است پس تمام انتشار طبعی بمعاونت ارواح
کثیره ثلثه و ریاح و دم شرائینی ثابت گشت وگاه بسبب معظم انتشار روح
و دم شرائینی میباشد مثل انتشار عالم شباب و انتشاریکه حادث میگردد
نزد افراط لذت و جماع مجبوبه یا انتشار غیر طبعی مثل انتشاریکه بسن طفولیت یا
شیخوخیت و از تعطیل جماع مدتی حاصل میگردد بغیر از معاونت خواهش طبعی
و نه تکلفی و علامت این حصول انتشارش بغیر سنگینی و استواری ظاهر نیز
گاه انتشار غیر طبعی فقط از ریح غلیظ میباشد مثل انتشار مرض فریسموسی که
بلا وجود هر سه اعنی روح و دم و ریح انتشارش غیر طبعی میباشد اما در حالت
وارداد انتشار فقط از ریح متولده نفس قضیبی بغیر از آمدن ریاح از اعضاء دیگر
پس حاصل نشد انتشار بسن طفولیت تا حد بلوغت لعدم حصول الحرارة
المحلله لرطوبات الفضلیه بالحاقی بسن الصبی نیز اگر انتشار از ریح نفس
قضیبی ممکن شدی هر اینه اکثار وراغذیه منفخه باعث زیادتی انتشار می گردید
والحال لیس کذلک اما از انجا که تولد ریح نفس قضیبی قضیب عروق
بیضتین و انثیین از حرارت این محل که طبخ دهنده ماده منوانست احداث آن
هیچ امکان پذیرفت الا بروح در قضیب و بیضتین و انثیین تولد شدن نمیتواند اگرچه

محل تکونش سوا هر سه اعضاء رئیسه بحسب بقای شخص ثابت نیست علاوه ازین
ریاست انثیین بحسب بقای نوع متفق علیه جمیع اطباست نه مولد روح ازینجهت
تولدش درین محل ممکن الوقوع نمیباشد و سبب غائی انتشار فعل جماع است و سبب
فاعلیش طبیعت و سبب مادی آن ریح و دم ثمر انثیین است که منتفخ میسازند قضیب را
و روح و سبب صوری ایستادگی و ریاح متولده نفس قضیب نیز معاون آن انتفاخ
میگردد چه وجود رطوبت فضلی بحسب تکون لابدی میباشد و این رطوبت
غیر مذی و ودی است که حین تاثیر حرارت محصله قضیب درین رطوبت
فضلی ازرا ریح مستحیل می کند و نیز علامت وجود رطوبت فضلی نرمی
العضو است نکته و بدانند که خلقت مجری منی بر اعتدال بل مایل بلین سبب
سرعت خروج منی است بر وجهیکه ازلاق آن آسان باشد چه شدت لین باعث
بر تعسر بلکه بر عدم خروج منی میباشد و علامت نرمی سهولت انطباق اوست

فصل اول از باب چهارم اما اسباب لذت را در دو جنس محصور
کرده اند جنس اینکه تغیر دهد مزاج خلقی را دفعة و جنس دیگر اینکه اعاده کند اتصال
طبیعی را دفعة و اینکه واقع نشود دفعة حس میگردد بآن پس لذت نمیدهد و ایلام
نمینماید چنانچه حاصل میگردد و لذت عند اجتماع ماده منویه حصول می گردد
لذت نزدیک استفراغ آن قوی نیست برای این سبب الا اینکه اجتماع ماده منویه بالتدریج
است و استفراغ آن دفعی و سبب این ازانجاست که قوت حاسه دریافت می کند از

محسوسات آنکه باشد برای آنقدر محسوس و دریافت میکنند ازآنکه نمیباشد بانقدر لامحسوس
سبب التذاذ عند خروج منی ظاهر که این مجری منی بسبب انفعالی است او از حدت
منی و حصول نوعیت الم شبیه بتفرق اتصال نسبت انجری از حدتش و التحام
آن تفرق بباعث غرویت و لزوجیت منی بعدش و وقوع تفرق و
اتصال و فعی بسبب سرعت حرکت منی باعث بر لذت میباشد و همین است
حال اتصال که باعث بر التذاذ نسبت زن از اینجاست که سطح رحم
فی نفسه حساس و مرور منی زن بسطح حاس رحمش بوقوع تفرق و فعی از ریح
لدع معیش و اتصالش بان واحد غرویة و لزوجیت منی آن سبب التذاذ
گردیده و کثرت و قلت لذع جماع برای فریقین بسبب اختلاف امزجه و مناسبت
طبیعی و نیز بر قوت و ضعف اسباب فاعله و منفعله مختلف میباشد چه قوت
بر قوت و ضعف بر ضعف و نیز عاملین کثرت جماع را التذاذ بکثرت عاید
میگردد ازینجاست که کثرت ارتسام لذت جماع بداشتگی متخیله باعث
کثرت و قوعی آن مع شوق بهری آن میکند و نیز سبب لذت مرد مرور منی
باعصاب حاسه قضیب ازینجهت ادراک میکند حاسه از حدت منی و حصول لذت
میگردد چنانچه در حکمه **فصل دوم از باب چهارم** اکثر اطباء بظهور مولود
نرو ماده غلبه احد المنیین بر دیگر قرار داده آمده چه یکی محیل و دیگر مستحیل مثلا
اگر منی مرد غلبه یافت مولود نرینه ظهور گرفت و اگر عکس باشد بالعکس چنانچه

حال اقسام تولید مولود بجز بی و شرح آن بنگارش می آید عند مسا من جهت حامل شده متوجه شوند
بشرطیکه مرد و زن بکمال مزاج خود رسیده باشند و قوت قوای ذکوریت و اناثیت
مزاج مبنی هر یک حصول گردیده باشد و وصول هر یک بقوت مزاج خاص خود ها
بحسب تفاوت امزجه مختلف میباشد اعنی غایت حصول قوای ذکوریت سی سال
نهایت سی و پنج سال باختلاف مذهبین که انتهای عمر طفولیت بر این
قرار داد جمیع اطبا گردیده میباشد و حصول قوائی ذکوریت این زمان در
اکثریت سالگی نهایت بست و پنج سال میگردد و غایت مزاج اناثی بست
سال نهایت بست پنجسال متصور است و اگرچه شناخت این از علامات
دیگر که بر واقفین مسایل طبی پوشیده نیست ممکن است الا بحسب ظاهر علامت این
از استشمام بوی عرق که آن از بوی پارچه ملبوسی پوشیده نیست ظاهر میگردد
و بسبب اختلاف این حالات یعنی بغیر وصول هر یک بمزاج خاص خود حمل
و تولید مولود درین اوان حال مولود از تولید خنثی و غیره مختلف میباشد
چنانچه بمقاله سوم بشرح آن پرداخته ام بوجود می آید و نیز اکثر پیدایش مرد بجانب
راست رحمش و آفرینش زن بجانب چپ رحمش و خلاف این هر دو بر سبیل ندرت
و نیز کلانی و بزرگی بیضه راست مرد وقت بلوغ اعنی وقت نبات شعر عانه
سبب تولید اکثریه فرزند نرینه و بزرگی بیضه چپ حین نبات شعر عانه باعث
آفرینش اکثریه برماده میباشد و سفیدی زرحی انثیره مع ظهور دیگر علامات مخصوصه

به بلغمیت مزاج که غلظت و لزوجت منی ال بر نسبت اکثریه خواهان تولید زنیه
میباشد لان برودة المزاج و رطوبته یدل علی ان تولید المنی فیه علی
الغلظ و اللزوجة لان فعل البرودة التغلیظ و التجمید فالمنی من ابیهما
کان بهذه الصفاة یدل علی تولیده من جهته خصوصًا فی الرجال
لان منی هو الا غلیظ بالنسبة من منی النساء و لان قوة مزاجهم فی
اصل الخلقة مع غلظة المنی لمناسبة مزاجه البلغمی دلیل غلبتهم
بخلاف النساء و بعضی تقدم وصول منی برحم از جانبین بر غلبه مولود نرینه
و مادینه مقرر کرده اند چه اگر منی مرد با وجود غلبه اول برحم رسد و تاخر منی زن
گردد مولود نرینه بوجود آید خلافش بر خلافش و اگر منی مرد با وجود تقدم وصول
خود برحم نسبت بمنی زن قلیل است و یا رقیق و ضعیف بسبب من الاسباب
در خصوصیت در تولید مولود نرینه فرق خواهد افتاد مثلا اگر منی مرد با وجود قلت نسبت
و قوت او بمزاج مکتفی است فرزند نرینه باعضاء و یا باوضاع و اطوار زنانه تولید خواهد
یافت و اگر قوتش از مزاج تجاوز کرده باعضاء رسید پس با وجود عضاء مردانه اوضاع و
اطوار زنانه خواهد یافت و اگر با وجود قلب رقیق و ضعیف است با وصف تقدم وصولی
دختر باوضاع و صفات زنانه تولید خواهد یافت شاید که بامری من الامور از عضاء
و غیره شاعبه مردانگی یافته شود و عکس بر عکس چونکه انحصار مخلوق خالق بی نیاز
بتمسک عقل تجویز کردن با وجود لا تعد و لا تحصی بودنش جهلست و نادانی الا

بسبب مناسبت مقامی چار ناچار بندی ازان تجربه آمد والله اعلم بحقیقة حالهم
و بصدقه و کذبه و نیز گفته اند که اگر اتفاق مجامعت وقتی گردد که مرور انفس
از بره یعنی جانب راست روان باشد و زن را بالعکس البته مرد بران زن غالب
می ماند و باعث تولد فرزند نرینه هم میتواند شد و اگر عکس بالعکس توجهش باشد
خاص عام مشتهر ازین باعث بتر قیمش نپرداخت و نیز تجربه بجنیان به ثبوت پیوست
که جماعیکه باعث حمل گردد اگر وقوعش بتاریخ و یوم طاق امکان پذیر باشد یعنی
یکم و سیوم و پنجم و هفتم و نهم و یازدهم و غیره الخ و بروز یکشنبه و سه شنبه و پنجشنبه
بشرط توافق تاریخ و یوم بر طاقیت یقین که اتفق الیه المرجع و تاب اندارم که بحکم
فیضان مطلق فرزند نرینه ظهور یابد بخلافش بر خلافش پس دامنگیری خیال
بوقوع جماع حسب قرارداد بالا مرکوز خاطر دارد و در صورت عدم توافق
تاریخ و یوم خیال یوم مقدم دارد و هر یکی ازین تاریخ و یوم و عروج ماه و
زوالش تاثیری دارد بر اختلاف مزاج و خلقت مولود بسبب احتمال تطویل از تقسیمش
درگذر کرد

فصل سوم از باب چهارم

در قدرت کامله خالق قدیر بر مداخلت عظیمه متخیله بفعل مصوره و ظهور افعال عجیبه بنسبت متصوره بفعل عجیب در تولید مولود بر افعال و صور حسنه و قبیحه حسب قرارداد حین انزال که باعث تولید باشد ثابت و گواه بران اظهار علامه عجیب انکه شنیدم که حکایت کرد امام فاضل فخر الاماثل جمال الدین کستانی انکه دختر امام فاضل نجم الدین

حصفی خوارزمی پیدایش یافت از شکمش مولود که راس او مثل سر آدمی و باقی
بدنش بدن مار و بود آن مولود که می آمد جانب مادر خود و شیر مینوشید پس میرفت
در برکه که در آن محل بود و می نشست در آن و بیرون می آمد از آن برکه مثل مار
بعینه و باز زود با در آمده پس در برکه میرفت و برین طور عرصه یکماه منقضی شد پس
از آن مفتی زمان قوم پرداخت حسب القتلی آن ثابت کردند چنانچه بقتلش پرداختند
هرگاه بخیال وجود مولود عجیبه از کیفیت بمادرش از چگونگی حقیقت ماجرایش
سائل شدند مشار الیه سوا اینکه خوف خود از مشاهده مار و تخیل آن با جنین اثر آن بتکلم
نپرداخت ازینجهت عقلای زمان و حکمای دوران بوصیت نسبت معاشرین
پرداختند که خیال کنند وقت مباشرت آنچه نیک باشد از صدر و فضل از آنکه
از شر بودنا مشابه شود مولود با تصورت خوب سیرت نیک اشتباه تحرک
اوهام اخلاط را در حکمت بنحوی باثبات آن پرداخته اند که توهمات نفسانیه
بالتحقیق میگردد باعث حدوث احوال در بدن چراکه از شان نفس است احداث
حسب توهمات جاذبه امور در بدن من غیر فعل و انفعال جسمانی اعنی احداث
حرارت نه از حرارت و برودت نه از برودت غایة آنکه صحیح بتخیل متوهمه مرض مریض
میگردد و بالعکس لان الوهم خلاق ثانی پس امکان اتفاق وقوع انفعال
بدن از تصورات وهمیه مصادق الا وجودش بدون حرکات روح محال پس وجود
تصورات وهمیه بدون ثوران اخلاط طبیعیه ممکن الوقوع نمیباشد از انجاست که وجود صور

مولود حسب شباهت تخیل مجامع نزدیک مجامعت و قرب لون مولود بلون التزام بصر عند
انزال چه مشابهت صورت موافق تخیل بصورت دیگر سوای مجامع در قرب لون
مولود بلون التزام بصر از امورات طبعیه است که امورات وهمیه بواسطه حرکات
روح در طبیعت و یقین مرتکز گشته اند یعنی انتقاش امور وهمیه در طبیعت
باعث بر ظهور آن میگردد و شرط انتقاش موافقت بر طبیعت منوط و این تصورات
وهمیه گاهی میباشد سبب بحدوث حوادث ازینجهت حکماء امکان خوارق
عادات و اثبات نبوت و معجزات ازین قبیل کرده اند مؤید این کلام حکایت
والد امام فخر الدین رحمه الله تعالی که والد این تخیل کرد صورت حسنه عند مجامعت
زوجه خود وقت انزال پس تولید یافت امام باین صورت حسنه متخیله والد خود چون
تولید امام بصورت حسنه واولی صور ان مان گردید با وجود عدم صورت حسنه
والدش متعجب شدند قوم باستماع این حکایت والدش متحیر گردیدند بوجود صورت
حسنه امام باعث تخیل صورت حسنه والدش عند انزال و بصدق این
نپرداختند چه بیخبر بودند القوم بر احوال غامضه از احوال موجودات این عالم و
بر بیچون و چگونگی سبحانه تا اعظم شانه و ازین قبیل ست تبدل مزاج بسبب تصور شئی
خائف و مفرح از آنکه نیست شک که وجود تغیر عظیم باعث بر تغیر مزاج و تبدل
آن میگردد چه ظهور جمیع این تغیرات بسبب تکمیل حصول صور از واهب صور
بنابر تکمیل این اشیاء مکمله راسخه او هان عبث استعداد بل جمیع حوادثات حدوث

انبعا الم بالتحقیق از جانب واهب الصور مستعدات تحقیق تحقیق بین فیضان می یابد

ازفیاض مطلق برای کل مستعد ما هو الیق و اولی به من غیر بخل سه

که باشد سزای خداوندیش فایده عجیبه قدرت خالق بی نیاز چه قدر بر

عجایبات محیط که ناطقه انسانی با وصف فهم و فراست و عقل و ذکاست در وصفش

لال ازانجمله روئیدگی دم تا شبیه بشاخ نسبت بعضی زنان بجماعت صادقه

ازاقاویل اطبا سابقین ثابت و نیز بافته شد بعضی طوایف ترک را دم صغیر

که میپوشید منحنج را و تحرک باراده میکرد و بطایفه بلاد صین را بوجودگی دم سخت

که حرکت نمیکرد و بسرعت می شکست و شکست آن قاتل لهذا محتاج میشوند بنابر

حفاظت آن نشست کرسی مثقوب بقدر گنجایش دم تا از شکست محفوظ ماند

و نیز روئید برای بعض ملوک شام بدمشق نزدیک قرب موت انها شبیه بشاخ اصغر

فصل چهارم از باب چهارم در منافع جماع جماعیکه بروجه اعتدال

باوقات قرار و ادیش واقع شود بنابر استفراغ فضول ردیه مجتمعه که باعث

انطفاء حرارت غریزی میباشد انبعاث حرارت غریزی نموده سبکی بدن و تهیه آن

بنابر تغذیه و تنمیه مینماید چه حین استفراغ فضول ردیه مستفره بجواهر اعضا استدعا

بدن بغذا بنابر بدل ما یتحلل و انبعاث قوی حرارت غریزی برانهضام مثل طهور

فعل قوای طبیعیه بدنیه بنابر تغذیه و تنمیه بوقوع میرسد و بواسطه تحلیل فضول روحی

انبعاث روح بفرح میکند بعد زوال تکدر و تسخن روح که از ابخره دخانیه محتبسه

بوجود می آید و استفراغش بجماع میگردد لهذا ازاله غضب وحصول عقل عائد مینماید
و باعث لذت جماع انبساط روح و حرکت آن بخارج بوده و زوال فضول
کثیفه متحیره طبیعت گردیده دفعه فکر غالب می کند چه فکر از انقباض روح و احتقان
آن بداخل بظهور می آید بل بدفعیه دخان منی محتبسه از ناحیه قلب و دماغ و باعث
انبساط نفس بنابر دفع ابخره محترقه مظلمه دخانیه منویه وسواس و سوداوی و مالیخولیا و
اکثر امراض سوداوی را نافع باشد ونیز بواسطه انبعاث حرارت غریزی و قوای طبیعی
باستفراغ فضول و انضاج بلغم و دفع آن نموده کل امراض بلغمی علی الخصوص امراض
کسیکه حرارت غریزی قوی باشد دافع میباشد و زوال اوجاع کلیه امتلائیه و
قاطع مواد اورام حادثه نواحی انثیین و بیضتین مینماید و ترک جماع بمدت ممتد و
احتقان منی باوعیه اش ظلمت بصر و دوار و ثقل سر و اوجاع حالبین و حقوین و
اورام اینها عارض میگردد وقتیکه اعاده بدان کنند صحت مینماید و هرگاه تقاضای
مزاجی بفعل جماع داعی باشد و بضرورت اتفاقی ترک آن بوقوع رسد سرد
بدن و برودت حال آن و اسقاط شهوت طعام بوجود آید عقب گذاری انجالات
غریبه بغیر جماع ممکن نمیباشد و ابدانیکه بخار و دخانی کثیر داشته باشند وقوع مجامعت
قریب آن میگردد و منی عند انزال باوعیه خویش بباعث کثرت محقق شده منطفی
حرارت غریزی گردیده سرد بوده سردی ببدن عاید مینماید ازینجهت گاه منی
بکیفیه سمیه مستحیل گشته بخارات ردیه سمیه جانب قلب و دماغ صعود گردانیده

غشی و صرع احداث میکند بهر حال جماع مُزیل او میگردد فصل پنجم از باب
چهارم در مضار جماع استفراغ جماع از جوهر غذاء اخیر که قابلیت جزو بدن
میدارد ظاهر و گواه بصدق این اضعاف استفراغ منی که مثلش دیگر استفراغات
مضعف نیست باهر و بدیهه حصول ضعف شدید یکسان شدید اللذت بفرط لذت
جماعی و لیلیت سناطع بر استفراغ جوهر کثیر از واحی او و مستکثرین جماع را تبرید
بدن و تهزیل و تبلد حرکات و تحلیل حرارت غریزی و انهاک قوت اسرع بر مضار
و دلیل تکثیر هیجان حرارت غریبه از جماع بتدخن کثرت شعر بدن گردید الا
انجام تبرید بدن تام مینماید و ضعف حواس باعثی از بصر و سمع وغیره بمرتبه
دهنگیری می کند و بساق آن فتور و وجع بحدی لحوق میگردد که تحمل آن متعذر
بوده قریب بسقوط میرسد بل حالش مشابه بصرع خفی محو از امورات دینی و دنیوی
میدهد و نقصان حرارت غریزی غلبه سوداء را و شدت حرارت غریبه کثرت
صفراء را صدق گردید و ایضاً شدت حرارت غریبه امتداد و احتراق باخلاط
بخشیده بحدوث حمیات حاده محترقه هلاک میکند و ثمره ضعف دماغی حدوث
طنین و دوار بلی بصورت کثرت ضعفش حرکت رفتار ثقل در اعضایش
علی المخصوص از سر تا آخر صلب محسوس میگردد و غایت ضعف دماغی و اعصاب
علته رعشه و سهر و تحوط چشم و دیگر حالات ردیه که قریب نزع میباشد حدوث
میباید و لحوق شدت حرارت غریبه به نسبت گرمی آن انجذاب ماده موجه بسبب

ایلام پشت و وجع کلیه و مثانه تکلیف برنج میدهد و انعدام رطوبات دافع لتعلب
مشابه بعلت ثعلب علیل میکند و قبض شکم به مرض قولنج ریحی می افزاید بخر و نتن
فم و تعفن لثه تعفن از دهن بشامه مشام تنفر میدهد و اجتماع اخلاط ردیه مراریه ببدن
جامع که حرکت جماعی تحرک آن مینماید قشعریره بعد جماع بحرکت اهتزازی اهتزاز می کنند
و موجودگی اخلاط عفنه به تن جامع اشتمام رایحه منتنه بساعته بعد جماع شامه را
تکلیف شم میدهد و صاحبان ضعف الهضم را احداث قراقر بعدش حدوث
مینماید و ترک جماع یکسان مبتلای مزاج ردی لحوق کرب و ثقل تن بسر و ضجر و کثرت
احتلام به احتلام میکند و مجتنب بجماع کسانیکه عادی بعدش برعده یا برد یا ضیق
نفس خفی و خفقان و غور عینین و ذهاب شهوت طعام و وابسته باشند اولی و انسب دانند
و همچنین صاحب صدر علیل یا ضعیف و ضعیف المعده را ترک او فق و زنان عادی اسقاط را
اجتناب از جماعش اولی **فصل ششم از باب چهارم فی اوقات الجماع**
حین شبق صحیح و کامل که بی تخیل متخیله از روی شکل و شمائل وغیره لوازمات علی
الخصوص بتکلف باعث برین بل هیجان شبق را کثرت ماده منویه اعنی بوده باشد
بشرط صحت قوی و افعال بدنیه اعنی نفسانیه و حیوانیه و طبیعیه و عدم وقوع امتلا
و خلا و تخمه و استفراغات قویه از قی و اسهال و فصد و حجامت بشرط درعاف
و اخراج دم کثیر بواسیری وغیره و عرق بسیار و همچنین حرکات قویه بدنیه مثل
تعب و مشقت که موجب ضعف قوی بدنیه اند و مانند آن از تقاضای بول که

سبب احداث عارضه ناصور و دیگر امراض انجری حاجت بار که ایجاد
مرض بواسیر و غیره امراض المحل لاحتباس المواد الغلیظه فی طبقات
امعائیه و حرکات نفسانیه مفرط از قبیل غم و فرح و غضب و فزع و خجل که باعث
بر تحلیل و حرکت روح اند و زمان و بلدان و ابدان حاره و بارده مفرطین
الاحرارت نسبت به برودت کمتر زیان دارد و همچنین رطوبت مزاج نسبت به یبوست
چه امتلاء با وجود مانعیت هضم موجب اسرع امراض حرکت بر امتلاء بوجود
می آرد مثلاً امراض سددی و در صورت اتفاق و توعی حرکت نماید بعد
جماع بنابر استقرار طعام در معده و خواب طویل بران البته تدارک مضرت آن
مینماید و در خلجان سده استعمال سکنجبین اولی است و خلاصه ضرر با متبلا ر
از انجا ست که باعث انطفای حرارت غریزی تحلیل روح لهذا التجلب و ذبان
و دق میآید علی الخصوص بمزاج یابسه در دیگر متفاوته بحسب الامزجه
و مراد از خلاء اشتهار صادق معه کمال هضوم اربعه نه هضم معدی فقط
و دفعیه تضرر آن از اغذیه جید الغذاء صالح الکیموس که بنابر تولید منی
ضبط یافته جید معه مراعات تفریح و تقویت روح ذخمه که عبارت فساد غذاو
مستحیل شدنش بکیفیة غیر صالحه و حین مجامعت درین اوان به دفعیه کیفیة غیر مناسب
معه تقویت پرداز دو در حالت وجود استفراغات توبیه ظهور مجامعت عقیبش
بقدم مراعات تقویة اعضاء رئیسه بنابر نقصان جوهر ارواح و حرارت غریزی

وبدفعیه نقصان ماده منویه بغذا جید الجوهر مشغول شود وبیضه که حرکت مواد فاسده
سمیه غیر منضجه ست برای انفصال جانب قی واسهال بحسب اتفاق در صورت
وجود مجامعت عقیبش مثل تدبیر تخمه پردازد الا دا نگیری تقویت قوت هر قدر
که امکان پذیر باشد درین مرعیدارد و بعد تعب و مشقت که ظهور ضعف عاید نماید
بتقویت پردازد و مجامعت در حالت حاجت بول بادرار و در صورت اتفاق
برا بمدافعت قبض معه رعایت بواسیر مشغول شود و اگر بعد حرکات نفسانی
اتفاق مجامعت بوقوع آید هر قدر که تقویت روح وحرارت غریزی که نافع
ترین تدبیرهاست ممکن باشد بدفعیه ضرر آن تصور کنند و در حالت زمان و بلدان
وابدان حاره مفرطه بدفعیه حرارتش پردازد معه تقویت و برودت را بالعکس
واندالالحاظ تقویت را نداز نسبت حرارت ملحوظ دارد لان البرودة
ممیته للقوی والحرارة الغریزیة و در رطوبت مزاج اگرچه نقصانش نزودی
ظهور نمی نماید و در صورت ظهورش بتقویت متوجه گردد و تدبیر یابس المزاج
به تدبیر خلا پردازد فایده غریبه اوقات هضوم اربعه در اشخاص بحسب
مزاج مختلف میباشد الاحسب قرار داد اطبا چنان مستنبط میشود که تقدم از شش
ساعت و تاخر از دوازده ساعت نمیباشد پس جماع اوسط این اوقات بود
واولی آنکه بعد نصف شب عمل در آمدن اختیار کند که خواب طویله بعدش تدارک
ضعف جماع مینماید و استراحت بدن و دافع ضعف و اذیت جماع میگردد و با غشت

استقرار منی در رحم ممکن میباشد و فرزند بحسب خلقت بهتر بوجود می آید مدعا
محصل آنکه وقت داعی جماع هنگامیست که شبق بباعث کثرت مادهٔ منویه تحریک
آن عضو نماید و دفع آن موجب سبکی بدن و نشاط نفس و ذکای حواس گردد و
حافظ صحت عامل جماع را شاید که فاصله مدت بین جماعین آنقدر قرار دهد
که بعدش ضعفی و تغیری بمزاجش راه ندهد و در صورت درگذشتگی ازین حد
دست برداری از صحت خود تصور نماید و کسانیکه عاقبت اندیشان
زبان بهجو و مورد طعن نسبت این قول دراز میکنند و تا استفراغ مادهٔ منویه زعم
ناقصهٔ خود را صحیح تصور دیده چندی کامرانی بعیش میکنند انجامش نقصانی
می بردارند که راز مخفی نقصان جماعی طشت از بام بوده آشکارای جهان
میگردد ناچار بخیال وامنگیری انصاف بشهادت دل خود بر کذب زعم
مسلمهٔ خویش لب بتسلیم میگشاید فصل هفتم از باب چهارم در اوضاع
جماع از جمله اوضاع جماع وضعیکه باعث صحت و امن از نقصان است و افضلترین
اشکال مجامعت بنا بر سهل خروج منی قرار داده اند این است که زن بر بستر
نرم مستوی دراز شود و مرد بالای زن آمده بر دو زانو قایم بوده هر دو پای
زن برداشته در پیغوله ران خود نهاده عانه بعانه شکم بشکم سینه بسینه لب بلب منضم نموده
بحرکت خفیفه جماعی مشغول شود ماسوای این وضع اوضاع دیگر خصوصاً که زن بالا
آمده و مرد از زیر به تعب متحرک باشد ضارترین اوضاع بنا بر عسر خروج منی [illegible]

چه حین انزال حرکت منی بفوق میباشد و میلان وضع طبیعی جو داین بر
خواهد لهذا الکما ینبغی خارج میگردد و بل بسا است که باقی میماند بقیه منی در ذکر و تعفن
فته قروح ذکر احداث میکند خصوصا وقتیکه منی شدید الحدت و لذاع باشد
نیز اکثر رطوبات فرج بمجرای ذکر بنابر مقابل و اتساع المجری خاصة حین
نزال سیلان میباید و بر عسر خروج منی مرد معاون بوده تغیر المجری و تعفن آن
بسبب نقص رطوبات میسله فرج بوجود می آید اکثر ضعیف الباه این وضع را
ختیار میکند بباعث عدم قدرت بفعل جماع هیئت قیامی چون این وضع
بعون این اوضاع بود بکارش ضروری افتاد اما اوضاع دیگر که بجهتی من
الجهات نقص می آرد شرح آن تطویل لاطائل دانسته ترک کرده گنجایش این
مختصر نمیدارد حین احتیاج از مطالعه مطولات عالم باشند انتباه استعمال
جماع بعد هضم مراد اندارد که هضم معدی معه دیگر هضوم بمرتبه کمال رسیده
باشد ورنه حکم خلا خواهد داشت و مضار جماع در حالت خلا تیز از ملا و
دیگر حالات میباشد و شرط وجود جماع از اعتدال حر و برد و رطوبت و
یبوست و خلا و ملا نیز از واجبات است چه جماع اولا تهیج حرارت غریبه
بنابر ظهور حرکات بدنیه و نفسانیه عائد مینماید و عند حرارت بدن و اشتداد
از حرکات بدنی که مستلزم جماع میباشد باعث تحلیل قوی میگردد و ثانیا
اطفائی حرارت که نتیجه برودت بدنی است بواسطه استفراغ منی که سبب تحلیل

روح و حرارت غریزی میباشد از دیاد بر و محصله بدنی بوده سبب اطفای
حرارت تمام بدن میگردد و وقوع جماع حین موجودگی رطوبات بدنی حرکات
جماعی ترقیق آن نموده و سیلانش جانب اعصاب که از جماع ضعف پذیرفته اند گردیده
مرضی من الامراض مخوفه از قبیل متعلقه اعصابی مثل فالج و لقوه و غیره ظهور
یابد و نیز وقت عمل حرارت جماعی در رطوبات موجوده بدنی تصاعد ابخره جانب
دماغ بوده باعث تحیر طبع میگردد و اکثر بنا بر احتداد رطوبات محصله بدنیه از حرارت
جماع احداث حمیات مینماید و از انکه جماع بسبب کثرت حرکات و به استفراغ
رطوبات مجفف میباشد و خلا که مجفف است از دیاد یبوست شده انکسار جمیع قوای
بدنی و مرض یبس که دفعیه آن عسر البرءست احداث مینماید پس پیری جماع خلا
بنسبت دیگر حالات ظاهر که خشکی بر خشکی و سقوط قوت بر قوت و اطفای حرارت
غریزی بر حرارت غریزی با مرتبه که عیاذاً بالله منجر بذبول که هر آئینه زوالش بوجه من الوجوه
کاهی نموده نصیب دشمنان شود و جماع امتلاء که مراد از غذای فجه بعد نیست
حرکت جماعی محرک آن شده و باعث انجذابش با عضاء گردیده احداث سده
مینماید و نیز لازمه جماع امتلاء ضعف معده میگردد چرا که طبیعت بخیال جماع
راغب و شایق میباشد و روح نیز بسبب لذت میلان بخارج نموده کمی در فعل
ظهور می یابد و انقسام فعل طبیعت و روح و اشتغال نفس بفعل جماع و لذت آن
باز می آید از هضم از جهت ضعف هضم لازمه جماع امتلاء گردید الا گاه حادی

بجماع استلزام هضم ایشان قوی میگردد بشرط قوت مزاج الا ازانجا که سقوط قوت
انطفای حرارت و برودت و یبس که لازمه جماع خلا گردد که از اعظم مضار بدنی است
لهذا احتیاط در حالت خلا و برودت و یبس تیراز بلا و حرارت و رطوبت بدین ثابت
گشت و سزاوار است که جماع بصدق شهوت بوجود آید یعنی کثرت ماده منویه
در اعضای جماع که محتاج بانفصال باشد تحریک یافته لذع میدهد آلات محرکه را
مشتاق مینماید جامع را بجماع نه آنکه بدامنگیری تکلف و فکر بصور حسنه و
دیگر امورات وهمیه میباشد چه تصورات وهمیه گاهی سبب بنابر حدوث حوادثات
بدنیه میشوند و فرق درمیان شهوت صادقه و کاذبه همین قدر است که با شهوت
صادقه علاوه از منافع واردای جماع حصول خفت بنابر زوال ثقل منی و
ثقل منی باعث ثقل بدن و ثقل بدن بسبب ازدیاد فضول قابل دفع و ازدیاد فضول
باعث غمر قوای حرارت غریزی و غمر قوی و حرارت غریزی سبب ضعف از جمل
بدن میگردد و نیز حصول نوم برای استراحت طبیعت از زوال ثقل وافی بدنی
میباشد و شهوت کاذبه بعکس این **فصل هشتم از باب چهارم** در
فواید ملاعبه که از اساس عیش بیدا اما چونکه منی زن بسبب برد و رطب مزاجی خیش
بطی الحرکت است و حرکت او در جماع بباعث سریع الانزالی مرد بواسطه حرارت
مزاجی او ممکن نمیباشد لهذا توافق انزالین بوجود آمدن دشوار بلکه امکان پذیر نیست
ازینجهت ملاعبه قبل از جماع بنابر تحریک فضبان منی زن ضروری افتاد پس

ملاعبه نامه قبل از جماع بر توافق انزالین لابدی آمد و از جمله ملاعبه غدغه ثدی بسیار بر
هیجان شهوت وتحرک منی آن میباشد واگرچه ثدی محل اوعیه منی زن نمیباشد
الا از انجا که شدید المشارکت برحم دارد بزودی هیجان شهوت وتحرک منی
آن بوقوع میرسد وچون زنان بسیار باختلاف مزاجی خویش مختلف اند
لیکن بیشتر رغبت مردان بکثرت وقوعی آن اکثر مساس ثنایا از رغبت میباشند
بسبب عنایت که از جانب مردان کثرت ملاعبه آن عادی میشود زیرا که ثدی بسبب
بلندی و پرگوشتی اکثر محل رغبت مردان میباشد ونیز نفس بسبب نزدیکی آن بجسم
زن و خوشبوئی وصلابت آن بحس آن راغب میگردد واز جهت اکثر زنان ابساس
آن علی الخصوص حین انزال میلان میباشد و دغدغه فرج جانب اعلاء آن
چه اعلاء موضع ایست کثیر الاعصاب قلیل اللحم مس این محل اقوی لذت حاک
اینجا اشد بر تهییج شهوت وغلیان منی زن میباشد غوطکه بهر جانب که میلان طبع
وشدت ظهور شهوتش یابد بمرتبه آهسته آهسته مساس کنند تا تغیر هیئت چشمانش
بسرخی گردد زیرا که نزدیک شدت لذت روح بمعاونت دم غلیان بظاهر میاید از انجمله
عینین بسبب صفاء لون خود ظهور سرخی بزودی مینمایند وگاه عند شدت لذت تغیر
هیئت عینان بانقلاب سواد بجانب بالا بسبب تغیر نفس از شدت لذت
میباشد ونیز ظهور تغیر مختصه بعینین بنابر مشارکت آن به آلات تناسل علی الخصوص
به رحم که از قول بقراط ثابت گشته ظهور میگردد و عند کثرت لذت عظیم گردد نفس

آن عنت باعث سخونت قلب و آلات تناسل از وقوع حرکت مضطربانه بسبب شدت لذت
که اینهمه باعث بر حرکت روح و اشتعال حرارت غریزیت و شدت اشتعال حرارت
غریزی و حرکت روح طلب هوای بارد می کند و بطلب چسپیدن مرد زیرا که در وقت
شدت لذت رحم شدید التحریک بجذب منی بمعاونت مقارنت مرد میباشد و بل اکثر
زنان درینحالت می پیچید پای خود را بکمر مرد و جذب میکند از پای خود کمر مرد را بسوی
خویش تا که قریب تر گردد رحم آن قضیب را درینوقت هر دو ران زن بهیچی بر داشته
در بغوله ران خود داشته تا که قعر رحمش نازل شده عنق آن عالی باشد که برودی
بس حشفه ذکر برسد و التذاذ تمامتر یافته برودی منزل شود پس انوقت دخول قضیب
بقعر جس نموده بحرکت خفیفه متوجه شده از سر ذکر فم رحم را دریافته مس کند چراکه
بی مساس فم رحم کثرت لذت و انزالش ممکن نمیباشد پس وقتیکه شدت لذت و
بیتابی اش نزدیکی بانزال رساند حرکت قوی بعمل آورده توافق بر انزالین نماید
چه توافق انزالین بسبب خوشنودی مفعوله و باعث دفعیه نایره شهوتش و سبب
حمل میگردد **فصل نهم از باب چهارم** علامت انزال زن حین المجامعة استیفای
تمام و رغبت مرد و کند ظهورش از خمار آلودگی و شوریدگی چشمش و دیگر حالات مضطربانه
باحساس میتوان نمود ظهور یابد و وقت قربت و نزدیک انزال خواهان التصاق
مرد و ظهور محبت او و دران چسپیدگی او و در شدت خواهش و بیقرارانه بمرد و طرب
و نشاط باطنی و تزاید آن لحظه بلحظه و اغاز تبسم و ناز و کرشمه و دیگر حالات

عجیبه بمقتضای امر عادی بودنش و بیخودی و توحشی و حیرت و هیجان جسمش و شدت بیقراری و کمی حیا و عظم نفس و فتوری حرکات و سکنات و لحوق ارتعاش بهر بدنش و بعد انزال استرخاء مفاصل بل تمام اعضا گویا که بیجان گردیده اند و زردی یا سفیدی مبدل رونقی چهره و عرق پیشانی و روگردانی و حیا از جانب مرد و بازایستادن جمیع حرکات علی الخصوص جماعی و ظهور بلد و رطوبت بفرجش بحسب قلت و کثرت ماده منی اش چه بسا است که جمیع حالات انزالیه بوقوع میرسد الا بسبب عدم وجود رطوبت خواهش مفعوله برقرار میباشد لهذا وجود رطوبت علامت انزال گردید بشرطیکه مرد منزل نگردد چه از انزال مرد که از ریختن منی مرد مراد است رطوبت او کما ینبغی دریافت نمیگردد و نیز نسبت جماع غیر مجبلی در جماع مجبلی رطوبت کمتر ظهور مییابد چه جماع مجبلی اکثر باعث کمی ظهور رطوبت می گردد لمیلان منیه فی داخل الرحم اما ظهور رطوبت بغیر این علامات در فرجش محمول بر انزالش نباید کرد چرا که یافتگی رطوبت در عین شدت لذت بل بشروع لذت بسبب ضعف قوای مفعوله بار طوبت مزاجی او نیز ممکن است الا معدومی علامات مختصه انزالی علامت فارق فیمابین میگردد بهر حال انکشافی این حالات بغیر واقفیت از بس اشکال ولهذا اگرچه بحسب جولانی خامه بر تشریح آن پرداخت و بدان که از حالات مختلفه زنان مخفی نخواهد بود که اکثر زنان را انجام مباشرت انزال پدید آید و بعضی ساعتی امساک بنمایند و برخی آغاز مباشرت انزال کنند و بوقت

یا نطقی تناوب پدید آید و یا آب در دیده بگرداند و یا چشم برهم نهد و یا گریه کند و یا بخندد و یا مرد را بسوی خویش کشد و یا بادر کمر بپیچد و یا آه سرد کشد و یا سرور نماید و یا مشغوف شود و یا بحجاب گردد و آنکه منی در آغاز مباشرت فرود آید بیهوشی برا و طاری میشود کما لا یخفی علی من له معرفة تامة فی هذه الصناعة العجیبة لازم که محبوبه را از لباس شرم معرا سازد و در چادر مباشرت بپوشد و شربت عشرت بنوشاند تا تواند بکوشد پوشیده مباد که فی الحقیقت بهر حال واقفیت این امر و علم باوضاع و اطوار زنان که بمزاج هر یک مختص ست دشوار بل غیر ممکن چرا که بسبب عدم قدرت شخص واحد بر دفعیه شهوات مختلفة المزاج که با شخ واقف کاری میگردد ممکن نیست زیرا که شخص واحد و احد الشهوت و واحد القلب ست با قلوب مختلفه و شهوات متعدده چه طور برابری کردن میتواند و حال آنکه با وجود این اختلاف از خواص مختصه زنان ثابت و نیز بسبب خبث باطنی که بجنس زنان متحقق ست ظاهر که او تا که مرد را خواهان خود نمی یابد و هم از خود نمی داند بر حالات مزاجیه خویش آگاه نمیکند گو که مرد هوشیار درین امر باشد لیکن هوشیاری او بکار نمی آید زیرا که بغیر رهبری مفعوله بر حالات مزاجیه او واقفیت بهیچ از منه امکان پذیر نیست لعا مله شایقه بدیهه بابدان بمقصد عالی تو انیم رسید و ان بگر لطف شناعیش نهد کامی چند مخفی نیست که شهوت این زنان از کمال قاصر بالفرض اگر بر دفعیه شهوت زن واحد قادر گردد تاهم کامل تصور میگردد در نصورت

بنابر شهوت زن و دیگر شهوت دیگر میباید و مراد از شهوت زن تسلی اوست نه آنکه آب خود خارج
کردن تسلی زن تصور کرده آید بهر حال خیال شهوت زانی شهوات مختلف از شهوت
واحد بجز خلل دماغی تصور میگردد الامر عاقل عامل اینکار کامل الشهوت بر سائی
عقل و شهوت کامله خود اوی خویش نهایت دو سه را راضی و خوش خواهد است بشرطیکه
زنان فاحشه نباشند فایده عجیبه اما چونکه امورات وهمیه را تاثیر عظیم است در
افعال طبیعه خصوصًا بفعل جماع از انجاست که فعل جماع و میل نفس بان تعشق
معشوقه و محبت باینکار از امورات وهمیه است لهذا رویت مجامعت و نظر
بمجامعت حیوانات و قرارت و سماعت کتب مصنفه درباره و احوال و اشکال
این و حکایات اقویا از مجامعین و استماع رقیق و خوش الحان از اصوات
نساء مهیج شهوت و معاون بفعل جماع میگردد و بدانند که جلق بالجیم باعث
غم و ضعف بر انتشار و قلت به تولید منی میگردد چه رایگانی شهوت و منی
بفعل عبث و قلت التذاذش اهم تخیل بسبب این امور گردید چرا که بجهت
غیر عادی بودنش بسبب انقباض نفس و انقباضش موجب غم میباشد و
چونکه طبیعت معتاد بخروج منی بدون قوت انتشار عادی میشود زیرا که ایلاج
که باعث بر قوت انتشار میباشد حاجتی ندارد ضعف بر باه میکند و قلت
التذاذش و عدم احتیاج استفراغ منی برای عدم جذب رحم قلت اهتمام
طبیعت بر تولیدش مینماید و نیز بزرگی و کلانی سر قضیب باریکی بن آن که ثمره

ورو کنندگان جلق میباشد ضعف بر شهوت عاید میگردد و کسانیکه عادی
باین فعل میشوند بسبب حصول ضعف شهوت قدرت بفعل جماع نمیدارند بل
آنانکه مختار باین فعل میشوند معیوبیت جماع و ترجیح جلق پیش نهاد خاطر خود میدارند
اشتباه جلق بالجماع جمله در باب هیجان شهوت مردان تاثیر عظیم دارد زیراکه
مرور موسی بر عانه بدوران می آرد حرارت را و جذب میکند دم و روح را
بطرف آلات تناسل و یاد میدهاند طبیعت و نفس را بوجودان آله مجبول برای
جماع و نیز غدد شعر در انجا فاضل بوده و جمع شده ماده شهوت میگردد و ترک
جلق بوزها رو عدم جماع بمدت طویله نسیان نفس بر جماع مینماید پس باقی
نمیماند برای طبیعت اهتمام بر تولید منی چنانچه در فاطمه تولید لبن اهتمام بر طبیعت
نمیباشد نکته جماع غلمان قبیح تر از جمیع وجوه و محرم است در شریعت غرا که میکند
استفراغ منی بنا بر عدم معاونت جذب رحم بدافعه انثیین و من جهت غیر طبعی
بودنش و نیز کثرت حرکات شنیعه بجهت عسر خروج منی ضارترین اشیا میباشد
و من جهت اقل استفراغ منی اقل ضرر میباشد الا کثرت حرکات که باعث
بر تحلیل میباشد اضعاف آن میکند پس ضررش با وجود قلت استفراغ منی
متمم ضعف باه گردید فصل سیم از باب چهارم اما آنکه جماعش بالخواص
مضعف باه بود و نیز بدلایل صحیحه قابل تسلیم و هم تجربه و قیاس و ازانجمله جماع عجوزه
که بسبب کثرت رطوبات فضلیه بالمرجیه که لازمه سن عجوزیت میباشد و سبب سعت

جـ

مکانی او بوده باعث قلت لذت بجماعش میگردد و نیز بمقتضای سنی جاذبه رحمش مستعد گردیده جذب منی بشدت نموده کما ینبغی نقصان بنقصان می آرد و جماع صغیره که بحد بلوغ نرسیده باشد بباعث عدم ترغیب نفس که سنش مقتضی آن میباشد علی الخصوص بنفر نفس از اضطرابی آن چنین جماع و نیز قوت جاذبه رحمش انجذاب منی کثیر نموده نقص باهی عاید مینماید و جماع حایض بسبب قذارهٔ مکانی و تنفر نفس از جماعش ضعف وحصول مرض مجری بول لاحق میگرداند و جماع زنیکه از مدت ممتد با او اتفاق مجامعت نگردیده باشد بنابر اجتماع فضول کثیره و فاسده و متعفنه بمکانش نقص باه حصول می یابد و جماع مریضه و قبیحة المنظر بوسطه تنفر نفس از جماع این هر دو خاصه با وصف اینکه متن و قذارهٔ داشته باشند سبب ضعف باه میشوند و جماع باکره اگرچه اکثر مرغوب مردمان این زمانست و بسبب عدم واقفیت بهتر از جمیع می تصور نند الا اضطراب وقت جماعی و سیلان دم که سبب تنفر طبع میباشد مضعف است مجموع این بان و زنانیکه جماعش لذت کما ینبغی نمیدهاند بسبب عدم حصول فرح که باعث عدم انشراح خاطر که بسبب تقویت قوی و انتعاش حرارت غریزیت قلت اهتمام طبیعت بنابر تولید منی بوده ضعف باه حصول میگردد از انجاست که جماع محبوبه بسبب انشراح خاطر و میلان نفس و حصول فرح که باعث تقویت قوی انتعاش حرارت غریزیت با وجود کثرت استفراغ منی اهتمام بر تولید آن بوده چنانکه باید ضعف نمی آرد اما زنانیکه او قویت باعتبار معجا

بدارند از جماع بین زنان که در فم میباید آشکار خواهد بود فایده غریبه اما وقت
بعدی رحم و قصر آلت که انضمام هر دو ممکن نمیباشد البته داشتن تکیه زیر کمر نزدی
لاقی فیما بین میگردد و عوام که تکیه مطلقاً زیر سرین میدارند اگرچه در صورت نزدیکی
رحم بسبب بلندی فم آن بمقابله سر ذکر باعث بر لذت میباشد الا وقت بعد نشستن
و قصر آلت بعد ش میکند بر ظاهر که بمقتضای وضع طبعی رحم داشتن تکیه باوضاع
مختلف میخواهد یعنی آنکه فم رحمش مستوی بود داشتن تکیه زیر کمر یا سرین خواه
عریض خواه طویل حسب مقتضای محل شایان میباشد اما کسانیکه فم رحمش مایل
بزیر باشد داشتن تکیه عریض زیر سرین مناسب وقت میباشد چه حین داشتن
تکیه زیر سرین فم آن مرتفع ببالا مقابل قضیب میگردد و اگر زیر کمر خواهند داشت
فم آن زیاده جانب زیر مایل بوده ناقص مدعا خواهد شد اما زنانیکه فم رحمش
مایل ببالا باشد نهادن تکیه عریض زیر کمرش بنحویکه سر فنیش مایل بزیر گردیده
فم آن مقابل فرج بوده سبب التذاذ جانبین میگردد و در صورت داشتن تکیه
زیر سرین فم آن زیاده مایل ببالا بوده از حصول مرام باز خواهد ماند زیرا که
فم رحم تا که بمقابل قضیب نگردد هرگز لذت و انزال حصول نمیشود اما در حالت
میلانش بجانبین اصلاح آن از قابله معه تدبیرش از ادویه یا مرد عاقل و هوشیار
و واقف اینکار کار بردار میگردد **فصل یازدهم از باب چهارم** اندری
بجری اگرچه عملیست عجیب که واقفیت او بر ذمه همت عیاش ضروری می باشد

الا از انجا که نشست او که مدار العلم میتوان گفت بوجه من الوجوه صادق نمی آید و منا
او بسمع رسیده اینها که خود متعلم این علم مشتهر کنند از حال نشست واقفیت ندارند
و ثمره این علم نیز از وصادر نیست فقط اظهار زبانی وار ندارد بجهت کذب بیانی
او صادق می آید الا اینقدر است که ورد کنندگان آن بغیر نشست تا در حبس
منی از بدار نسبت معتاد خود میشوند بشرطیکه سرعت انزال و ضعف و
خفقانیت نداشته باشند که مثلش اگر صحیح بغیر مراتب استعمال آن خیال حبس منی
نماید میشاید پس استعمالش چنانچه باید مفید مدعا گردید علاوه ازین ورد کنندگان
اندر می بجر بی را انجام بسبب اجتماع حرارت مختلفه فروج زنان احتراق باخلاط
گردیده عیاذا بالله جذام عاید میگردد که دفعیه اش طوری ممکن نمیباشد و این علم
اکثر مختار جوگیانست که بنابر حبس منی که از قبیل حبس دم است عمل در آمدن مختار
این فریق گردید چون فایده قلیل و مضار کثیر داشت لهذا از بیانش درگذر کرد
مقاله دوم چون تقاضای حکمت خالق قدیری در ودیعت لذت
جماع بقای نوعست لهذا آفریدگار تبارک و تعالی شوق ما لا کلام جماعی
در طینت انسانی سرشت نموده و میل طبایع خاص و عام بلذت مجامعت
نسبت بدیگر خواهش لابدی و بر حوائج ضروری ترجیح داده و جزء اعظم
شرافت عقلی را که افضل ما یحتاج الیه بدنست عند شدت قوای شهوانی
چنان مغلوب ساخته که وجودش کالعدم میگردد و حیا و شرم و لحاظ بیگانه و یگانه

اندیشه پیش بیش و تحصیل معیشت فرزندان و نسوان غیره لوازمات دنیوی از قسم اکل و
شرب که تا بقای حیات مستعار از آن گزیر نیست و نیز از لازمه انسانی است
چنان از خاطرش محو میشوند که سوار بر جسم خواهش نفسی جماعی بخیالش مرتسم می
باشد و نیز چون در حکمت بالغه صانع قدیر بر غالبیت شهوت خواهش جماع نسبت
بجمیع امورات دینی و دنیوی گواه عیاذاً بالله وقت شدتش معبود حقیقی را فراموش
کرده و بر اوامر و منهیات جل و علا خیال نموده چنان امورات لا یعنی و بمعنی خلاف
عقلی بوجود می آید که طایر وهم و خیال بآن هم نمیرسد و چون علت غائی از
مجامعت بقای توالد و تناسل است پس رایگانی شهوت و بربادی تخم بوجه
حرمت مختار ارباب دانش و بینش نمیباشد اما شرافت انسانی باعتبار نوع
ظاهر و بقای نوع او موقوف بر توالد و تناسل ام هر پس حفظ صحت اعضاء
تناسل و ازاله امراض آن اهم مطالب بقای نوع گردید لهذا علیکه وسیله صحت
اعضاء تناسل بر آن منوط گردد علم شریف طب مقرر گشت بشرافه موضوعه

باب اول از مقاله دوم ابرار ارباب فطانت و بصر اصحاب بصیرت مخفی
نخواهد بود که منشاء اصلی شهوت جماع قلب است از اینجاست که بی سلامتی قلب و بی
وجود وساوس دنیوی غیره مکروهات هرگز حدوث مجامعت ممکن الوقوع نیست
و چرا نباشد که رئیس مطلق و اراده اند الا قلب بواسطه روح شوقیه داعی انجاش
بخوبی میرسد هر چه از تجربه ثابت که اکثر عزم قلبیه داعی بر مجامعت میگردد و بسبب عدم

رهبری شوقیه کما ینبغی بوجود نمی آید و نیز عند عدم شوقیه بغیر خواهش قلب وجود ش
ممکن نمیباشد چنانچه بر عالمان انکار مخفی نیست پس حصول مجامعت کما هی بشرط
تقدم عزم قلبی معاونت شوقیه منوط گردید و حس که ادراک لذت جماع بدخول و خروج
و انزال است از دماغ و نخاع و دم معتدل از کبد و نیز و بعض شهوت طبعی جماع از
کبد بمشارکت گرده مقرر است بر ظاهر که وقتی که عارض میگردد عند اراده روح شهوانی
بهم میآید ریح قوی و دم کثیر و روح غلیظ امتلا تجاویف عصبه مجوفه و دیگر اجزا از قضیب
ریح و شر انگیش از روح و آورده اش از دم که همین سبب غلاضت و طوالت اوست
حاصل میگردد از و انتشار و انا نکه طبعی و از مید هند میگویند که حرکت جماع طبعی است
معه شراکت ارادی اعنی قلبی بدلیل آنکه اگر فقط ارادی تصور کرده آید پس وجود
شهوت و حصول جماع وقت موجودگی مجامع صورت نه بندد الا فلا و المحال لیس
کذلک لان مع وجود المجامع وعند توجه الطبیعة فی امر مهم
ینسی خیال الجماع وعند الفراغة عنه یمیل الطبیعة الیه بل اکثر کثرت
نعوظ داعی بر جماع میگردد از ینجهت حرکت جماعی بانع امر طبعی ثابت گشت و شراکت
اختیاری نیز ضروری است اعنی امر اختیاری معین بر طبعی میگردد یعنی فی اصل حرکت
طبعی و باعث بفعل جماع اراده و اختیار و نیز روح و ریح که عند اراده جماع بقضیب
میرسد از الطبعی و عضلات محرکه را بارادی مقرر کرده اند و لازم می آید مجامع را
حرکت نفسانیه و بدنیه نیز چه حرکت نفسانی باعث انبساط نفس و فرح و حصول لذت

علی الخصوص حین انزال و حرکت بدنی از وجود حرکت جمیع بدن وقت جماع خاصه حین
انزال لهذا تابع نفسانی و بدنی گردید و نیز بباعث احداث حرارت از حرکت بدنیه
تحلیل رطوبات و ریاح بسبب انزال استفراغ جوهر اخیر غذائی که قابلیت جزو بدن
بیدار دمیباشد و بنابر حصول لذات مطلقه تحلیل جمیع ارواح بدنیه ازینجهت
منافع و مضار جماع که بقید تحریر آمد بعضی تابع حرکت بدنی و بعضی حرکات نفسانیه و
حیوانیه و طبیعیه میگردد و بدانند که اطبا نسبت میکنند جمیع افعال مدبره طبیعیه مدبر للبدن
و ان قوتی است عدیمة الشعور بنابر تدبر بدن با تسخیر و نسبت مینمایند این را فلاسفه بنفس
و طبیعه را بقوت جسمانیه حافظه برای کمالات بدن و از شان طبیعت است که
نزدیک قصد تحصیل غرضی از اغراض دینی و دنیوی خود اینکه مشغول شود بجمیع
حرارت بدن و باستعانت قوی بنابر تحصیل آن از انجاست که تا حین استغراق
مثلا بلعب شطرنج و غیره اشتغال دنیوی از ضروریات بدنی و نفسی خود مثل تدبیر غذا و
دفع فضلات و از دیگر امورات باز میماند و همین بنابر استغراق برای طلب غلبه
جانب مقابل بوجود می آید و نیز از شان اوست که عند مساس حاجت بغرضی من الاغراض
متوجه میگردد بتوجه کلیه مع جمیع قوی بدنیه و نفسانیه و ترک میکند سوا از آن با
افعال مثلا فکر با امر مهم پیش آید در پی تدبیر آن چنان استغراق بظهور می آید که
از جمیع ضروریات باز میماند و ازین قبیل است استغراق تعشق بعشق حقیقی و
مجازی فصل اول از باب اول از مقاله دوم مخفی ارای ذوی الافهام

نخواهد بود که ریاست انثیین بعث بسیار نوعیت ظاهر که مولد منی اند که باعث بر خلقت
میگردد و بیضه یمنی در جمهور الناس اقوی و اعظم از یسری و خلاف بحکم یا در وظهور شش
بکلانی خلاف زنان گردیده بیضتین زنان خورد و پنهان نیز و در مردان در اصل قضیب
دو و زنان در اصل عنق رحم و کلانی بیضتین و انثیین بتوسط باعث کثرت تولید منی که
اینمعنی سبب بر قوتی که دال بر کثرت باه مردان میباشد میگردد الاگاه کلانی آن زاید
از حد که از رطوبت حاصل میشود و اکثر بممالک مرطوب بسبب کثرت مرطوبیت آب و هوا
بساکنان انجا این مرض شایع میگردد و بل باعث کثرت مرطوبیت که سبب انطفاء بل اطفاء
حرارت عزیزی میباشد و اینمعنی باعث ترقی مزاج مولود انافانا بر برودت و رطوبت
میگردد لهذا کلانی آن باین مرتبه بساکنان انجا میرسد که عیاذاً بالله حرکت و سکون
بانها متعذر میباشد اکثر بدیار قرب دریای شور و غیره عاید میگردد لغلبة البرودة
والرطوبة علی امزجتهم چنانچه بکلکته و غیره بکثرت شایع است باعث نقصان
باه بل موجب ابطال میشود و خوردی آن از حد بالعکس چنانچه با بون و ضعف الباه
و تخنث و غیره باین صفت متصف میباشند و نیز انثیین بسبب ضعف بنیه که از کثرت
شعب و آورده و شرائین و عصاب و ارواح کثیره مخلوق است احتمال ضربه نمیدارند و بل
در ادنی ضرب بانها ضعف بطاری میشود می شاید که در صورت وقوع ضربه قوی بهلاکت
بیانجامد و منی سکران و صبی و شیخ و کثیر الجماع قابل تولید نمیباشد و منی ناوقف
الاعضاء تولید سلیم نمی نماید و اگرچه تقاضای مقامی بر ترقیم تشریح انثیین داعی بود

لیکن بباعث عدم حصول نشانش کماینبغی باوجود کوشش و سعی بالاکلام از تحریر تشریحش
باز ماند الا مجملاً هر چه از حال مجری و اوعیه منی به ثبوت پیوست بحول الله آن در ذکر حالات
منی پرداخت

فصل دوم از باب اول از مقاله دوم

شیخ بوعلی استعمال جماع مقوی العضو دانسته و ترک آن ذبول آن گفته و این قول ماخوذ از
بقراط است که در فصول خود یاد کرده که عمل در هر عضو بفعلی که مخصوص العضو باشد
مغلظ و مقویست و تعطیل عمل باعث بر ذبول و کمان بعضی بر صلیت این قول
از افلاطون طبیب که مقدم بر بقراط است کرده و جالینوس استعمال جماع در زمان
بلوغ باعث بر قوت شهوت جماع گفته زیرا که استعمال آن در ابتدا سبب
کشادگی رگها که انمعنی سبب زیادتی ریختن خون المحل میگردد میباشد و نیز افلاطون
گفته که سکون قوی موجب ضعف قوی میگردد و ریاضت قوی مختصة العضو زیاده
میکند صحت القوی را و باعث تقویت آن میگردد و طول ذکر معه قصر و سعت
فرج بنابر عدم وصول منی بر قوت و صرافت برحم زیرا که اول ملاقی بجانب رحم
میشود پیش از آنکه ملاقی رحم شود انکسار حرارت غریزی او میگردد لهذا تولیدش
ممکن نمیباشد و بول عامل جماع ذاخیوط میباشد بشرط عدم استنجا و بول و در بلدان
و اهویه و فصول و اوقات بارده بنابر اجتماع قوی و حرارت در باطن از برد خارج
بمردان شهوت قوی میباشد و زنان بالعکس و بعضی برانند که زنان را شهوت در ازمنه
و اوقات بارده زیاده میگردد و مردان را بالعکس ظاهر التصدیق قول اول بصدق

می آید زیرا که چون مزاج مردان حارست و برودت خارجی باعث بر مقهوریت حرارت
شان گشته و اجتماع آن در باطن بوده موجب زیادتی باه میگردد و نیز بسبب
حصول فرح و انبساط نفس از امر خارجی سبب میلان طبایع جانب جماع میگردد
الا می شاید که صدق قول ثانی نسبت بمزاج مردان بارد المزاج صادق باشد
کثرت شهوت بحسب الفصل فی نفسه میگردد اگرچه فی الحقیقت داخل مرض نیست
بل مقبول بودند کان عیاشی الهم از رقفاست عند الامن جهته انه غیر طبیعی و نیز
بعضی اوقات که لوازم بشریت داخل مرض میگردد مثل ودی که بعد از بول
عارض میگردد چنانچه نسخ بهیه دفعیه آن ترقیم خواهند یافت حین پاس حاجت
متوجه شوند باب سوم از مقاله دوم در سبب و احوال آن ماده منی فضله
هضم چهارم عضویست یعنی از رطوبت منجذبه به انشاج بدنی که مراد از رطوبت
و ضبه العهد بالانعقاد باشد بعد هضم چهارم در عروق انثیین مجتمع گردیده منی
میگردد و طریق تکونش در عروق انثیین بنحوی بوده که دم متصله عروق انثیینی
که لطیف و نضیج است در مجاری بیضتین که از شریان و ورید لیف و شعب های
کثیر التعاریج شده منتشر گردیده اند متحرک بروح بوده احداث هوائیه لطیفه
مینماید و انجا بمجاری اوعیه منی که رگی از کلیتین و رگی از صلب به انثیین آمده
و کثیر التعاریج گشته مجری طبخ و اوعیه منی قرار گردیده است نضج بمرتبه ثانی
یافته سلب حمرت که قبل از طبخ بسبب نسبت بود نموده بقوام معتدل آمده سفید گردیده منی

[illegible]

میگردد وحین تحرک ازین محل که وقت انزال بوجود می آید در اصل قضیب رسیده
بواسطه مجری قضیب که بخروج منی مقرر ست بمجامع نسا بطرف رحم منزرق گردیده ملاقی
فم رحم میگردد واو بباعث جذب طبعی خویش بانکشاف فم خود آن منی را مجذوب
میگردد درحالیکه توافق گردد بر انزالین و این را جماع طبعی قرار داده اند اما از انجا
که مادهٔ منی را اگرچه فضله منجمله فضلهای بدن باعتبار ما یفضل من غذاء
الاعضاء ما یحتاج الیه بدن تصور نموده اند الا در افضلیت منی که
حیات مرد ازوست و چرا نباشد که تقویت اعضاء رئیسه بل جمیع بدن بر آن
منوط گردید لهذا گفته اند که منی قرهٔ چشم و استوار کننده بازو و مخ ساق و قوت
باه و محکم و سست بل شمرده گی منجمله اخلاط صالحه روا اما اگر منی را نیز فضله باعتبار
ماده اش تصور کرده آید نقص دارد میشود چه اگر اعتبار فضله قابل رد و دفع تصور نموده
آید مثل بول و براز و عرق و مخ هرگز فضیلت او صادق نمی آید زیرا که این فضلها
باعتبار مالایحتاج بها بد نیست بخلاف منی که هر آئینه فایده اش بقول آنکه منی
قره عین الخ باثبات رسید پس فضلیت این باعتبار بول و براز و غیره ثابت
نگشت و اگر فضله باعتبار ما یفضل من غذاء الاعضاء تصور کرده آید
تاهم قابل تسلیم نیست زیرا که غذای انثیین از وحاصل میشود چنانچه شیخ در قانون
تصریح کرده و نیز باعتبار عدم تغذیه روح هم فضله قرار خواهد یافت باوصفیکه
مرلی بدن و مدار حیات موقوف بر او نیست با آنکه در قوام بدن دخلی ندارد بخلاف منی

و نیز اگر منی نزد اطبا فضله بودی تصدیق قولش که اگر دو چندش خون صالح بیرون
کرده آید بمقابله اش ضعیف نمیکند چه طور صادق می آمدی ظاهر که اگر منی فضله بودی
هر آینه استفراغش مضعف نبودی چه استفراغ فضله باعث آسودگی طبع میباشد
نه مضعف اما سبب شدت حصول ضعف از استفراغ منی نسبت بدیگر استفراغات
از انجاست که ماده منی نضج دم صالح و الطف محصله از استحالات کثیره بعد هضوم
اربعه مسمی برطوبت قریبة العهد بالانعقاد اعنی حین وقوع هضم چهارم عضوی بعد
بدل ما یتحلل اعضا را باقی فاضل بوده باوعیه منی مجتمع گردیده غذا از نشین شده نضج
مرتبه ثانی یافته باهم منی مسمی میگردد و این ماده مجتمعه بر سبیل مدد از اعضا میرسد
نه آنکه نزدش مخزونه میباشد پس استفراغ این وقت جماع با نصفی است یا زاید
یا کم بهر حال بسبب قلت مقدارش ضعفش کثیر خواهد بود چنانچه در اکثر در سه
چهار جماع اوعیه اش تهی میگردد لهذا اکثرت کنندگان مجامعت را اکثر بمرتبه
اخیر در انزال بجای منی خون می آید بخلاف استفراغ دم و دیگر اخلاط موجوده
بدنی که هر آینه استفراغش اقل قلیل نسبت موجوده بدنیه کمتر میگردد پس ضعفش
چنانچه باید ظهور نمیباید و نیز استفراغ دم اکثر بوقت ضرورت میباشد و ضرورت
داعی آن بنا بر فسادش بوقوع میرسد پس حین خروج اخلاط فاسده آسودگی طبع
میگردد نه ضعف بخلاف استفراغ منی که ضرورت بی ضرورت بنا بر التذاذ و مانوسیت
طبع باین فعل با وجود صالح بودنش ضروری میباشد پس استفراغش علی الدوام مضعف

قلت مقدارش و استفراغ خون قلیل اَنهم اتفاقی با وجود کثرت مقدار چه طور
مقابل باشد پر ظاهر که حال وقت حصول منی باعث وقوع استحالات کثیره و کثرت
اخراجش باین مرتبه و کثرت دم معه دیگر اخلاط با وجود اتفاقی اخراجش باین رتبه
برابری نمی کند علاوه ازین کثرت استفراغ هر ماده که باشد باعث ضعف و خرابی
بدنست خواه منی باشد خواه غیر الا ماده ممرضه چنانچه بساست که حین کمی اخلاط بدنی
بوجه من الوجوه و خروجش بطریقیکه باشد الا بکثرت نسبت ببدن صاحبش ضعف
وغشی و برد اطراف و دیگر حالات ردیه حادث میشود که از کثرت استفراغ منی
هم عارض میگردد و نیز کلامی در رطوبت قریبة العهد بالانعقاد را از فضله شمرده
همچنین حصول لذت که عند مجامعت از تحلیل روح حاصل میشود همراه فضله کسی
نگفته و نیز تعلق روح کثیر بسبب ردائت فضله همراه فضله نمیباشد بهر حال در
افضلیت منی باعتبار رطوبت قریبة العهد بالانعقاد بودنش و کثرت استحالات
و کثرت تعلق روح نسبت دم و اصلیت جمیع بدن شدنش فضیلت بر فضیلت
پس منی جسمی است رطب سیال مستحیل از امشاج بدن باستحاله که صلاحیت میدارد با انکه
متکون گردد ازو شخصی دیگر از نوع منفصل عنه یا قریب آن نوع باشد مثل تولید
استر که از منی حمار و اسپ ماده پیدا شده مراد از جسم درین محل جسم طبیعی است
و از رطب آنکه قابل شده بنا بر سهولت انحفاظ و انتشار و از جمله تغیر در هیأت
تا که باشد سهل القبول برای انفعالات که تمام شود خلق بان و از سیال انبساط

اجزایش متسفل باسفل قضیب که وارسته شود بجسم دیگر یا آسان شود انزال منی و تعذر تمیش
که باعث بر تولید است و از استحاله امشاج بدنی تا که باشد تکونش در انثیین و
عروق که قریب این باشد و از قید اخیر تا که خارج گردد باین باقی اقسام رطوبات
و همچنین خلط مستحیله از خلط و از رطوبت قریبة العهد بالانعقاد رطوبت ثانیه
است چنانچه حکیم علی شارح قانون تحریرش کرده است و ماده منی فضله هضم
رابع است که بعد اتمام هضم عروقی رطوبتیکه از افواه عروق مترشح باعضا بود
متوزع غذا باعضا میگردد و هضم عضوی تمام شده غذای اعضا گردیده باقی محروم
نزد اعضا بنابر تغذیه وقت فقدان غذا میماند چه عند فقدان غذا آن
بقیه بعد تغیر خفیفه غذا آن اعضا میگردد و ازین باقی ماده منی میشود و اطلاق
فضله بر ماده منی باعتبار انفصل عن غذاء الاعضاء است چه عند قرار داد
شیخ منی را از جمله رطوبت قریبة العهد بالانعقاد چگونه مثل دیگر فضله های
بدنی تصور کرده آید چنانچه صاحب بحر الجواهر فضل بالضم بمعنی افزون از چیزی
گفته نه آنکه قابل رد و دفع باشد مثل بول و براز و عرق و مخ و طریق حصول
این ماده از امشاج بدن تا انثیین بعضی نحوی کرده اند که بعد تناول غذا تا بعد
هفتاد و دو ساعت قابل استحاله منویت بوده از جمیع اعضا براه عروقیکه
قاسم غذا اند بکبد می آید و از کبد بواسطه اجوف نازل بکلیتین و از کلیتین ایضا
بواسطه شعبه اجوفی که بانثیین آمده منتسج گشته اند بانثیین رسیده نضج مرتبه ثانی

یافته منی میگردد و از انجا باوعیه منی میرسد اما از قول قدماء حکما وصول این
ماده برین نهج ثابت که این رطوبت بعد هضم رابع از جمیع اعضاء بامر پروردگار
عالم بواسطه حرارت غریزی تبخیر میکند سوی دماغ و در دماغ رسیده بسبب سردی
انموضع حرارت متصاعده از و زوال یافته سرد بوده متکاثف می گردد و
بقوام اصلی که قبل از صعود میداشت میل میکند و از دماغ براه عروق پس
گوشی به نخاع وصول می یابد و فائده وصول شدنش بنخاع تقویت استفاده قوت
محصله دماغی است از تعدیل تا بار دیگر قبل از استحاله منی قابل تبخیر نماند پس
انماده از نخاع براه صلب بکلیتین تا آنکه رسد بموضع قریب بانثیین یعنی بعد وصول
بکلیتین در عروقیکه از کلیتین به انثیین آمده نزدیک انثیین وصول میگردد و این
عروق مملو اند از خونیکه استفاده حرارت از کلیتین برده است وقتیکه انماده
نازله دماغی باین عروق میرسد تعدیل مییابد و مشابه او میگردد و باستحاله خفیف
یعنی رنگ نازله دماغی بسفیدی میگراید و ازینجا بانثیین رسیده اتمام تعدیل
مزاج و سفیدی رنگ و نضج آن میگردد پس مندفع میشود باوعیه منی و در انجا نضج
کماینبغی یافته منی میگردد و اما انچه بحد کمال رسید از تعدیل مزاجی و نضج و سفیدی
رنگ او در انثیین و نرسید بعد ازین باوعیه منی آنرا منی مجازی میگویند بباعث مشابهت
آن بمنی حقیقی چرا که این فضله غذاء انثیین است و نیست مختلف الاجزاء که شرط بماده
منی قرار یافته بل هست متشابهة الاجزاء و چون فضله غذاء انثیی است لهذا

مستعمل منی حقیقی نمیشوند اما قال القدماء من الحکماء فصل اول از

باب دوم از مقاله دوم اما بقراط جمهور ماده منی را از دماغ مقرر کرده و وقت
نزولش از دماغ براه دو رگی که پس گوش است بنخاع و از نخاع بجانب صلب بوده
بکلیه و از کلیه بواسطه رگیکه از کلیه بانثیین آمده بانثیین می آید لهذا فصد رگ پس گوش نزد او سبب
عقر و قاطع نسل دانسته و بعد نزولش از دماغ و حصولش بنخاع باعث کمال آن
تصور دیده و نیز با بعد مسافت تغیر مزاج ماده منی راه نداده و جالینوس مخالف بقراط
بوده اما شیخ در قانون مظهر که از کلام جالینوس قطع این دو رگ بر عقر ثابت نگشته
و اعتقاد شیخ بقطع رگ پس گوشی در باب نسل سبب عقر موید بقراط بوده اما جمهور ماده
منی تنها از دماغ معاون او نگردیده اگرچه بر خمیر و اصل آن از دماغ مقرر است بلکه
بتشریح اجتماع ماده منی از جمیع اعضاء بدن بهر سه اعضاء رئیسه و از این هر سه چشمه
جاری بانثیین گفته و مشابهت مولود بولود و تولید عضو ناقص مولود بمقابله
عضو ناقص ابوین دلیل بر اثبات مدعی خود آورده علامه باختیار مذهب جالینوس در
عدم قطع نسل بفصد عرق پس گوشی حجتها بیان کرده که در صورت تسلیم تولید
منی در دماغ پس قطع عرقین پس گوشی سبب گردد برای انقطاع منی بالکلیه و یا برای
قطع نسل باین مراد تا که انحدار ماده منی در عرقین و از آن بانثیین و پس تقضیب
از آن بعد بر رحم نگردد و استفاده قوت عاقدیت نمی نماید و یا مراد این تا که امتزاج منی
از دم عرقین مذکورین بماده منی نیامیزد و موجب نمی گردد نسل را اول ظاهر البطلان برآنکه

کسی راکه انقطاع هردو رگ کردند انقطاع منی بالکلیه نگردید و همچنین ثانی چراکه
انقطاع انثیین و بحال بودن عرقین عبث است نسل نمیشود و التحقیق ما قال الشیخ فان
العرقین خلف الاذنین سبب لحصول المادة المنی من الدماغ
الی الانثیین و عند القطع و ان کان لم یمکن انقطاع المنی بالکلیة
الا ینقطع نصیب المادة المنی من الدماغ و الظاهر ان انعدام
المادة المنویة من الدماغ لم تحصیل الاستعداد فی المنی فی
تولید الدماغ و من البداهة ان نقص عضو الابوین لا محالة
یوجب نقص العضو المولود دون عضاء الرئیسة فان نقصانها
سبب لنقصان خلقة المولود حتی ان ایلامه او رامه و جراحته و غیرها
فی الاکثر مهلک فعند انقطاع احد منها کیف یوجد الخلقة
و یبقی النسل و مراد از دم در تولید منی مجموع اخلاط است نه دم تنها چراکه
تولید منی از مجموع اخلاط است من حیث هو مجموع و اطلاق دم باشتراک لفظی در
محاوره بر مجموع صادق می آید زیراکه وجود دم تنها بغیر اخلاط دیگر در عروق کسی
باثبات نرسانیده الا مع قلت و کثرت نسبت باخلاط دیگر و نیز عند غلبه مجموع اخلاط
فصد مستعمل میگردد چنانچه وقت شدت وجع قولنج که اکثر از ماده بلغمی می افتد
بنابر اماله فصد میگیرند و ایضا در ذات الجنب که آن نیز در اکثر از ترکیب ماده صفرا
و بلغم میباشد گرفتن فصد بر مسهل مقدم داشته اند بدانند که زنان منی بنابر

[illegible]

مناسبت محل که در خلقت لحم سفیدی حصول گردیده سفید میباشد و بل ارواح کثیره المحل بسبب احداث زبدیت باعث بر ازدیاد سفیدی آن میگردد چه عند خروج بیرون بسبب زوال زبدیت که باعث غلیان میباشد سفیدی آن کمتر میگردد و ظاهرا غلظت منی نسبت بخون زیاده معلوم میشود سببش غلیان و نضج بمرتبه ثانی است فی الحقیقت غلظت حقیقی نیست زیرا که وقت خروجش بسبب زوال زبدیت غلیان رقیق میگردد بخلاف غلظت خون که چون سرد میشود بسته و منجمد میگردد و منی مرد نسبت بزن سفیدتر و غلیظتر است و بعضی بر انند که رنگ منی سیاه فام سیاه میباشد و دور از صواب است چرا که ماده منی فی الحقیقت خون است و چون حبشی هم سیاه نمیباشد چنانچه مشاهده عند اخراجش بفصد شاهد و نیز مخلوقیت لحم باعتبار اصل خلقت بر سفیدیست علی الخصوص لحم ثدی و انثیین ازینجهت بنابر سفیدی محلی استحاله دم بشیر در پستان و استحاله ماده منی که نیز دم است در انثیین بسفیدی میگردد و مشاهده شاهد بران که شیر زن سیاه فام بل زن حبشی سیاه نمیباشد و ایضا منی مرد حبشی

فصل دوم از باب دوم از مقاله دوم مسئله مختلف فیه بین الحکماء و الاطباء بوجود قوت عاقده و منعقده در منیین اما حکماء بدلیل موثقه خود مظهر اند که اگر در منیین هر دو قوت تصور کرده آید هر آئینه وجود مولود از منی واحد ممکن الوقوع باشد **و الحال لیس کذلک بشهادة التجربة** اما اطباء مثل جالینوس وجود قوتین منی واحد بیان کرده و حجتها بجای خود قرار داده الا عاقده است

بمنی مرد و منعقد بمنی زن غالب شده لاثبات احد القولین نیز سبب
عدم قدرت بر چگونگی حالاتش لایعلم حقیقة حاله الا الله یتقدر بعقل میگذرد
که چون منی مرد حار یابس و منی زن بارد رطب تا وقتیکه منیین مجتمع نگردند اعتدال
فاعلتین منفعلتین ظهور نماید قابل تولید نمیگردد بشرطیکه هر دو بر اصلیت مزاجی خود
باشند و تغیر دران راه نیابد پس منی مرد فاعل و منی زن منفعل گردیدانید و الله
اعلم بالصواب

فصل سوم از باب دوم از مقاله دوم

و نیز حکما متفق اند بر اینکه
انجذاب منی از جمیع اعضا میباشد چه ماده منی فضله هضم چهارم عضویست و نیز اختلاف
دارند که منی متشابه الاجزا در حس و اختلاف فیما بین که آیا منی مختلف الاجزا حقیقی
هست یا نه مذهب بعض شق اول قرار یافته بدلیل آنکه پیدایش کل عضو از جنین
بحسب انجذاب جزو جزو از هر اعضا شبیه بوالدین بوجود می آید چنانچه عینیان
از جزو منجذب از عینین والدین و انف از انف همچنین جمیع اعضا جنین از جزو جمیع
اعضاء والدین ظهور می آید از جهت مشابهت مولود بوالدین دال برین است زیرا که مثلاً
جزو منجذب از عینین بخلقت انف و جزو منجذب از انف بوجود عینین ممکن الوقوع
نیست چرا که فرقه ذهبی بر همین ست که وجود هر عضو از عضو مشاکل خود بوجود آید

فایده و نیز بعضی قدما فیما بین مختلف اند که منی متشابه الاجزا است یا متشابهة
الامتزاج ارسطو و اتباع آن مقر اند که منی متشابهة الاجزا است زیرا که منفصل میشود
از انثیین فقط و نیز کل جزو منی مشارک است در اسم و حد و بقراط و شیعه آن گفتند

که منی متشابهة الامتزاج است چرا که خارج میگردد از کل بدن از عظم شبیه بعظم و از لحم شبیه بلحم و علی هذا القیاس حقیقت کل جزء منفصله مغایر است برای حقیقه جزء دیگر بنا بر اختلاف اعضاء که این جزء از ان برمی آید در نیوقت نمیباشد متشابهة الاجزا بل متشابه الامتزاج زیرا که حس تمیز نمیکند در میان این اجزاء با وجود انکه در نفس الامر متمیز است بعض ازین اجزاء از بعض و برای کلو چند ازین مذاهب حجتها اند که متحمل این مختصر ندارد اشتباه اما اختلاف اطباء در جزئیه منی مرد نسبت جنین ظاهر خیانچه جالینوس ناقل از معلم اول مظهر که منی مرد مختلط میگردد و متکون را د نمیباشد جزء ازان و اظهار شیخ در شفا که نسبت این رای معلم اول بل بیان معلم بدینکه اختلاط منی مرد با منی زن باعتبار فاعلیت است نه مادیت و نیز عدم دخول آن در قوام اعضاء باهرچه دخولیت در قوام شی از خواص وحیه است با انکه باشد ازشان او بعد افاده قوت تحلیل اما شیخ نفسه مضطرب گردید کلامش درین مسئله اگرچه تصریح کرد در قانون هرجا که گفته که کلو احد از منیین جوهر اند مر جنین را

فصل چهارم از باب دوم از مقاله دوم مسئله مختلف فیه بین الاطباء

بر وجود منی زن بظاهر مشهور از معلم اول اعنی ارسطاطالیس بر وجودش انکار است بلکه از جنس دم طمث قرار میدهد و شیخ الرئیس بعد طول کلامی درین مقام خلاصه از معلم اول اقرار بیافتگی رطوبت نسبت زن شبیه بمنی که می آمیزد متکون را ورنه هر آینه خلقت انثیین برای ایشان عبث میشد استنباط کرده و تغایر

منی را بدم طمث بنحوی بیان کرده که لذت می یابد زن بسیلان منی بطرف رحم
و متالم میگردد بجریان دم طمث و اقرار شیخ بطور اظهار حق بر وجود منی زن
گردید بلکه قوت عاقده بمنی مرد و منعقده در منی زن گفته اما جالینوس مقر بر
منی مرد و زن است و قوت عاقده و منعقده نسبت هر دو مظهر گردید الا شیخ
عاقده بمنی مرد و منعقده بمنی زن میدهد اما علمای حکما فقط بر عاقده بمنی مرد
و منعقده بمنی زن مصر اند و فیمابین فریقین بنا بر ثبوت دعوی خود ها دلایل
و حجتهای ثقه هر یک بطول کلامی متکلم اند که اظهار ازان دفاتر باید که محتمل حجتهای
متخاصمین گردد ازینجهت خلاصه مطلب متخاصمین را اشاره گردد و دلایل که احتمال
زوائد دارد و اگرچه اثبات مذاهب بخوبی ممکن میباشد لیکن آن امکان گنجایش
این مختصر نیست بترک آن پرداخته پس در صورت امتزاج منیین منی مرد حسب تقاضای
نوعیت خود و یا قرب نوع منعقد میسازد و دیگر آنکه مبالغی نشد اعنی نقص منیین و نه
آن منی زن متشرع است در قبول صورت موافق نوع منفصل عنه اما حکما متفق اند
که بعد اختلاط منیین منی مرد فعل میکند بقوت عاقدیت در منی زن و منی
زن و دم طمث در جرمیت بدن مولود دخل عظیم دارد و اکثر دخل منی مرد
روح بدن مولود است مثل مایه در شیر اما ازانجا که در اثبات منی زن دلایل و
حجتهای جالینوسی بمقابل ارسطاطالیس باعتبار صحت پسند خاطر آمد لهذا پاره
ازان بنا بر استفاده حواله خامه میکنیم تا اهل انصاف بنظر انصاف منصف باشند

وجانب حق نگاهداشته بطلان ترجیح نه نهند بدانکه ارسطاطالیس انعدام منی
زن مقرر از جنس ظلمت نامیده وجالینوس درروش حجتها بیان کرده اول
آنکه از تشریح زنان معلوم شد که در اوعیه منی زنان رطوبت سفید لزج موجود است
چنانچه در اوعیه منی مردان دوم آنکه عارض میگردد بزنان عارضه اختناق
رحم بسبب بعد عهد ایشان از جماع پس انزال میشوند وتلذذ می یابند از خروج آن
همچنانکه حاصل میشود التذاذ از جماع و موجب بیمارگی ایشان از آن علت
میگردد سوم آنکه اگر منی نبود برای زنان منی هر آینه خلقت انثیین برای ایشان
عبث میشد چهارم تولد اعضاء اصلیه مثل استخوان و رگها وغیره از رطوبت
لزج که عبارت از منی اوست آسان تر میشد البته از تولید آنها از خون پنجم فرزند
گاهی شبیه به پدر و گاه مشابه بمادر نسبت منی پدر مشابه به پدر و بباعث منی مادر
مشابه بمادر میشود ششم اگر تولید جمیع اعضاء از خون باشد هر آینه ممکن بود عود
هر یک اعضاء بعد معدومیت آنها و نیز ممکن باشد اتصال اعضاء اصلیه بعد قطع
آنها بسبب وجود ماده و فاعل و شیخ از جانب ارسطاطالیس حجتهای جالینوس را
بدلائل غیر صحیح بمقام شفاء که حوالهٔ آن جانب شیخ کردن احتجاب می آید بنظر
گذشت از تحریرش باز ماندم و نیز درصورت عدم ثبوت منی زن خلاف حکما را
عائد میگردد زیراکه قوت عاقدیت بمنی مرد و منعقدیت بمنی زن معه حجتهای
تکمله خویش باثبات رسانیده اند و نیز اگر منی زن معدوم میشد چرا شرط توافق

انزالین در وجود حمل مختار جمیع اطبا میگردید زیرا که فرق در رطوبت و منی و دم
طمث بهمین طور قرار یافته که سیلان رطوبت بغیر التذاذ و بر شعدویست دیگر
حالات انزال که بجایگاهش مبرهن گردیده میباشد و خروج منی بالتذاذ و معه علامات
مختصه اش که در ضمن انزال منی ضبط یافته باید میباشد و جریان دم طمث را
ایام مخصوص به ایام جریانش دامنگیر میگردد و اگرچه منی را منجمله رطوبات
بدنیه تصور دیده آید باشتراک اسم مشترک میتوان گفت الا اسم منی تا که رطوبات
بدنی نضج مرتبه ثانی بمحل خاص خصیتین و اوعیه منی نیابد باسم منی مسمی نمی گردد

مقاله سوم خالق ارض و سما جلت خلقته از مخلوقات اجناس و انواع و اصناف
نامتناهیه خلقت کرده که انحصار آن بر ذمه همت عبدیت خارج از وهم و خیال است
اما آنچه از ان بصداقت و معاینه قرین ثبوت بنگارش آن پرداخته است از انجمله نفس
خواجه سرایان سه صنف بوده بادامی و پستی و صندلی قضیب بادامی مثل بادام
و پستی بقدر پسته و صندلی سوا سوراخ مخرج بول عضوی نمیدارند بنابر غلبه جز
ذکوریت مسحق می اید و باعث انثیت که لازمه عدم ظهور ذکر و غیره هست نابوت
اختیار مینماید غرضکه چنانکه بحسب ترکیب غلبه مزاجش میباید بان فعل گرفتار میشوند
وریش و بروت که علامت فارق فریقین است بخواجه سرایان میشاید که مخصوص
به بادامی نبود و در غیر آن امر اتفاقی و سحق اینها داخل سحق زنانست بل اینمعنی
بصداقت شهرت یافته که زنان مربوطه سحق مساحقه زن و خواجه سرا بکار مردی مینمایند

قسمیت با هم خنثی وقت ضرورت عمل او رشو زبان ترتیم یابند ... هید این بیجه
لیت جزء ذکوری انانی سوا مخرج بول عضو جانبین نباشد پس قسم صنف ... بیت
... اجه سرایان داخل خنثی گردید و بعض را عضو یقین از دیده لمساواه
... سادیین الا ترجیح بقوت یکی از ان کرده لغلبه مزاجه و علامت قوت
... اصلیت هر یک خروج بول است از ان مخرج و ظهور حیض و استقرار حمل
... بسبیل ندرت در اناث و خروج منی و فاعلیت حمل اتفاقا بذکور مصدق
... ندرت آن بوده لهذا قطع عضو ضعیف و تدبیر آن بمراهم بعمل می آید که معطل است
... بیکار و گاه مساوی داشته ازینجهت فقهاء خنثی مشکل نام زد کردند و حکایت
... جناب جدی قبله و کعبه مرحوم مغفور شاهد برین و قومیت در هند مسمی بمخنث
... بلفظ هیجرا مشهور باعث غلبه مزاج اناثی و مخلوقیت با خلاق زنان قطع عضو
... تناسل و تدارک آن بمراهم کرده پیشه ناونیت اختیار میسازند از میان هم
... پیشه جمع شده بلفظ گرو وار میدهند که مفصل انفصال قضایا بهمی فیما بین
... شاهد بسبب کثرت سماعت قرین صدق بود که قضیه اتفاقی را گفتن هم گنجایش
... نماند بل ضروری دار یافته که حین شراکت شخص جدید گراهی بجهری بطور نیاز
... مرتب میکنند هر کسی شجاع و مرد در انجا نشیند با تحقیق مردانگی او یکبارگی از سر
... بدر شده شریک حالات اینها میگردد سوای سحر بقیاس نمی آید و قومی جدید از
... قبیل مخنث که خود را بلفظ زنانه نام زد میکنند انقدر غلبه مزاج اناثی نمیدارند که

قطع عضو تناسل نموده شریک مخنثان شوند بابونیت و رقص اینسه بکنند باز دیگر

زیاده از تولیان میدارند و در اکثر بسبب غلبه مزاج ذکوری خود فاعل بوده

صاحب توالد و تناسل میشوند پس بهرحال اظهار سبب ولادت هریک لابدی آمد ظاهر

که از دلائل طبیه باثبات رسید که مزاج ذکر گرم و خشک و مزاج مونث سرد و تر

بالضرور منی هریک مثل مزاج هر واحد باشد بوقوع توافق انزالین بحکم خالق

لم یزل اگر اجتماع منیین بسبیل توالد و تناسل ظهور یابد حرارت و یبوست منی

مرد با برودت و رطوبت منی زن مختلط شده اعتدال فاعلتین و منفعلتین ظهور گرفته

فرزند معتدل المزاج بوجود می آید و در صورت کمی و بیشی فاعلتین و منفعلتین سیلان

[note] وجود مولود در حالت اعتدال فاعلیت و منفعلیت که اعتدال حقیقی مراد است نادر الوقوع است کما ثبت فی بحث المزاج ۱۲ منه سلمه الله تعالی

مزاج مولود بدان سمت قرار میباید مثلا مزاج ذکور بیست درجه حرارت و بست درجه

برودت و پانزده درجه یبوست و ده درجه رطوبت و مزاج اناثی بیست درجه

برودت و بست درجه حرارت و پانزده درجه رطوبت و ده درجه یبوست

قرار داده آید اگر حین امتزاج منیین منی مرد غلبه یافت یعنی حرارت و یبوست ذکور

بمزاج اصلی خود خلق گردد که جمیع صفات و خواص مردانه داشته باشد و در صورت

کمی و بیشی این اختلاف در مردانگی می افتد چنانچه اگر بین مزاج ذکوری نقصان مزاج

اناثی یکسان صورت بندد مرد با اعضاء مردانه و بعض اوصاف زنانه بوجود آید الا

رغبت بابونیت بالفرض قبل جوانی بحسب الاتفاق اگر رغبت شود و قدرت یابد بلواطت

بزنان قوت احسانی ضعیف خواهد بود لانه لازم لمزاج الاناثی بعد رفع حرارت

جوانی علی الدوام بابون خواهد ماند و در زمره مردان بابونی مسمی گشته شریک زنانه
و مخنثان نخواهد شد و در صورت نقص فیضان مزاج اناثی در طفولیت باوجود صحبت
این قسم تو بابونیت اختیار خواهد کرد و حین ظهور قوای حیوانی اکثر فاعلیت و گاهی
مفعولیت الا در آخر عمر وقت زوال قوای بهیمی سوای مفعولیت کار دیگر نخواهد کرد
بحسب العادة المستقرة فی حد ذاته الا نسبت قسم اول اکثر
شریک حالات مردانه خواهد شد قوی المزاج این قسم که لا ازسه قوی الشبق
و قوت حرارت غریزیست در حالت طفولیت البته بمفعولیت گرفتار بوده و
حین ظهور حرارت غریزی قوای شبابی سوای فاعلیت فعل دیگر نخواهد کرد لان قوة
المزاج الذکوری فی ظهور الحرارة الغریزیة و القوی علی کمالها
یعمل فی دفع المزاج الاناثی لکونه ضعیفا فی اصل الخلقة و اگر
فیضان مزاج اناثی باعث نقص مزاج ذکوری گشت الا قلیل نسبت باصل خلقت
از قسم زنانه تولد خواهد شد و در صورت کثرت نقص مخنث تولد خواهد یافت و بعد
قطع عضو تناسل شریک مخنثان خواهد گردید و اگر باوجود عدم فیضان مزاج اناثی در
اصل خلقت مزاج ذکوری رو بکمی خواهد نهاد الا لقلت خواجه سرا باوصاف مردانه
از قسم بادامی و یا پستئی پیدایش خواهد یافت لقلة مادة العضو الذکور
و کثرته و شاعیه بابونیت نخواهد داشت بل بسبب قصر الت اگر قدرت بجماع زن
نخواهد داشت بمساحقه زنان گرفتار خواهد شد و اگر باوصف کمی مزاج ذکوری

نقص ماده ذکوری شاعبهٔ مزاج اناثی داشته باشد خواجه سرا از قسم صندلی پیدا خواهد
شد و اگر بقسم صندلی خواجه سرا اعضا و اوصاف مردانه باشد در خواجه سرا اکثر
زنانه در زمرهٔ خنثی شمردگی خواهد یافت چرا که اطلاق لفظ خنثی در اصل آنکه عضو زنان
و مردان ندارند کرده اند غرضکه هر قدر که کمی فیضان مزاج انوثی خواهد شد باعث
کمی مفعولیت خواهد گردید و قوت مزاج و قوی و افعال لازمهٔ مزاج ذکوری و خلاف
این لازمهٔ مزاج اناثی و گاهی قوای جسمانی بقوت الا باعث ضعیفی مزاج خلقی
گاه بمفعولیت راغب میباشد مدعا محصل آنکه کسیکه مزاج مردانه در اصل خلقت
پیدایش مییابد قوی القلب و دیگر افعال مردانه میدارد وجه حرارت در قلب ایشان
بکثرت میباشد مثل اسد بخلاف زنان که برودت بمزاج ایشان قوی میباشد مثل
ارنب و تصلب اعضا نشان غلبهٔ مزاج ذکوریت اما وار یافتگی مزاج اناثی بر سردی و
تری ظاهر اگر اناث بر مزاج خلقی خود افزونیش یابد زن با وصاف زنان مخلوق
خواهد گردید و در صورت غلبهٔ مزاج ذکوری دختر با وضاع زنان الا صفات
مردانه از اعضا و غیره خواهد داشت ظن غالب بسحق راغب خواهد شد اما در صورت
خلاف این با وجود کمی مادتین علی سبیل التساوی معه تساوی مزاجین غلبهٔ ماده
اناثی یا غلبهٔ ماده ذکوری با تساوی مادتین و غلبهٔ مزاج انوثی و یا ذکوری در
صورت اول خنثی که سوا از مخرج بول عضوی از جانبین نمیباشد و در ثانی خنثی که عضو
زنان بقوت داشته باشد و در ثالث خنثی بقوت عضو مردان و در رابع

خنثی مایل بمزاج اناث و در خامس خنثی مایل بمزاج ذکور و در قسم رابع و خامس اگر
باوجود تساوی کثرت مادتین شبه عضو جانبین خواهند شد والا فلا و حین کثرت
ماده اناثی میشاید که تولید رحم و ظهور پستان هم صورت بندد بحسب قلة المادة
و کثرتها و وقت شدت غلبه مزاج اناثی مابونیت و در حالت غلبه مزاج ذکوری
بسحق رغبت خواهد شد حین عدم عضو و یقین نرمی بشره علامت اناثیت
فایده جلیله بعید نیست که قطع عضو تناسل قبل از بلوغ و فیضان مزاج ذکوری
که علامتش ظهور ریش و بروت و استحاله صدای او بصدای مردانست بعمل آید هرچند
مانع فیضان مزاج ذکوری میگردد بل مزاج شبیه به اناثیت فیضان میابد
ازانجاست که قطع العضو قبل از بلوغ سبب عدم رستن ریش و غیره و باعث
عدم استحاله صدای ذکوری میشود اما بعد از بلوغ و فیضان مزاج ذکوری
در اعضا و ظهور گرفتن علاماتش مانع اینهمه نمیشود هذا لحاصل ما قاله الشیخ
فی کتاب حیوان الشفاء فی باب عدم نبات الشعر فی اللحیة
والبروة باب اول از مقاله سوم علت غایی سردی مزاج زنان
بچند وجه قسمت کرده اند یکی آنکه محتاجست جنین بحسب تکون و تغذیه بنا بر تکمیل
و نشوآن بعد ولادت بسبب رضاعت و موقوفیت این به تدفق ماده غذائیه
ببدن ام که حصولش به برودت مزاجی او موقوف گردید چه حرارت باعث بر
تحلیل است دوم اینکه تولید بدن انسان برخاوت و سستی برای استعداد

تمدید بنا بر قبول زیاده کل شهوه منخره و نیست آن حین احتیاج گردد سوم آنکه حصول
نسل که لازمه سردی مزاجی است او غلبه یافته قابل صلاحیت بنا بر تربیت اجنه
ولزوم مسکن و قیام با امر اولاد و مصالح البیت باشد فصل اول از باب اول
از مقاله سوم فرا یاد خاطر باشد که اعتبار زنان این زمان از دوازده سالگی
شمردگی می باید تا پانزده ساله قابل موز و نیست از جهت جسم و ظهور پستان و غیره
لوازمات الابدا مسکیری حیا لی خبر از حلاوت جماع و بیست سالگی او عین شباب
سبب حلاوت جانبین و حد سی سالگی اش بکمال خوبی و غنج و دلال و کرشمه عشوه
و ناز شهوت غیب رو شایق بلذت جماع از استگی خود میخواهند و بیحک مهر و مهر
از جماع بیدار ند و ظهور فرزند بر و دی مینمایند و چهل سالگی عجوزه گوشت بدنش
از استخوان سست شده نداوت و بهجت و صفای زرد و بکمی آورده و ساختگی خود را
میخواهند و خواهان خود میجویند و خضوع و فروتنی و تملق بمردان بیشتر و بهمین جهت
خواهان مراعات شوهری که در خاطرش جا دهند و در صورت گذشتگی
ازین سن گنجایش و توجهکی بصحبت مردان بیدار ند لذتی سوا ضرر در مجامعت
ایشان حاصل نمیباشد چنانچه پنجاه سالگی او قابل قتل و قاتل با اعتبار مجامعت
الا قابل پرورش فرزندان و دیگر مراتب اهل دنیا را ناظم و شصت سالگی
تا انتهای عمرش بر حازم مجامعت او لعنة الله علیه و الملائکة و الناس
اجمعین بر ظاهر که هر قدرش بالاآید شهوتش دو بالا آید فصل دوم از باب

اول از مقاله سوم خالق ارض و سما از مخلوقات هر یکی را بمزاج خاص خلقت کرده
و در باطن طبیعتی عادتی نامتناهی عطا فرموده اما در انسان سوا طبع و جبلی
علامتهای از اعضاء بیرونی ظاهر ساخته که بعلم قیافه نامزد گردید پس
حکمای سلف و خلفای خلف بحذاقت تمام و میل بالاکلام کوشش و سعی
بکار برده سر از خفا از روی آئینه مدعا مهما امکن زدودند اما اشتراک قیافه مرد و زن
در اکثر حالات ظاهر لیکن از انجا که شاید مدعا محلی است مدعی اظهار قیافه مختص زنان
دامنگیری کرد از ینجهت این بی بضاعت برهبری عقل از روی تجربه و قیاس خامه را
منعطف ساخت والله اعلم بحقیقة الحال کلانی جمیع اعضاء با صنف
پرگوشت و پر قوت بودنش سبب زیادتی جمیع قوی جسمانی و بهر اعضا نسبت
بموزونیت جسمش نقصانی یابد حکم بر ضعف آن نماید خلاف این بر خلاف و درازی
بالا سبزه رنگ لاغر اندام سریع الانزال عکسی این عکس کثرت شعر و سرانگندگی آن
بر قوت مزاج اول و فروع خلافش بر ضعف و صلابت چهره علاوه از آثار بوا حیت
شهوت ناک بیباک مدوسی و فربهی چهره بر تنگی و فربهی لحمیت فرج و عکس آن بر عکس آن
سفیدی و نرمی بشره بر کمی شهوت و سرخی آن بر کثرت شهوت و سمرت بر زیادتی شهوت نسبت بسرخ و تیره بر
افزونی آن نسبت بسمرت بلندی پیشانی بر ودی دولتی او و کج بینی بر شهوت ناکی
و سیاه بر عکس بزرگی معه خمار آلودگی آن بر وسعت فرج و خواهش ناکی آن و اکثر مرغوب
مردان باشد و شوخی چشم با حرکت سریعه علی الخصوص جانب مرد هر قدر که باشد باعث

بدکاری او دانند و طولانی و فربهی بینی بر طولانی فربهی حجم خلافش بر خلافش ا
نیز بلندی بینی بر عمق فرج و عکس این بالعکس تنگی دهان بر تنگی فرج و فراخی آن
بر فراخی او و خوبصورتی دهانه بر خوبصورتی او و بدصورتی آن بر بدصورتی او
غلظت لب بر غلظت کناره فرج باریکی آن بر باریکی آن ظهور موی بر لب بالا
باعث کثرت موی زهارش طولانی ذقن بر عمق فرج و کوچکی آن بر تنگی او غلظت
گردن بر بزرگی فرج و دوش بزرگ بر گوشت معه عریضت استخوانش بر قوت و
بدنی او پستان صلب پر گوشت که میل به بلندی داشته باشد معه باریکی کمر
پر شهوتی و زیادتی میل بجماع اکثر مرغوب مردان باشد بزرگی شکم کثیر الخواهش
بجماع خلاف این بخلاف این بلندی استخوان عانه مع قلت لحم و شحم و سمین
سریع الانزال باعث زود رغبتی بمساحقه زنان عکس بعکس کلانی عانه نه باعتبار
فربهی بل مساحتی که از استخوان عانه تا ناف نسبت بموزونیت بدنش زیاده
باشد بر عمق فرج و الا فلا بر بن مرتفع و فربه نیز بر عمق فرج و اگر عکس باشد
بالعکس فخذ و ساق صلب و فربه کثیر الشبق و عکس بر عکس پس اکثر امور بهر جانب
که یابند حکم از اتصدم دارند **فایده** نیز گفته اند اگر باشد دهن زن وسیع باشد
فرجش وسیع و بالعکس صغر شفت سفلی بر ضیق فرج و سرخی زبان بشدت
بر تحفیف فرج و زبان مدور گویا که مقطوع الراس است بر کثرت رطوبتش و وجه بزرگ
معه غلظت گردن با وجود صغر عینین بر بزرگی فرجش با وصف ضیق و کثرت

لحم پستان و ساق و قدمین و فرجش عظیم الا اکثر ریخ جانب شوهری بل بی شوهری
وحمرت فم حاره بلمس سخت پستان معه طولانی مایل بزیر و سختی مجن از روی نکاح خطر
ندارد و بیجیان سرخ رنگ گربه چشم شهوت ناک و چشم بند گ مثل گوساله بر علمیه زن و
بزرگی و وبش خورد عجن را فرج کبیر بلندی چشمان جانب پیشانی و سعت فرج از شاید
و نیز فرج شحمی اعنی شحم اگین نمیاید لذت جماع مگر از ذکر طویل دوازده انگشتی و فرج
طویله حسیده سریعة الانزال و صغیره لحمیه بطی الانزال **باب دوم از مقاله سوم**
اما سبب اختلاف موضع ثدی قرینه عقلی مستدعی بران بود که موضع آن قرب رحم قرار
مییافت تا که وصول ماده رحم در حالت حمل به ثدی آسان میگردید الا انجا که
تولید مولود انسانی بعد ولادت بقیام و قعود و حرکت قادر نیست بل مستلقی
میماند و بعد مدت اینحالت بهم میرسد ازینجهت موضع ثدی اش مرتفع از رحمش بباعث
سهولت ارتضاع بدخول حلمه ثدی بفم طفل بصورت تولید مستلقی قرار یافت
و نیز موزونیت جسمانی او داعی بر ارتفاع آن بمقام سینه مستدعی شد و اکثر
تولید مولود غیر انسانی از قسم ماشی بقدرت رضاعت از ثدی ام خود بسبب صعودیت
و قیامیت و تحرک بسرعت نسبت مولود انسانی میگردد لهذا موضعش را بقرب رحم
ماشی بیافرید فائده عجیبه قدیر علیم عالم علیم پستان را بسه قسم خلقت نموده یکی خورد غلیظ
الاصل از بالا باریک که ارتفاع کم داشته باشد مسمی بحکی بستان در حالت تسیر دهی
و هراس ان از مرض یا به کبر سن معدوم شده سینه صاف میگردد دوم کلان کج بجسم

ن موزونیت میدارد به گهپا پستان نام نهاده اند در حالت کبر سن و ارضاع
و غیره سترخی و پست شده باعث تنفر مردان میگردد زنان پنجاب اکثر باین صنف
اند سوم متوسط در کلانی و خوردی که با وجود غلظت اصل ارتفاع و غلظت
بالاهم میدارند این را برای پستان نام زد کرده اند بهترین اقسام پستان دانسته
الغرض بسببی از اسباب مذکوره بالا خلل پذیر نشود تاهم حیثیت اصلی خود نمیگذارد
و معدوم نمیگردد و بسا است که بسبب عدم رواج نصب محرم نمیکنند اگرچه پستان
خوب باشد الا بعرصه قلیل خراب شده معیوبیت پیدا میکند و بدانند سر پستان
به هندی بهتنی گویند نیز خورد و کلان میباشد خصوصیت کلان پستان کلان
دانسته اند و گاه بقسمی سوم هم یافته میشود و خورد مخصوص بخورد و اکثر در سوم و
اگرچه در حالت ارضاع میل بکلانی میکند و کلان اکثر مناسب لایق بخلاف خورد
انتباه اگرچین بلمس پستان تعقد در ان یابند علامت مستی و اجتماع منی است او
مثل زنان و مردان بر عمر دال است برانیکه از دیر آشنای مرد نشده و اگر شده باشد
باعث رفع خواهش او نبوده و بدانند تعقد یکه وقت بلوغ بشروع جوانی عارض
میشود بسبب کثرت ماده منویه و طغیانیه طبیعیه انزال اوعیه منی جانب ثدیین بر سبیل
بحران بتجیر صعود میکنا ند لان المشارکة بینهما و بین اوعیة المنی بالعرق
الواصلة تا متیر لیس تجره متصاعد باعث سخافت جرم پستان لطیف ان تحلیل
رفته باقی بسبب برودت الموضع کثیف و غلیظ و صلب گشته عقد می پذیرد

وکثرت ماده طمثی و ضعف حرارت ندیین باعث بر زیادتی عظم و ظهور آن میگردد و نیز ظهور
و عظم آن بفعل بحکمت سبحانه باشد و لیلیست صریح که عضو مستعد بنا بر تولید لبن
وقت حاجت باشد لان فعل الحکیم لایخلو عن الحکمة **فصل اول از باب**
دوم از مقاله سوم و کسان با تجربه کار بر معدومیت منی زن مصر اند حق است
که وجود منی زن لابدیست و چرا نباشد که صریح مشاهده بشهادت آن شاهد که اخراج
رطوبت رقیق که مراد از منی است و قلیل نسبت بمنی مرد در عین شدت لذت
بدفق از باطن رحمش حین انزال یافته میشود و بعدش از مجامعت که شرط
انزال مرد نیز برین مقرر است بوجود می آید و علاوه ازین وجود احتلامش بر سبیل
ندرت لا **مثله المنی فیه** ظهور حیوان معاون برین **لاثبات القوة المنعقدة**
فی منیها و شهادت معاینه جالینوس عامنی در بعضی زنان مملو از رطوبت سفید
نیج بوند **فصل دوم از باب دوم از مقاله سوم فی کیفیت البکارة** از انجا که
شدت انضمام فم رحم در حالت بکر بطور احداث غضون میباشد و بر غضون
انتساج عروق از عروق الرحم بظهور می آید و در حالت مجامعت که اقتصاص
بکارت مراد از دست عروق و غضون می شکند و سیلان دم میگردد و در صورت
ظهور حیض باعث انفتاح مجری فم رحم الغضون سست میشوند لیکن رافع بکارت
نمیگردد و مجری بول بالای فم رحم است **فایده جلیله** جل جلاله باعظم شانه آفرینش
رحم بسه نهج کرده یکی نرم و باریک اندام و لطیف بود از ضربات قوی متضرر گردد

[illegible]

بلفظ چرپا دهرن شهره دوم صلب و کثیف و غلیظ باشد خواهان ضربات قویه بل بغیر او
لذت نیابد به بهیسا دهرن شهرت دارد سیوم متوسط متوسط در ضربات و کثافت
و لطافت الا وقت انزال البته خواهان ضربات قویه میباشد بسوا دهرن تعبیر کرده
اند و بسا است که رحم در اصل خلقت قوی و غلیظ و کثیف شده و بسبب کثرت مجامعت
و یا باعث تولید و غیره ضعفی بهم رسانده هم بسبب ضعف متحمل ضربات قویه نمیگردد اعتبار
این بحسب خلقت قادح مقصود نیست لانه داخل فی المرض و نیز صلابت و تلذذ بدن
بر صلابت و غلظت رحم دال است در اکثر و اگر عکس باشد بالعکس شدید الحرص و دیر خواهان جماع
را رحم صلب میباشد اشتباه قلت حرص و دیر خواهش و بطی الانزال بر بلغمیت مزاج
دلالت میکند و صفراوی زود انزال و شدید الحرص و زود خواهش بجماع اند و دموی
کمتر از صفراوی و سوداوی کمتر از بلغمی الا در خواهش جماع و حین ترکیب ماده تین بهر ماده که
غلبه یابد حکم او را استعدام دارند باب سوم از مقاله سوم فی حدوث الحیض و احوال
الحبلی مخفی خاطر ارباب بصیرت مباد که ابتدا شروع حیض از نه یا ده ساله و انقطاع
آن در اکثر زنان چهل و هشت نهایت پنجاه سال و حبل میگیرند تا که حیض میکنند و بعد
پنجاه سالگی حبل قلیل الوقوع میباشد و اقل مدت حمل ششماه چنانچه مشاهده شیخ شاهد
بر زندگی او و اکثر چهار سال و حکایت شیخ گواه بر آن که زنی وضع کرد حمل بعد ظهور آن
مولود بعد چهار سال اما از انجا که اول وقت حیض سن و سیم با هم قرار یافت پس خروج
دم قبل السنین مذکوره بدیده بخشین ست دوره اقل آن دو روز و اکثر هفت یوم مفرت

زائد برین نزف خواهد بود و نیز در میان دورین اعنی ایامیکه بسبب عدم جریانات
و بست روز نسبت از ماه آینده مقرر گردید اگر عائد گردد نزف باشد و قلت
همین مثلا بعد پانزده یوم هم داخل نزف همین بیان بعد سن سنتین در نزف شمردگی
می باید

فصل اول از باب سوم از مقاله سوم بقول سن جریان طمث

زنان در اکثر غالب امر کم از مدت چهارده سال و غایت از بست سالگی ممکن نمیباشد
اعنی غایت شروع جریان تا بست سال و وقت انقطاع سی و شش سال و نزد بعض
انقطاع حمل منقطع میشود نه بخیال انکه انجاده طمثیه بکار غذا امیت جنین در رحم می آید
زیرا که از محالات است که این فضله ردیه قابل دفع که بکروه بها طبیعه بدنیه است و بجهت
روارت دفع میکند از بدن زن پس چگونه تصور کرده آید که غذا بدن جنین ازو
حاصل میشود و با وجود این بدن جنین و مزاج آن لطیف است و ترکیب آن ضعیف و قوای
آن پست در طوبتش و اوس ادنی سبب باعث خرابی او میگردد کجا که این فضله ردیه
سو زیه بل احتباس آن در ایام حمل بنابر اشتمال رحم بر نطفه پس بر جنین و ضغطه جنین
نزدیک زرگیش با وعیه رحم از بجهت فضله مذکوره بند میشود و نیز در احتباس آن فایده
ایست که آن فضله مذکوره اعانت میکند جنین را بر خروج بازلاق و نیز ظاهر که اگر جنین غذا
میافت ازو چگونه اخراج مقدار کثیر عند ولادت مشاهد میشد پس غذا جنین می آید از
فضل وجود دم موجوده بدن ام که آن غذا جنین میگردد و اندفاع بالا یصلح جابر
تغذیه باقی میماند مع فضله مذکوره برای خروج بخارج تا وقت ولادت قال العلامه

فقد نظر حراکمین المشهور که دم طمث منقسم بسه قسم میباشد قسمی منصرف بغذای جنین می‌آید
و قسمی که صلاحیت لبن میدارد بنابر این جانب ثدی آن صعود میکند و قسمی که فضله
است محتبس تا وقت نفاس می‌باشد پس بنفاس مندفع میگردد والحق عندی ما قاله
العلامة او عند تسلیم قول المسیحی لا یجوز احتباس الطمث فی ایام
الارتضاع والظاهر ان فی اکثر الامر لم یحض المرأة فی ایام الارضاع
الا فی ندرة ای فی وقت الشابیة وکثرت مادة الحیض فیهن
بخلاف الاوقات الاخر وایضا من البداهة ان احتباس الطمث
فی شهر او شهرین فی ایام غیر الحمل یحدث المرض من الامراض ومن
التعجب ان یحتبس الطمث فی ایام الحمل بشرط عدم اغتذاء الجنین به
الی تسعة اشهر مع انه ردی قابل الدفع ومن شان الذی احدثت
المرض و لا یحدث المرض فصل دوم از باب سیوم از مقاله سوم در اعی
حکمت بالغه الهیه بر کمی حرارت بدن زنان باعث عدم فنای ماده طمثیه بوده تا باقی
ماند بعد کل غذا بقیه که چنین ضرورت غذا معد برای جنین وقت پیدایش
او باشد و آن بقیه جمع گردیده در ماهی مقداری بهم رساند و باعث بر دفع بحیض میگردد
چنانچه بعضی مردان بسبب نقص حرارت خلقی که لازمه ضعف اوست و این سبب عدم
تحلل فضول غذائی گاهی بوجود می آید پس حسب قرار داد مزاجش حیض جمیع آن بر سبیل
اجرای خون بواسیری غیر امر عادی میگردد پر ظاهر که قلت حرارت ایشان سبب

اجتماع رطوبات اکثر از انکه محتاج الیه بدن انسان بنابر تغذیه باشد میگردد و نیز آن بقیه در وقت حمل غذای جنین میگردد و بعد ولادت بحکمت بی منتهای خالق ارض و سما در پستان مستحیل بشیر گشته در ایام صغر سن صبی بواسطه رضاعت سبب پرورش مولود میگردد و علاوه ازین باوقات دیگر حین زیادتی آن بواسطه عروق جانب رحم مائل شده بحیض استفراغ مییابد و ثبوت شدت مشارکت رحم به پستان انفحاش نزدیک اول او از حیض کرده اند فصل سوم از باب سوم از مقاله سوم تولید تعدد فرزند نسبت بهبنی نوع انسانی بحسب عادت اکثریه بر دو قرار یافته بناء علیه عدد ثدی انسان بر دو مقرر گشت از انجاست که تولید کلب اکثر بر هشت عدد مقرر گردید لهذا در ان هشت پستان مقرر شد علاوه ازین میشاید که چون خالق بی نیاز ما خلقت انسانی را در ابتدا تکوین بر دو پستان قرار داده بهتد عای عقل دقیقه سنجی بر ان منوط گردید که تولید فرزند بحسب بقای نوعیت خود بحسب خلقت نوعی ظهور یابد چه خلافش باعث خروج نوعیت میگردد و نیز از ادله طبیه ثابت که حین استکمال هضم اربعه غذا از هر جزء من اجزاء البدن جدا شده در انثیین آمده نضج مرتبه ثانی یافته منی میگردد و تولد فرزند از منثیین بالتحقیق تحقیق از انجاست که عند نقصان عضو والدین خلل الخصوص مولود بوجود می آید ازینجهت خلقتش مثل خلقت والدین ظهور میگردد بشرطیکه نقصان خلقی نسبت بوالدین باشد زیرا که معدومیت العضو باعتبار اصل خلقت مجبور میباشد نه عارضی الشی

فایده عجیبه گاه تولد مولود متعدد از حمل واحد بحکم خالق قدیر جل جلاله وعم نواله
بوجود می آید چنانچه شیخ الرئیس در شفا یاد کرده که تولید یافت از حمل واحد زنی
پنج مولود و زنده ماندند وحکایت کرد از زنی دیگر که وضع کرد در چهار مرتبه بست اولاد
و دیگری ساقط کرد پانزده صورت و بسماعت معتبری بمقام جرجانیه نقل پرداز شد که اسقاط
کرد زنی کیسه که دران هفتاد صورت خورد موجود بود لی صدیق فی وطننا
وشهرنا شاهجهان اباد وولد فی بیته ثلثة ولد فی بطن احد وفی
مرتبه اخری اسقط کیس فیه عدة صور صغیرة باب چهارم از مقاله
سیوم لاحول ولاقوت الا بالله ساحقه زنان که در دیار هند وستان
بلفظ چپتی شهرت میدارد در حالت عدم میسری مرد بی فکری از نان ونفقه ونه مشغله
ونبودن شهوت ناکی وبیباکی مزاج وبی حیائی خلقی که عدم خیال امور جا بیجا متصور است
ونبودن معلمی شفیق بر سر در صورت عدم شوهر وخبر گیران نشدن شوهران بکد حد آئی
وهمنشینی صحبت بد که ترغیب دهنده این امر شنیع باشد ارتکاب اینچنین فعل قبیح
اختیار میکنند ومهارتی کلی بهم سانند چنانچه مردان در حالت عدم میسری زنان
بسببی از اسباب لواطت را اختیار مینمایند لان من البدایة للصحبة تاثیر
ووقتیکه امر عادی شد تا زندگی تارک آن نمیشوند لان العادة لا یرد الا
بالموت اکثر زنان بیحیا وبی شرم باین صفت متصف میشوند چنانچه مرد نابون اکثر
بیحیا وبیغیرت میباشد بسبب این حسب رواج دنیا ظاهر که چشم زن زنان و مردان بیبا

جز اکهای مستق ... که اگر نفس را اشتغال دنیوی ... توجه نخواهد ... همت نفس خود ... افعال زشت ... شایق خواهد گردید ... [illegible]

هر یک انگشت نما میکند و زنان صحبت او معیوب ترین خلایق می انگارند بل اندر فت
خانه خود ها مانع می آیند و ذنوبی این عند الله نیز کمتر از لواطت نخواهد بود پس از روی بیانی
واین مصور گشت از انجمله بعضی زنان که طبع شان در اصل خلقت باین فعل راغب
نیست جبرا و قهرا متوجه میکردند وقت خبرگیری شوهران در صورت مهاجرت
طوریکه اتفاق افتد تارک آن میشوند و بعضی که رغبتی بهم میرسانند باوجود موجودگی مرد
تسکین نمیابند یا بسبب کمی شهوت مرد که لازمه مجامعت بجای دیگر و پیرانه سالیست
و یا باعث ضعیفی او در اصل خلقت و پرشهوتی زنکه در جبلت دیا در صورت
عدم توالد و تناسل که باعث کمی شهوت اوست وقت غلبه شهوت و بهم رسیدن
صحبت زنان این طریق فاعل این فعل هم میشوند غرضکه بوقت موقع شایق
هر دو میگردند و انانکه رغبت کلی در نفس ایشان متمکن میشود تا زندگی تارک آن نمیشوند
و مشاهده و معاینه مردمی تا مدت العمر بدل گوارا میکنند و بخاطر نمی آرند و چرا انبساط
که سرانجام این امر از مردمی مردی بهیچ وجه ممکن نیست **علامت** زنانیکه طالب
و شایق مساحقه میشوند لاغر اندام که لحم و شحم و سمین بر ظاهر جسد ایشان کم میباشد
علی الخصوص بر فرج و استخوان عانه انها مرتفع نسبت دیگران و خواهش از حد
میدارند برودی مفتون زنان میشوند و تا زندگی انس مردان گوارا نمی نمایند و بدو
قسم قسمت کرده اند قسمی آنکه بسوئه ترتیب میدهند که فلوس مس علی الخصوص انگریزی
که از لبن مصفا و قابل این فعل میباشد در صره انداخته موافق گنجایش فرج تیار میکنند

وبالای آن غلاف مخمل که پارچه دبیز و نهایت نرم میباشد مرتب مینمایند و در آخر
آن ریسمان گنده نصب میسازند و چون ساحقه زن که بجای مرد می باشد آن مسبوره را
بالای استخوان عانه خود داشته ریسمان را بکمر و سرین خود محکم می بندد و از بهدا
و اسبغول وغیره لعاب گرفته آلوده و نرم نموده دخول مینمایند و مثل مردان
بحرکت شده منزل میکنانند و بسا هست که زنکه بلا تبدیل هیئت خود مثل
مردان مینمایند لتر غلبیه بهذا الفعل لانها مانوثه بالاشکال و اوضاع
الرجال چنانچه بعضی دستار می بندند و بعضی ریش بند قائم میسازند انتهی
وقتیکه لذت این دل زن جا گرفت ترک آن هیئت بعمل می آرند و قسمی
بغیر مسبوره زن بالا می آید و استخوان عانه او با استخوان عانه خود آهسته آهسته
می ساید هر قدر عرصه که میخواهند علی الخصوص بجای عصبه پیشابگاه زن نیز از
فرط لذت بیتاب شده منزل میشوند و زبان زد هست که از فرط لذت رحم
هر دو بیرون آمده میسایند و انزال مینمایند لیکن این معنی دور از قیاس ست اگر باشد
امر اتفاقی زیرا که رحم بجایگاه خود نزدیک ناف از رباطات و اغشیه مربوط
هست و خروج او ازین فاصله بغیر علت کی از اصل ممکن نیست و امکان آن غیر
ممکن پس این معنی طوری صورت نمی بندد و آنکه از کثرت ضعف که لازمه کثرت
مجامعت و توالد و تناسل وغیره هست مسترخی شده وقت نشستن نزدیک محسوس
میشود قادح مقصود نیست چرا که از ثقل احشا وغیره مزاحمت یافته میل بزیر مینماید

ویا فقط مزاحمت حین عدم اسباب استرخا، و اگر امکان اتفاق بهر رنگ صورت بندد
می شاید که در اصل خلقت از واهب العطایات رباطات و غشیه او سترخی
و خود سریع الحرکت خلق شده باشد و علاوه ازین کثرت ضعف و تولد تناسل
وغیره معاون برین البته امکان پذیر است که میل تموج کند الا ازین یکباین
صفات موجود شدن دشوار در صورت میسری آن هرگز تا زندگی فیمابین
راهی ممکن نیست و هرچه گفته شود بجا که اینچنین هیچوجه از مرد صورت نمی بندد و
بل خواهش و معائنه مرد از دل او بدر میشود تا بمجامعت چه رسد لو فرضا بوجه
من الوجوه اتفاق مجامعت افتد از بس متنفر میگردد بار دیگر تن بجماع نمیدهد چرا که
مرد را چه یارای که بزنانه کثیر مثل زن قایم ماند و آن سلیقه کجا که ماند او واقف
کار باشد غرضکه قسم سوم ازین فرق باوجود کوشش و سلیقه شعاری مرد مشکل
الترک است بالفرض اگر چنین قسم زنان بحسب اتفاق بدام مردی افتد و مرد را
خیال محو کنانیدن این شیوه و رام کردن او در سر جاگیر اول باید که بسخنان چرب
زبانی و دروغ گوئی که اصل ایکار است بتقدیم رسانیده برین فعل راضی نماید بطوریکه
ممکن باشد چرا که خلقت این فرقه بر ناقص عقل و دین بوده بچرب زبانی دروغگو
زود فریفته میشوند بل میگویند که عاشق سحق زن نو را اول باظهار خوبی مساحقه
و نمودن آن لذت در جماع مردان انواع انواع چرب زبانی ها ساخته راضی کرده
گرفتار دام بلا بسازند و میباس پیشاب گاه وغیره که مرغوب زن میباشد

شهوت ناک نموده راغب این عمل مینماید من بعد حرکات بعمل می آرند پس اهل
تجربه تدبیری که بنا بر دفعیه آن مقرر کرده بدو آسن بیان طراز گردیدم و معاشت
قیاس نیز شاهد بر او آسن اول انکه زن را بمساسهای مرغوب او شهوت ناک کرده
دراز بر بستر نرم بر زمین بخواباند و هر دو پای او منضم کنانند و مرد بالا او مثل سواری
اسپ سوار شود پس قضیب را در فرج دخول کرده و پای خود را برابر پای زن دراز
نموده باینطور حرکت نماید که استخوان عانه خود بر استخوان عانه زن سائیده
شود و نیز دریافت رحم را از سر ذکر ملحوظ دارد الا اینمعنی بغیر ذکر طویل صورت نمی
بندد و در صورت داشتن تکیه زیر سرین شاید که حصول مدعا گردد دوم دیگر مراتب
جماع که بتفصیل یاد کرده آید لحاظ آن دامنگیر باشد آسن دوم انکه بعد شهوت ناک
کردن زن بامور مذکوره بالا زمین را بگدیله های نرم یعنی بخوبی مرتب کند و زیر
سرین او بالینی نرم بدارد تا استخوان عانه او مرتفع شود پس هر دو پای او در آستی
در پهلوی ران خود داشته دخول نماید و از سر حشفه رحم زن را دریافته نگران بوده
استخوان عانه خود را زیر استخوان عانه زن یعنی بجای پیشابگاه او داشته بطور رمی
حرکت کند که لحم و شحم و غیره فرج زن بطرف استخوان عانه سائیده مائل شود پس
استخوان عانه او را بملایمت بساید و نکرد که چقدر بیتاب میشود غرضکه سر آلت با تن
زن هر دو استخوان عانه برابر با هم سائیده شوند هر قدر که دیر در ین ممکن خواهد بود باعث
تعشق معشوقه خواهد گردید و اگر این صورت از مرد امکان نخواهد بسبب معشوقه نیز طاقت

امساک بزمانه کثیر نسبت مساحقه نخواهد داشت و مرد سریع الانزال به ادویه هائی که
درینباب ترقیم یافته متوجه شده عامل این عمل گردد تا از خوف انزال ایمن بوده
سرانجام کار بخوبی و دلجمعی دهد و در انضمام سینه بسینه شکم بشکم درستی این امر
دشوار است الا اگر بالبنی کنده زیر سرین او بدارد باین طور که پشت او دوتا گردد
نه چندان ارتفاع که بزن ایذا رسد و ثقل بدن خود بر استخوان عانه زن آهسته
وا داشته بباید البته درینصورت سینه بسینه شکم بشکم بوجه احسن مع حصول
لذت امکان دارد و حرکت شدید جهالانه که مشعر بر مجهولیت و سرعت انزال
مرد و تکلیف زن و حصول وجع باستخوان عانه او که اینمعنی باعث تنفر و بیزرگی
اوست از حصول مرام باز مانده نارضگی او ذمه خود عاید گردانست غرضکه
بهر حال طفی لذت خود مرعی داشته همگی همت در افزونی لذت و انزال زن مصروف
کرده نگران حال زن باشد یعنی بهر حرکتی که از بشره او انقباض رو دهد باز ماند
طوریکه خوشی خاطر او باشد عمل آورده شود مدعا محصل آنکه هر قدر که کوشش و
سعی بهوشیاری بکار خواهد بست برودی نتیجه خوشی خواهد برداشت و اینمرض لاعلاج
را که از سلف تا این زمان کسی لب بدوای لاعلاجی او نگشاده معالج خواهد شد
و باعث سرخروئی در همچشمان و مداحی زنان که ثمره عیاشان روزگار است
خواهد یافت ازینجهت تضیع اوقات عزیز باین هزلیات بعضی رایگان نموده
بحقیقت گماهی پرداخته شایقین درین امر عاری نموده مورد طعن زنان

نشوند و بر مردی حرفی عائد نگردد چه همت مردانگی تقاضای آن میکند که اشکال را
گذاشته زبان درازی طعن زنان بر خود گوارا نماید و سخن ناگفته به ایشان فرمه
همت خود اختیار سازد بقول شاعری ؎ مشکلی نیست که آسان نشود مرد باید
که هراسان نشود و بر ظاهر که سر انجام وقوع این امر و جهس طرف ثانی گاهی
بمباحثه رغبت خبردار نخواهد شد بشرطیکه مرد سلیقه شعار باشد فصل اول از

باب چهارم از مقاله سوم در طریق مجامعت مشتمل بر چهار طریق طریق
اول بعضی مجربون بر آنند که وجود رطوبت فرج زن بغیر لذت ممکن نمیباشد
بشرطیکه محبوبه مریض باعتبار لحوق این مرض نباشد و بعضی برخلافش باثبات
قول اول نحوی پرداخته اند که تا کد زن را لذت خواه ملباس خواه در گفتار رنا
شهوت انگیز و غیره طوریکه مرغوب زن شد با حصول نشود رطوبت در فرجش نمایان
نمیباشد پس حصول رطوبت موقوف بلذت زن گردید و لذت زن منحصر بر رغبت
اوست یعنی اگر زن با آن مرد رغبت و مناسبت نداشته باشد ذوق نمییابد
و تن بجماع او ندهد رطوبت در فرجش نمایان نمیشود و نیز در حالت عدم تندهی
بجماع آن سختی میدهد قضیب کما ینبغی دخول نمییابد مرد را ذوق لذت چنانچه
باید حصول نمیشود بل متنفر میگردد و انزال زن امریست اهم بلکه با وجود خواهش
خود با هم گاه گاه منزل میشود چه جای کوشش مرد پس اگر زن پر شهوت است
و با آن مرد انس میدارد یعنی از لذت در آنزمان مرد مرتوبط است و مرد نیز شعور دارد

از حالات مزاجیه او خبر دارد و با اینهمه اول بمباسهای مرغوب مزاج زن تهو تاک
کرده باشد پس بجماع مشغول شود و دران نیز هیئات جماعیه او ملحوظ داشته طبیعت
خود را بجای مائل سازد بهتر آنکه خاطر خود را بجای رحم و وقت حصولش بباید زن
حشفه ذکر بدهن آن مشغول باشد غرضکه طبیعت خود را از لذت خود بخیال امور
مذکوره بالا باز داشته در افزونی لذت زن شاغل دارد چون دریابد که
انزال زن نزدیک رسیده آنوقت باتفاق انزال کند و جماع بر پلنگ اگرچه
مرغوب الاکثریت الا بدانستم بر زمین که از ازگدیلهای نبی درست کرده باشد
مناسب تر چه اگر حشفه ذکر بدهن رحم بزودی ملاقی میشود علاوه ازین فوائد کثیره
میدارد که بر شایقین ابکار پوشیده نیست و لذت این امر در جماع زن اجنبی صورت
نمی بندد پس اگر شوق لذت این در سر داشته باشد و خیال رام کردن معشوقه
که نتیجه ابکار است دامنگیر باشد بغیر صحبت دو سه ماه که باعث واقف کاری
مزاجش در جماع و دیگر اوضاع و اطوار او میباشد راست و درست نمی گردد و
حال آنکه زن نیز خواهان و شایق اینمعنی باشد البته آنوقت حلاوتیکه باید
بحصول می انجامد و اگرچه شایقین ابکار لذت زن و مرد را باموری مختلف داشته
اند دور از صواب مینماید بعقل ناقصم فقط لذت فاعل و مفعول منحصر بر مساوات
طول ذکر و عمق فرج است چه اگر مثلاً طول ذکر نه انگشت و عمق فرج نیز همین قدر
پس تا نونیت و دوستی و اشتیاق فیمابین چنانچه باید ممکن خواهد بود و نیز در خواهش

جماع مساوی باشند و بلکه مرد بر شهوت نسبت زن باشد چراکه وقت خواهش معشوقه دیر
و مایل عاید نشود و نیز بسبب کثرت خواهش خود معشوقه را بسخنهای شهوت انگیز و
مساسهای مرغوب طبع زن جانب خویش همیشه راغب و شایق خواهد داشت بجانب
دیگر طبع او مایل نخواهد شد چه حصول لذت باعث میلان طبع محبوبه بل سبب
مشتاقی هردو میگردد یقین واثق هر کس که مشتاق و فاعل امور مذکوره بالا باشد
هرکه بدام او خواهد افتاد تا زندگی رهائی علیحدگی و جدائی فیما بین امکان پذیر نخواهد
شد جوانی و مردانگی مرد هرچه گفته اند همین است و تعشق فساق همین مراد است
الاخیال انیمعنی ملحوظ خاطر دارد که انزال خود بر انزال زن منحصر دارد ورنه اگر فاعل
به پیروی طبع خویش و یا بسخنهای دروغ و یا دیگر امورات مفعوله بلی انزال طرف
ثانی بشیوه انزالی خود اختیار خواهد کرد ظاهر که در عرصه قلیل بباعث کثرت مجامعت
که آن سبب قلت منی است و قلت منی سبب کمی شهوت و کمی شهوت باعث تنفر معشوقه درینصورت
چندی فیما بین بسر خواهد شد انجام جدائی و ندامت و پشیمان خواهد گردید چه
مخفی افهام مجربون فی ما فطانت نخواهد بود که اگر زن همراه مرد منزل نشود
آتش فتنه او نمی نشیند تنفر از معاینه شکلش مینماید و مرد بعد انزال از احاطه
مردمی خارج بوده بکاری نمی ماند خلاصه ازین خرافات باثبات رسید که تا
زن منزل نگردد سبب خوشنودی خاطر او نمیگردد و مرد عاقل فاعل اینکار کوشش
و سعی ما لا کلام چندانکه تواند و ممکن باشد خواه از مشتاقی خود خواه تملق و خوشامد

بکار برده منزل سازد و فیما بین فاعل و مفعول کار آسوده گی مرد بر زن غالب باشد
زیرا که تا مرد در بیکار هوشیار و مشاق نباشد هرگز درستی این امر صورت نمی بندد و
قول بعضی نو آموختگان این کار که از فهم و لیاقت این فن بی بهره اند انزال زن
هر روزه بل در جماع متفق مصر اند مردود شناسند زیرا که اگر زن هر روزه
منزل شود زنده نماند الا در هفته دو سه مرتبه از مرد کامل عیار بشرط وقف مزاج
البته ممکن است اگر این فن هم دو سه ماه متواتر بوقوع رسد نورانیت و اشراقیت و حوصله
و اراده و غیره زن که حیات زن مدار از آنست همه برباد میرود و اکثر اهل تجربه
برآنند که رحم زن مطلق بجانب چپ مایل میباشد و بعضی برخلاف این حق نیست
که رحم مقابل سوراخ فرج زن میباشد خلقتاً و اگر از کثرت مجامعت مس ست
شده بجانبی مایل گردد آنرا اعتباری نیست لانه باعتبار اصل
الخلقه مرض خیر طبیکه او پیش او مقابل فرج بوده باشد و بهمین جهت اکثر شاهقا
جماع چپ بسبب حصول ضعف و میلانش بجانبی حمل نمیاند چرا که اگر فم او مقابل
باشد ممکن است که دخول منی در فم رحم صورت بندد و باعث توالد و تناسل گردد
و گاهی از روی خلقت راستاً و چپاً مایل میباشد در نیصورت از روی مرض
خلقت مریض است نه باعتبار عارضی و جماع چپ و آنکه نفس از بره منی راست
مرد و زن بالعکس این عیب باعث غلبه مرد بر زن میباشد و اگر عکس باشد بالعکس
دوم آنکه تا زن بیست شهوتناک نگردد تن بجماع نمیدهد در نیوقت مجامعت با آن

از خویشتن ازردنست و رایگانی منی خود کردن و ضعف عاید نمودن پس حصول لذت
کجا و مستی زن منحصر بر سه مساس است یکی انکه سر پستان که از ہندی بهٹنی گویند از
دو انگشت گرفته آہسته آہسته مساس کند تا از زبان کج سخنی گراید چرا که نرمی آن
بر عدم شہوت او دال است دوم انکه لب پائین و زبان بمکد سیوم انکه بالای پیشاب گاه
زن عصبه ایست که از مساس آن بر ودی مست شہوت میشود لانه کثیر الاعصاب
قلیل اللحم اما باید که وقت مساس بیقراری زن نگران باشد ہر قدر که بیقرار گردد مست
شده زود منزل میشود و قبل از جماع بعورت امر کند که بول کرده و آبدست گرفته
بیاید زیرا که از آبدست رطوبات فرج که باعث رطوبت ناکی و استرخا است و این
سبب بر لذت میباشد پاک شده ضیق بهم رساند و نیز از کردن بول عورت لذت
بسیار بسیار بدو زود منزل میشود بخلاف مردان که ایشان را از بول نکردن شہوت
زیاده میشود و از زیادتی شہوت انزال جلد نمیگردد چرا که از تجربه ثابت که ہر قدر که شہوت
کم میشود انزال جلد میگردد و نیز مرد بعد سه چہار گہری از جماع زن اول از جماع خود را مدام
خود نشوید تا اشک با خلل دیگر از قبیل عاید نگردد و بر ودی بعد جماع بول
کردن باعث کمی شہوت و زردی رنگ است و اگر زن بر ودی بول کند سبب عدم حمل و
زردی رنگ و ضعف اوست پس فاعل و مفعول را لازم است که بعد سه چہار گہری
بول نمایند و ظاہر است که مفعوله از مالیدن سر پستان و مکیدن لب و زبان بر ودی خواہان
جماع میگردد پس فاعل این فعل را لازم بلکه الزم است که قبل از جماع لحاظ این حرکات

را مرعی داشته وحین جماع از حشفه ذکر رحم معشوقه را دریافته آهسته آهسته بباید و وی
حرکت شود غرضکه سر آلت بقدر خواهش طرف ثانی بر رحم میرسانیده باشد و مساس
پیشابگاه از ملحوظ داشته هوشیاری مشغول داری بکار برده منزل کنانند و اگر در اینجا
هوشیاری خبرداری بکار نخواهد برد از یافتن رحم و مساس پیشابگاه هم ممکن نیست
که منزل شود مگر البته از لذت بیتاب میتوان کرد و مرد نادان چون عورت را از
فرط لذت رطوبت آید میداند که انزال کنانیدم محض غلط فهمی است زیرا که عورت
بکمال محنت از مرد هوشیار منزل میشود یافتن رحم هم کار هر یک نیست مرد هوشیار را
درک میشود چراکه وضع طبیعی آن محاذی فرج است غایت آنکه فوق تحت مائل
خواهد بود و اکثر اوقات بسببی از اسباب جانب چپ یافته میشود و گاهی جانب راست
پس هر کسیکه سلیقه دریافت آن نداشته باشد باید که اول محاذی فرج جوید و اگر در اینجا
نیابد جانب چپ دریافت نماید باینطور که در وقت حرکت جسم خود را جانب راست عورت
کرده حرکت کند درینحالت راس ذکر جانب چپ عورت میگردد و اگر اینجا نیابد جانب
راست دریابد غرضکه باین ترکیب حصول رحم ممکن میباشد و اگر اول از انگشت معاینه
کرده دریابد حاجت باین تکلفات هم نمیگردد الا آنکه زن هم راضی نگردد باین حرکت
راضی نمیشود و گاهی بسبب قصر آلت یافتن رحم ممکن نمیباشد برای آن علاج او در [illegible] نوشته
خواهد شد حاصل کلام آنکه باوجود یافتن رحم و دیگر مراتب مذکوره بالا بالفرض اگر حیضی
عورت نباشد هیچ هیچ مرد انزال او ممکن نیست پس بهر طوریکه ممکن باشد دلجوئی و [illegible]

و دلداری او بکار برده دل او بدست گیرد تا باعث لذت و عشرت گردد و بسا است
که در حین مجامعت در حالت بیتابی خود گوید که یکذره باش مرد بر گفته او غلطی یافته
از حرکت بماند زن منزل نمیشود چرا که چون انزال او نزدیک میشود میگوید که باش
انوقت لازم که بر گفته او عمل نکرده در کار خود همه تن مصروف بانزال عورت
باشد **طریق سوم** چون مرد بخواهد که بعورت نزدیکی کند اول سر آلت را آهسته آهسته
بر اندام نهانی عورت بگرداند تا خوب نعوظ کامل شود و عورت بیقرار گردد بعد سر آلت را
یکدو انگشت درون کرده آهسته آهسته در آرد بر آرد تا که زیاده بیقرار گردد بعد آن
تمام آلت را دخول کرده مشغول بحرکت شود تا که زیاده تر بیقراریش ظهور یابد لیکن
مرد را لازم است که در مباشرت دم بالا برود میگرفته و آهسته میگذاشته باشد
تا که زود منزل نشود این عمل هم نصف اندری مجربیست چون بداند که بوقوع
حرکت دیگر انزال خواهد شد از حرکت باز مانده دو چهار بار دم برود بالا کشد و از
عورت جدا شده اندام خود را از رومال پاک کند و لب پائین و زبان بمکد و سر پستان
را بمالد و بعد آن دخول کرده در حرکت شود چون بداند که باز وقت انزال نزدیک
رسید همانوقت از عورت جدا شده رومال گرفته دم بالا برود کشد و در مالیدن
سر پستان و مکیدن لب و زبان خود را مشغول سازد تا که خیال انزال از دل برود و
لذت عورت برقرار ماند بدین قسم هر قدر که بخواهد پایداری میتواند شد و مجامعت بطمانیت
بکمال رغبت کند لیکن در باطن خیال بجای دیگر دارد و جسم خود را کرخت نماید یعنی

دست و پا وغیره تمام بدن را ملایم بمالد تا که جلد انزال نشود و اگرچه طریقه ستین ها
اهل عیش بچند وجه نوشته اند در همه تکلف و در تکلف آسودگی و لذت کجا پس
آسن که مروج جهانست بهتر است و طریقه او اینست که زن بر بستر نرم بخوابد و
هر دو پای خود در بغوله ران مرد بدهد و مرد برپا نشسته بجماع مشغول شود و بعضی
اهل تجربه برآنند که مرد بر بستر نرم دراز بخسپد و زن بالای مرد آمده بجماع مشغول
شود و درین عمدگی چنان بیان کرده که اکثر اختیار جماع بدست عورت میماند
یعنی هر قدر که میخواهد آلت بخود میگیرد و حرکت خاطر خواه دل خود می کند
این ترکیب بغیر زن مشتاق و پر شهوت کما ینبغی بوقوع نمیرسد و یونانیان
این طریقه را معیوب دانسته اند و میگویند که درین صورت رطوبتی که از رحم آن جاری
میشود در سوراخ بول مرد رفته تعفن گرفته باعث مرض سوزاک وغیره می گردد
طریق چهارم روزیکه اراده جماع باشد باید که غذا کم خورد و بجماع مشغول شد
حرکت دخول را از یک تا صد شمار کند پس بماند تا منی بجای خود قرار یابد و مرد
آسوده گردد و باز شمار نماید و باز بماند همین سان تا که زن قریب انزال رسد چون
به بیند که منزل میشود خود هم باتفاق انزال کند الا بر گفته کاذبه او که اکثر زنان
مرد را فریب میدهند عمل نکند چون فارغ شود فی الحال شیرینی بخورد تا از مضرت
وضعف انزال باز ماند و زود وی بر جماع قادر گردد و باز جماع کند و در دل
گرفته بی انزال علیحده گردد و اینم تبه هرگز منزل نشود بار بخواب رود و فیما بین هر دو

جماع هرگز چشم را بخواب آشنا نکند که مبطل امساک است تا ده روز اینچنین بدا وست باید

در باب امساک عجائب است وقتیکه عادت خواهد شد تا دو دو و سه سه روز منزل

نخواهد شد اگرچه زن انزال کنانیدن خواهد فائده حکمای هند مقرر کرده اند که بوقت

جماع دخول و خروج را تا وقت انزال بشمارد روز دیگر بقدر نصفی دخول و خروج

نموده بی انزال برخیزد در روز سوم یک نوبت از شمار نصفی زیاده نموده بی انزال

برخیزد و همچنین یک یک نوبت زیاده میکرده باشد در چهل روز کامل میشود مقاله

چهارم بدانکه آگاه باش که اکثر لحوق ضعف باه این زمان بتجربی بوده که چنین

کثرت مجامعت خلاف مقتضای مزاج خویش و عدم خیال منهیات و اوامر

اینکار سستی در باه رو میدهد و با وجود وجود سستی باهی بباعث ضرورت داعی

وقتی و بغیر خواهش باهی استعمالش ضروری میباشد ازینجهت تکلف مساس وسیله

قدرت فعل جماعی تصور دیده کار روا بوده عادی میشود چون بعرصه قلیل

بسبب ماوفیت طبیعت و امر عادی بودنش ازینهم حاجت براری نمیگردد

باختیار دیگر امور بیجای چند روزه دیگر دفعیه سستی میجوید انجام کار بسبب

تزاید ضعف آناً فاناً علی الخصوص بنا بر جبر طبیعت بوسیله تکلف مساس وغیره

امورات بغیر خواهش و شدت قوای شهوانی طبیعی بدامنگیری هوس بتصدیق قول آنکه

مصرع مرد چون پیر شود حرص جوان میگردد ؛ طی جمیع خواهش نفسی و طبیعی

کلمه معینه بر باه اند کرده از کار و بار مجامعت بالکل باز میمانند ناچار بجویای دوای

مقوی باه متوجه شده رجوع بطبیبان زمان مینماید و ایشان بغیر تحقیق سبب
واقعی حدوث ضعف باهی بسبب عدم علمیت یا بباعث عدم قدرت بر تدبیر
که سبب نقص بر واقفیت این فن است باستعمال نسخ کثیره خوب و زشت که
هر یک از آن بسببی خاص خصوصیت میدارد و متوجه میشوند فی الحقیقت اگرچه نسخه
مجرب میباشد الا بغیر مناسبت محلی تسکین بخش دل رنجور میگردد از ینجهت فن
طب بر معدومیت نسخه مقوی باه بدنام گردید ورنه از فضل خدای کریم کار سیا
فن طب بتدبیر اینچنین امورات بل معاونت تقدیر ازلی از جمیع امورات
بدنی و نفسی و طبعی عاری نیست از انجاست که بدرستی تقدیر ازلی بتدبیر
صائب امراضیکه دفعیه آن ممکن الوقوع میباشد چنان نقص شده اند
که اثری از انها یافته نشد الا موت و زیست بقبضه قدرت خالق قدیر است
کسی را جای دم زدن نیست اما از انجا که اکثر وقوع ضعف باه این زمان بر کثرت مجامعت
قرار یافته لهذا بتدبیر معالجه اش پرداخت و اسباب باقی ضعف باهی که طبیبان
سابقین مشروحًا بتحریرش متوجه شده اند ترک کرد که محتمل بر تطویل لاطائل است

باب اول از مقاله چهارم

پس بدانند که اسباب ضعف باه در صورت
کثرت استعمالش یا قلت در روح واقع شود یا در دم یا در ریح اما قلت روح بحسب
اختلاف اماکن به سه قسم منقسم میباشد یا قلت در روح قلبی بود یا در دماغی
و یا در طبعی و ضعف این هر سه روح بغیر ضعف نفس این اعضا که محل و مولد او ست

هرگز ممکن الوقوع نمیباشد اما قلت دم اکثر از سردی زدی وغیره اسباب واقعه جگر
بوقوع میرسد اما قلت ریح اکثر از حرارت جگر ظهور می یابد و قلت ریح نفس قضیبی
نیز از انعدام رطوبت فضلی الموضع ظاهر میگردد اما ضعف معده یا گرده یا مثانه
و یا خلل اوعیه منی و یا سستی اعصاب نفس قضیبی که باعث ضعف باه گردد بنابر
دفعیه اش نسخ مقویه هریک ازین اعضا بجز تحریر می آید وقت ضرورت متوجه شوند
پوشیده ارباب تجربه نمیباشد که کسانیکه از کثرت مجامعت که طریقه اهل این زمان است
ضعف باه عاید مینمایند علاجش بجز آنکه از جماع باز ماندن تا زمانیکه قوی باهیه
بسبب استراحت اعاده بقوت اصلی خود نمایند و علامت این داعی شدن
شدت شهوت بفعل جماع است نه باعث موجودگی مجامع و تخیل وغیره و استعمال
اغذیه لطیفه مقویه یا اغذیه و ادویه مقویه زیرا که اغذیه را نسبت ادویه بفعل
باه تاثیر عظیم است لتولیده المنی و من البداهة ان المنی مادة
الباه و در صورت عدم باز آمدن از جماع هیچیک تدبیر و معالجه سودمند
حالش نمیگردد اگرچه بدی ابتدا از معاجین و اطلیه وغیره حاجت براری
شدن ممکن الانجام بسبب ترقی ضعف و قوت سبب قابل استفاده اغذیه
وادویه وغیره نمیماند

فصل اول از باب اول از مقاله چهارم

العلامات ضعف و قلت روح قلبی سرعت انفعال علی الخصوص بخیال جماع
و قلت لذت بسبب مطلقیت جماع و عدم قدرت بفعل جماع غیر مرغوبه و ما نوشته

الا بدقت بل اکثر قادر نشدن منقبض ماندن خاطر از روی پریشانی ولحوق
خفقانیت وقت شدت حرارت و عائد شدن جبن جبن کثرت برودت و متردد
شدن خاطر بادنی تردد وضعف حرکات بدنی وغوم قلبیه و انفعال ارادی بسبب
منفعل وخوف مالایخوف عنه وافراط فرح از اسباب یسیره مفرح وعدم قدرت
برجرات امورات متعلقه قلبیه و تغیر گلگون بصفرت بتغیر خفیفه مثل غضب وغیره
اما ضعف که از شدت حرارت دامنگیر گردد تدبیرش بمقویات بارده طیبه قلبیه مثل
خمیره مروارید وخمیره صندل و مفرح بارد ودواء المسک بارد و تشمیم ریاحین بارده
مانند خس وغیره روایح طیبه مفرحه صندل و مانند آن وعطر کیوره وخس وگل و موتیا
و ازهار این دوام تغذیه باغذیه بارده خرفه وغیره بغیر لحوم و شرب اشربه
بارده مسکنه مفرحه شربت سیب و کوزهل وعرق کیوره وقیام باماکن بارده
وسعت وسکون که اثر شمس دران نباشد وقرب میاه جاریه و ترک حرکت قویه
علی الخصوص تشمیم بس جار وگل نیلوفر اگرچه شماً واکلاً مقوی قلب جارست الا مضعف
اه قرار داده اند و سیب نیز شماً واکلاً مقوی قلب است و شربت کیوره وعرق
ن باوجودیکه میلان جانب حرارت میدارند الا از بس مفرح اند و باعث
لت حرارت و تفریح مفرط فنعم المفرح حتی که قلب جار را و مار الخیار و مار الجبن
بیر سفید حالش میگردد و داشتن پارچه که از صندل سفید در آب یا گلاب سائیده
کرده بجای قلب خوب است خمیره مروارید مروارید ناسفته یکتوله شب سفید سوده

کهربا شمعی صندل سفید سوده طباشیر سفید از هر واحد شش ماشه نبات سفید پاؤ آثار
عسل کشمیری مصفی بحتوله در گلاب و بید مشک هر یک پاؤ آثار قوام نموده بسرشند
شربت یکدرم تا یکمثقال **خمیره صندل** براده صندل سفید بست مثقال در نیم آثار
گلاب تر نموده یک شبانه روز نگاه دارند بعد ازان بجوشانند و شیرهٔ آن بگیرند و با یکمن
صندل سفید که با عرق کیوره بید مشک هر یک پاؤ آثار داخل کرده قوام
خمیره نموده ورق نقره شش ماشه اضافه کرده تیار سازند و بقدر یک توله مستعمل
کرده باشند **مفرح بارد** مروارید ناسفته کهربا شمعی هر یک یکمثقال گل گاؤ زبان
طباشیر سفید غنچه گلسرخ صندل سفید مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه مقشر هر یک
دو مثقال عنبر اشهب خوشبو ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک
دو دانگ رب سیب شیرین رب بهی شیرین از هر یک بست مثقال نبات سفید یکصد و بست
مثقال گلاب یزدی عرق بید مشک کشمیری هر یک بست و پنجمثقال بطریق معمول
معجون تیار سازند خوراک یکدرم تا یکمثقال **دواء المسک بارد** مروارید ناسفته
کهربا شمعی از هر یک یکمثقال ابریشم خام مقرض طباشیر سفید صندل سفید غنچه
گلسرخ منزوع الاقماع کشنیز خشک مقشر تخم کدو شیرین گل گاؤ زبان مشک خالص
عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال رب سیب شیرین بست و پنجمثقال قند سفید پنجاه مثقال
بدستور معمول معجون سازند شربتی یکمثقال اما باید دانست که در صورت وقوع ضعف
از برودت دفعیه آن از دواء المسک حار و مفرح حار و شمیم ریاحین چار گل سیوتی

وعطر مجموعه وتغذی نمایند با غذیه حاره اعنی لحوم و شرب شربت گاوزبان و شربت
کیوره و شربت بید مشک و عرقیات این و دیگر تدابیر حار مفرح که عند ضعف قلب
ضعف دماغ لاحق میشود نسخه مناسبه محاذاته دواء المسک حار
زرنباد درونج مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک ده درم ابریشم مقرض شش درم
بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب باذج هندی قاقله قرنفل از هر یک پنج درم
شش دانه دار فلفل زنجبیل از هر یک چهار درم مشک سه درم عسل یکمن ابریشم را مقرض
نماید که مثل غبار شود پس جواهر را بر سنگ سماق خوب صلایه کنند و باقی ادویه را
کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی نیم مثقال مفرح حار سعد ند ورد قرنفل
سنبل الطیب مصطگی اسارون زرنب زعفران از هر یک مثقال بسبا قاقله
کبابه چینی هفت جوز بوا از هر یک یکنیم مثقال عود خام چهار و نیم مثقال عسل مصفی هفتاد
مثقال علی الرسم بسرشند خوراک نیم مثقال با عرق گاوزبان و شربت سیب فصل
دوم از باب اول از مقاله چهارم اما نشان ضعف و قلت روح دماغی
قلت لذت با حکاک و حین عدم شوق و رغبت و تخیل فعل جماع و عدم میلان
خاطر به تعشق و دوام مبتلا به نزله و زکام بادنی سببی که آن ناگوار شدن
صوت قویه و قوای داعی بر استخراج نتیجه مضامین دقیقه و تفهیم مطالب بعسرت عا
شدن و به تطویل کلام موذی گردیدن سهو و شکستگی حال ماندن و باخبار ناگاه پریشا
عاید بودن و تشویش فکر بفکر ضعیفه و متحیر ماندن و فعیه ضعف بصر و لحوق حرارت

که تشویش افعال دماغی گواه است او از خمیره گاوزبان و خمیره ابریشم که میلان جانب برودت داشته
مفرح باشد و مفرح بارد که نسخه آن در بحث قلب ضبط یافته و تسعیط با دهان بارده روغن
کدو وغیره و تشمیم بروائح طیبه بارده بهار نارنج وغیره که در بحث قلب بقید تحریر آمده اجتناب
کنند چه اکثر ادویه قلبیه و دماغیه خصوصاً باعتبار تشمیم مشترک النفع اند که تفریح یکی
باعث تقویت دیگری میگردد لهذا دیگر تدابیر که بقلب حار از اغذیه و اشربه وغیره
مفید میگردد پرداخته متوجه شوند و از سبب حرارت داخلی و خارجی سر را محفوظ دارند

خمیره گاوزبان کافور دو دانگ مشک نیم درم زعفران یکدرم گلسرخ ابریشم صندل
سنبل الطیب اشنه هر یک سه مثقال بادرنجبویه پنج مثقال گل گاوزبان ده مثقال
گاوزبان گیلانی بیست مثقال سوای سه جزء اول همه را در دو رطل آب گلاب
بخیسانند و جوش دهند و صاف نموده با یکرطل قند قوام نمایند و سه جزء اول را خلط کرده
بکار برند شربتی دو درم تا سه درم با عرق بیدمشک و گلاب **خمیره ابریشم** طباشیر سفید
بهمین کشنیز خشک پوست بیرون پسته لولو ناسفته کهربا شمعی گل نیلوفر گل گاوزبان
ابریشم مقرض از هر یک دو درم یاقوت رمانی چهار دانگ برگ گاوزبان گیلانی ده
درم کافور قیصوری دو دانگ عصاره زرشک چهار درم صندل سفید شش درم شیر امله یازده درم
زر محلول دو دانگ ورق نقره سه دانگ مشک تبتی نیم دانگ عنبر اشهب دو دانگ آب
سیب شیرین آب انار شیرین از هر یک سی مثقال گلاب بیدمشک عرق گاوزبان از هر یک
پنجاه درم قند سفید دو من بدستور مقرر معجون سازند شربت از یکدرم تا دو درم نیم بعد ا

که اگر برودت مضعف قوای دماغی بوده باشد تدبیر حار لازم داند یعنی خمیره جات
و مفرحات و دواء المسک حار که در بحث سوء مزاج بارد قلب گذشت هر چه مناسب
وقت باشد متوجه شود و تسعیط با دهان حاره یاسمین و غیره و تشمیم روایح حاره شگوفه
نارنج و مانند آن و تغذی بلحوم و شمومات و بخورات مقویه دماغ در حاره بارد و در
بارد بخار سریع التاثیر است و بباید دانست که چون برودت دماغی و حرارت دیگر
اعضا مثل معده و جگر و غیره باعث عدم استعمال تدبیر حاره میشود در صورت
دفعیه اش از تشمیم و تسعیط سازد و در صورت خرابی معده فتوری در افعال
دماغی می افتد بل اکثر امراض دماغی از تغیر افعال معده عاید میشود **للمحاذات**
و للمشارکة بالعصب لهذا در امراض دماغی اصلاح معده نیز دامنگیر
میباشد از اکل و شرب علی الخصوص منجر و تشمیم گلاب از بس محرک نزله میباشد صاحبان
ضعف دماغ را علی الخصوص که از سردی باشد **خمیره گاوزبان عنبری** گاوزبان
گیلانی سه درم گل گاوزبان کشنیز خشک ابریشم مقرض بهمن سفید تخم بالنگو صندل
سفید تخم و نجمشک هر یک یکتوله عنبر اشهب نیم درم سوا عنبر در دو آثار آب تر
نماید صباح بجوشانند هرگاه سیوم حصه بماند صاف نموده با یک آثار شکر سفید
و عسل یا دو آثار بقوام آرند و در آخر قوام عنبر داخل نمایند و ورق نقره و طلا شش ماشه
اضافه کنند هر چند که حل خواهند کرد خوب خواهد شد و گاه درین ترکیب بنا بر تقویت
و تفریح مروارید یاقوت زهر مهره هر یک یک مثقال اضافه کرده میشود حکم تریاق

پیدا می‌کند و نیز گاه برای جذب رطوبات دماغی بهمن سرخ تودری سرخ و سفید بادرنجبویه
اسطوخودوس عود صلیب جدوار بنفشه هر یک یکتوله داخل میکنند اقوی در افعال
میشود و حرارت از بدن پیدا میکند خمیره ابریشم کهربا شمعی یشب صندل سفید عود عنبر مصطگی از
هر یک نیم مثقال فرنجمشک ابریشم مقرض مروارید ناسفته هر یک یکمثقال گل گاوزبان
دو مثقال اینهمه را کوبیده و بیخته و ابریشم خام ده توله عسل سی مثقال نبات سفید هفتاد مثقال
گلاب دو آثار ابریشم را در گلاب یکشبانه روز تر کرده بجوشانند هرگاه نصف گلاب
باقی ماند صاف نموده یکمثقال گاوزبان یکمثقال بادرنجبویه علیحده در قدری آب جوشانده
صاف کرده با آن ضم نمایند و عسل و نبات داخل کرده بقوام آرند اول عنبر داخل کرده
خولت کنند که سفید شود بعد از آن دواهائیکه کوفته و بیخته شده بیامیزند و بکار برند و از
یکدرم تا یک مثقال بخورند شمومی عنبر اشهب یکدرم عود هندی دو درم صندل سه درم عنبر را بگلاب
بگدازند و عود و صندل باریک سایند و در آن آمیزند و ببویند بخور مقوی بهی دماغ است
و دیگر سنبل وارد عود هندی قسط شیرین صندل سفید هر یک جزوی مشک کافور هر یک
نیم جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند و تبخیر کنند فصل سوم از باب اول از
مقاله چهارم در اثار قلت روح طبیعی نبودن تقاضای طبیعی بفعل جماع الا بعد
اسباب دیگر قلة المیل اهتمام الطبیعة بتولید المنی بل بتغذیة جمیع البدن
و عادی بودن انتفاخ جلد لعدم استحالة الغذاء بعضو المغتذی علی ما ینبغی و
بی رونقی بشره لعدم احمرار الجلد و نورانیته و اشراقه لقلة تولید الدم و ظهور

تنفس بادنی حرکت سریعه لغلبه رطوبات الفضلیه و لحوق الضعف
بوسطه عدم استحاله الغذا للعضو المغتذی و نیز عند شدت ضعفش رنگ
اظفار مایل سفیدی بوده و نیز باریک شده لعدم اغتذائه و لحجم الانامل حسب
نقصان رطوبات الاصلیه المستقره فی جواهرها و میلان رنگ بدن بزردی
لقلة تولید الدم فی ینبوعه و باخضرت شدن لاستیلاء البرجین قلة
الدم تدبیر دفعیه اش در حالت استیلاء حرارت که از شدت عطش و تدخن اغذیه لطیفه
و غیره پیدا شده نیست از ربان حلو و کاسنی مقطر و دیگر تدابیر مقویه جگر بلحوظ خاطر داشتن
و اغذیه و اطلیه و ضمادات مسکنه مقویه مستعمل شدن و داشتن پارچه صندل بگلاب بر
جایگاه جگر نیز مسکن حرارت جگر است و بدانند که امراض جگر عسر البرء است علی الخصوص
حرارت جگر و برودت جگر که از قلت عطش و تضرر اغذیه رطبه امثال اینها ظاهر میگردد
انجام ضعف جگر عاید کرده سوء القنیه بل استسقا عاید میکند بنابر دفعیه اش معاجین
حاره اختیار کند مثل دبید الورد و کلکلانج و دیگر معاجین مقوی جگر که مفرح و معاون
برباه باشد یعنی باوجود دفع برودت به تقویت روح طبعی معاون باشد تصور کنند
و در اغذیه و ضمادات و اطلیه نیز همین مراعات ملحوظ خاطر دارند و بدانند که در اطلیه و
ضمادات ادویه عطریه باید باشند یا باعث تحلیل ارواح نشوند و کاسنی مقطر در هر دو اقسام
سوء مزاج جگر مفید میگردد و همچنین آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق و آب انار مفید
اکثر امراض جگر حار و بارد می باشد زیرا که دفع حرارت و برودت جگر از خواص مخصوصه کاسنی است

مقرر کرده اند وخبث الحدید مدبر نیز برای ضعف جگر مخصوص است وصاحبان ضعف
جگر را اکثر خلل بواسیر دامنگیر میباشد ادویه مقویه جگر دافع آن میشود ودیگر بدانیر خاص
بدفعیه بواسیر از مطالعه مطولات جویند وگاه از قطع بواسیر ضعف باه غاید میگردد شایق
این عمل را آن ملحوظ خاطر دارد ونیز عند شدت ضعف جگر ضعف معده نیز دامنگیر میگردد وبالعکس
لان الکبد عند ضعفه لا یجذب الکیموس علی استقصائه فیبقی فی المعدة و
یحدث الضعف ودفعیه ضعفش حسب تحریر مطولات بهتر کرده بدانند که معده عضو
شریف است لهذا اکثر خلل این خلل در باه نیز رساند لان المعدة عند ضعفه لا
یهضم الغذاء وبل لا یطلب لضعفه ولعدم قدرته علی انهضامه تدبیرش
اصلاح معده است بتقویتش معه رعایت معاونت باه ونیز در دفعیه سبب موجبش
مراعات حرارت وبرودت ملحوظ خاطر باشد وظاهر که کثرت ریاح معدی باعث
کثرت باه نمیباشد چنانچه قول بعضی ال برین است چه ریاح معدی سبب آلام
معده میشوند نه برآسودگی طبع که سبب قوت باه میتوان گفت وکذا الحال فی
ریاح الامعاء بخلاف ریاح العروق فانه یهیج الباه کما قال الشیخ
فی القانون تریاق الکبد جهت جمیع امراض حاره وبارده مفید است خشک
فلفل زرکریانی سنبل الطیب بیخ سوسن اسمانگون هریک یکدرم شحم حنظل تخم فنجنگشت بیخ
لسان الحمل وتخم آن تخم بلیون وبیخ آن است پوست بیخ غار پوست بیخ غافث بادام شیرین مغز
بادام تلخ بیخ لوف جعده غاریقون بابونه حب البان زعفران هریک یکدرم ونیم

پوست بیخ شیرین خشک کرده ناردین فو هر یک یکدرم و دو ثلث یکدرم بوره ارمنی
ملح اندرانی زوفای خشک فو و شیح جبلی ساذج هندی مصطکی تخم حلبه تخم مرو رب
السوس هر یک دو درم سرخس ق شبت هر یک دو درم و نیم تخم کرفس انیسون افسنتین رومی
ورق حی العالم قنطوریون باریک مر صاف کهربا سعد بسباسه میعه سائله هر یک سه
درم اسارون فطراسالیون فقاح اذخر تخم الجبیج اذخر لفاف کرم افتیمون هر یک شش درم
کبد ذیب خشک کرده حب الاس زبیب طایفی ورق طرخشقون حب کاکنج هر یک ده
درم عیدان الملک پوند چینی تخم خیار تخم بادرنگ تخم خربزه هر یک پانزده درم
عصاره انبرباریس هلیله زرد هر یک بیست درم همه را سوای حب و ورق طرخشقون و حب
کاکنج کوفته بیخته با این جزء بیامیزند و ترکیب نهند اما با وصف این دوا خوب اشتراح نخواهد
یافت پس با عسل سرشتن مناسب مینماید در امراض بارده رطبه جگر با ماء الاصول و سکنجبین
بزوری در امراض حاره یابسه با ماء الهندبا و آب طرخشقون و آب عنب الثعلب و در سده جگر با
سکنجبین بزوری و بعضی گفته اند که جهت حرارت جگر با ماء الشعیر و ضمادش جهت اورام
بارده صلبه جگر نیز مفید میباشد و بید الورد سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دارچینی
اذخر اسارون قسط شیرین غافت تخم کشوث فوه الک منقی تخم کاسنی تخم کرفس زراوند
طویل حب بلسان عود قرنفل سیل از هر یک یکدرم ورق گلسرخ منزوع الاقماع برابر همه
ادویه عسل سه وزن ادویه بسرشند شربت از یکدرم تا دو درم شربت زرشک
زرشک منقی بیست و پنج مثقال شب در آب خالص صد مثقال بخیسانند و صباح بجوشانند

تا بنصف آید پس بگیرند آب سیب شیرین آب به شیرین آب انار شیرین آب انار ترش آب سیب
ترش آب لیمو کره انگوری از هر یک پنجاه مثقال همه را درهم کرده چند جوش دهند و
کف بردارند پس فرود آورده بگذارند که درد آن ته نشین شود آب صافی برگیرند چندانکه درد
داخل نشود با یک رطل قند سفید بقوام آرند پس فرود آورده سرد کرده نگاه دارند شربتی یک وقیه
ضماد جهت حرارت جگر صندل زعفران صبر مصطکی افسنتین هر یک یک جزو عود سک سنبل
هر یک دو جزو گل سرخ نیم جزو با روغن مورد قدر حاجت بیامیزند و ضماد نمایند **کلکلانج بارد** بادریون
مدبر غاریقون پوست هلیله زرد از هر یک پنج درم عصاره افسنتین سه درم بیخ سوسن گل سرخ
تخم کاسنی تخم خربزه رب السوس از هر یک دو درم ترنجبین فلوس خیارشنبر فانید سنجری از
هر یک پانزده درم صاف کرده بقوام آورده دواهای دیگر را کوفته بآن بسرشند شربتی
دو درم تا چهار درم **کلکلانج حار** بادریون مدبر غاریقون پوست هلیله زرد سکبینج
از هر یک پنج درم ایرسا سه درم ریوند چینی عصاره غافث سنبل الطیب انیسون از هر یک
دو درم کوفته بیخته معجون سازند با عسل سه چند شربتی سه درم تا چهار درم **مفرح** جهت
ضعف جگر و معده وضیق نفس زعفران دو مثقال مروارید یاقوت لعل بدخشی
کهربا مرجان ابریشم مقرض زرشک بیدانه انار دانه بریان کرده زوفا هر یک
یکمثقال گاوزبان نعناع خشک بادرنجبویه رب السوس نارمشک پوست بیرون
پسته پوست ترنج ساذج هندی عود خام فلنجمشک حب البلسان تخم کاشم سعد عود بلسان
مصطکی صندلین طباشیر گل مختوم الد ریوند چینی دارچینی انیسون لک مغسول افسنتین از

اسطوخودوس تخم کرفس ورق گلسرخ زرنباد تخم کشوث درونج عقربی بهمنین خصیة الثعلب
اشنه سنبل الطیب قصب الذریره کمافیطوس قسط تلخ عصاره غافث فقاح اذخر باردین
افتیمون مرزنجوش حاشا اشنا سشکاطرا شیح ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب مشک خالص هر یک
نیم مثقال سه چندان قند سفید بسرشند شربتی یکمثقال وغذا نخوداب فصل چهارم
از باب اول از مقاله چهارم اما قلت دم که باعث ضعف باه گردد از جمله
لوازمات ضعف جگرست حین تقویت جگر تولید دم صالح رافع تقلیل دم میگردد
واغذیه صالح لطیفه نیز تولید دم صالح مینمایند واما قلت ریح که ضعف باه می آرد
تدبیرش بادویه واغذیه نافخه معالج باید شد مثل نخود سبز و دال ماش وغیره و نیز در
صورت انعدام ریح نفس قضیبی همین تدبیر معه ترطیب نفس این عضو از اطلیه و
تدهینات بادهان مفید حالش میگردد فایده بداند که لحوق ضعف باه بمشارکت
عضویکه باشد اول بمعالجه عضو اصل باید پرداخت و بعدش ضعف باه که
عارضیست بتدبیرش متوجه باید شد چنانچه ضعف معده و جگر و گرده و مثانه
که باعث بر کمی باه شود اول بتقویت اینها باید پرداخت طوریکه در صحت اینها به
مطولات ترقیم است و خلل اوعیه منی اعنی ضعفش که ضعف باه عاید نماید بتقویات
آن پردازد و اکثر مقویات باه مقوی اوعیه منی اند خصوصا اکلا حار را بارد و بارد
را بحار معالج باید شد و خلل منی تعفن و ترقیق و ظهورش حین حرو جس شاید بل اکثر
تعفن در بول حین حلم مجامعت بزمانه کثیر لاحتقال الحرارة و تاثیره فی البول

عند شدته و یقل هذه النعوظ عند استعمال الجماع و خروج المنی معالجه اش از
نسخ که درین باب درج گردید متوجه باید شد و دفعیه ضعف باه که از سستی اعصاب نفس
قضیب عارض میگردد با طلیه و ضمده و کمادات و غیره مقویه اعصاب معه استعمال
معاجین و غیره مقویه باهیه متوجه شود و قصر الت که بسبب عدم وصول نفخ رحم میگردد
با دویه های معظمش بعلاجش باید برداخت و بدانند که تعظیم ذکر تا زمانیکه بدن در
نشو است اعنی سی نهایت سی و پنج سال البته تعظیم امکان پذیر است بعدش
بمنزله لا علاج تصور یده اند الا فهی اش ممکن الوقوع است اشتباه مخفی نیست
که چون دوائیکه امساک بشدت می آرد خالی از سکر نمیباشد و هر کسی را که عادت
سکر نخواهد بود وقت استعمالش نقصان در باه و تحیر طبع البته می آرد لعدم
عادة المستمره فی حد ذاته و آنکه زبان زد عوام الناس است که استعمال امساک
قاطع باه است شاید که ازینجهت بوده باشد که چون اکثر ادویه امساک بغیر افیون نمیباشد
و امساک این بنا بر برودت و یبوست و تخدیر بوده ازین باعث انجام نقصان در باه می آرد و بلکه
می شاید که جمیع ادویه ممسکه که امساکش از یاد از معتاد طبعی بود مضعف باشند زیراکه
امساک حبس منی است بزمانه کثیر نسبت عادت طبعی بسبب تحیر طبع و اضمحلال قوای
سبب ضعف باه میگردد بر ظاهر که از عادت طبعی هر قدر که جبر بر طبیعت خواهد شد همانقدر موجب
ضعف باه خواهد گردید مثلا شخصی را امر عادی بر طاقت یک گهری امساک
بفعل طبعی است و بوسیله امساک که جبر بر طبیعت میتوان گفت تا دو گهری مجامعت

آید و در یکشب دو بار جماع را عادی است پس از یک جماع اساکی طاقت جماع
دیگر نخواهد داشت پس اولی نسبت داب ممسکات از روی تجربه و قیاس به تدبیر است و اکثر باید
و اوسط درجه اش که بدوا رغیر ماکول بود و دوا آن که بدوا ر ماکول شبیه بود بواسطه
تجدید و جفاف منی اما ممسکاتیکه مذکور بود اتفاق مجامعت است در عدم سیری
از غذا و بعد خواب و وقت انشراح خاطر که تردد و خفقانیت و خوف و غیر امور است
متحیره طبیعت و انگیز نباشد و در جماع مشغول بلذت نشدن و خیال حبس منی انگیز
داشتن بطوریکه در طریق مجامعت بخوبی شرح گفته شد تجربه بر آمده و احتراز باستعمال
اشیاء ار طب و فرق و نیز اشیائیکه از خارج باستعمال بوده بحکم غیر ماکوله اند از قبیل اضمده
و اطلیه و غیره و بدانکه اضمده و اطلیه که بغیر آتش ترتیب داده باشند بهتر است
از آنکه از آتش کشید نمایند چه اگر کشیدن روغنها باعتبار کمی و افزونی آتش کما ینبغی
اشکال دارد چنانچه بارها اتفاق کشید گردید اکثر خراب شد برخی درست گردیدند و سبب
تخریب آن این میشد که اگر عمل آتش زیاده میشد جوهر لطیف ادویه که باعث بر تاثیر است
میسوخت و اگر کم گردد بسبب فجاجت و عدم اخراج جوهر لطیفش که معاون بر عمل میباشد
بطلان عمل میگردید و در صورت توسط که اتفاقی بوجود می آید البته مفید تر میشد
میباشد از جهت دشواری کشید میگردد و اطلیه و اضمده و غیره آنوقت بکار می آید
که ضعف اعصاب نفس قضیب سبب ضعف باه گردد و ادویه ملذذه آنوقت بکار باید
بست که بسبب قصر آلت و بعد فم رحم که انضمام هر دو امکان پذیر نباشد حاجت

بار میگردد چه حین حصول لذت رحم بباعث میلان طبعی خویش بنابر جذب منی که حین
مس حشفه ممکن نباشد میل بر بر مینماید و در صورت انضمام هر دو باحسن وجوه بظهور می آید
و ادویه ملذذه هر چند که سائیده شود موجب زود انزال میگردد و ادویه منزلة النساء ملذذ
اند و چون انزال غایت حصول لذت است لهذا ادویه ملذذه قویه منزل میباشد و احتیاج
این ادویه منزله وقتی میگردد که زن بطیء الانزال باشد مردی سریع الانزال افتد و یا مرد ضعیف
القوت با زن پر قوت مصاحبت شود بسبب ضعف خلقی خود با قوت زن مقابله نمیتواند نمود
و بهمین جهت دواء امساک محتاج الیه میباشد و دواء امساک هر چند جریش خواهد بود باعث
دیر تأثیر خواهد گردید بخلاف باریک بسیار که بسبب سرعت تأثیر و قیام زمانه قلیل میگردد و
ادویه مضیق قبل حین سعت مکانی خلقی و یا بجوی عارضه رطوبت فرج بعد ش از بلغمیت مزاج و یا بسببی
از اسباب دیگر که دامنگیری کند مینماید و اکثر ادویه مضیق منشف اند و ادویه مضیق قبل
باید که باریک شده نشود بلکه بر و دی تأثیر آن در کار بود و اگر دیر منظور باشد جریش باید

لبقاء انزال دوا فی مدت طویله جوارش آمله معده را قوت دهد و اشتها آورد و حرارت
کبد را تسکین دهد و دل را قوی گرداند شیره آمله منقی دوازده مثقال طباشیر سفید صندل سفید سماق
منقی زرشک منقی گل سرخ بادرنجبویه پوست بیرون پسته از هر یک یکمثقال کشنیز خشک مقشر مغز تخم خرفه مقشر
از هر یک دو مثقال مروارید ناسفته چهار دانگ عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک دو
دانگ نبات سفید آب شیرین هر یک دو وزن ادویه بدستور مرتب سازند و از هفت ماشه نهایت
یکتوله استعمال سازند لبوب مقوی باه و دل و دماغ است و مداومت کنندگان او قبل از جماع

وبعد از آن امین کننده از عرق النسا و نقرس نقصان منی و امراض عصبانی خاص مشک [illegible]
ونیم دارچینی قرنفل سنبل الطیب بادرنجبویه کبابه سعد قرفه دار فلفل عود جوز بوا مشک
عنبر اشهب زعفران هر یک یکمثقال زنجبیل زرنباد قسط شیرین مغز حب الزلم درونج
بلبسان حب البان فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم بیاز تخم شلغم تخم کوجه
یعنی رطبه خشخاش سفید خسک دانه دوقو تخم تره تیزک تخم شبت تخم گندنا تخم هلیون خسک
مربی هر یک دو درم شقاقل خولنجان خصیة الثعلب بهمنین تودرین لسان العصافیر سقنقور
هر یک سه درم بارجیل حب الخضرا مغز بادام مغز پسته مغز چلغوزه مغز پنبه دانه کنجد مقشر هر یک
هفت درم با عسل بسرشند شربتی از دو مثقال تا سه مثقال لبوب بارد مزاج حار موافق خاص
مغز بادام شیرین مقشر تخم خشخاش سفید از هر یک شش درم مغز تخم کدو پنجدرم مغز تخم خربزه
مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم خرفه مقشر از هر یک سه درم کتیرا دو درم تودری سرخ تودری زرد تودری
گلگون تخم گزر تخم هلیون مغز چلغوزه از هر یک یکدرم زنجبیل خولنجان شقاقل از هر یک
پنجدرم کوفته بیخته ترنجبین یکمن ترنجبین را صاف نموده بقوام آورده ادویه را بدان بسرشند
شربتی دو درم لعوق بصل بهی است و منی را زیاده کند خاص بگیرند پیاز سفید و کوفته آب آنرا
بگیرند و بمقدار نیم رطل از آن و یک رطل عسل صاف کرده داخل نموده بپزند تا آب پیاز برود و عسل بماند
در ظرف چینی با صافی کرده وقت خواب و بعد از آن بلیسد معجون مقوی باه خاص مغز بادام مغز فندق
مغز چلغوزه مغز خربزه مغز حب الزلم مغز حب الخضرا کشنجبار مغز پسته مغز بارجیل مغز حب
الفلفل مغز انجک مغز اخروت مغز کنجشک بهمنین شقاقل مصری صندل سفید خصیة الثعلب

تودری لسان العصافیر از هر واحد یکدرم مغز تخم خیارین خرفه مقشر هر یک نه ماشه مغز تخم کدو
تخم خشخاش هر یک شش ماشه ابریشم مقرض دارچینی دانه هیل هر یک سه ماشه خسک مربی
گاوزبان تخم هلیون هر یک چهار ماشه خایهٔ شتر اعرابی تخم زردک تخم شلغم تخم بادرنجبویه تخم
گنجشک تخم کرنب صمغ عربی تخم بالنگو تخم جرجیر تخم انجره مصطگی از هر یک یکدرم خولنجان بوزیدان
پودینه خشک زنجبیل زعفران هر یک سه ماشه عنبر اشهب دو ماشه عسل سفید دو وزن قند سفید
یکوزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند شربتی از یکدرم تا دو درم معجون برای باه و مسک منی
صفت دوا سفیده ناکه سه ماشه شمعی از هر یک یکتوله بهمن سرخ و سفید شقاقل زنجبیل خولنجان تخم انجره تخم شلغم تخم
گندنا تخم خشخاش از هر یک دو توله مغز پسته مغز نارجیل مغز جلغوزه کنجد مقشر مغز حب السمنه مغز حب
الخضرا ماهی روبیان ریگماهی از هر یک چهار توله خایهٔ شتر اعرابی یکماشه ورق طلا دو ماشه ورق
نقره عنبر اشهب مشک خالص هر یک سه ماشه مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هر یک پنج توله مغز سر کنجشک نر
خانگی هفت توله تاکیسر شش ماشه بزر البنج مد خشک کرده زعفران بیخ لفاح بیخ موتهه در شیر
خیسانیده خشک کرده از هر یک چهار ماشه بیخ لفاح و بیخ موتهه را بآب نخود کرده ده توله شیر خمیر
کرده در سایه خشک کرده باشند کوفته مجموع ادویه را بمسکه گاو ده توله چرب کرده قند سفید
عسل از هر یک یکصد توله شربت فواکه شیرین شربت هلیون از هر یک بیست توله بقوام آورده ادویه
را بدو معجون با این سرشته اقراص سازند یا معجون خوراک نهایت یکتوله حلوای زردک ممسک مقوی باه
صفت زردک شیرین سرخ رنگ از پوست و استخوان دور کرده یک آثار خرما فربه مغز خسته دور کرده
نیم آثار در شیر گاو بپزند تا مهرا شود پس برآورده در هاون چوبین بکوبند تا جرم هم شود بعد از ان

ارد نخود بریان میدۀ گندم از هر یک پانزده درم در قدری روغن بریان کرده و قند سفید یکسیر و
عسل خالص نیم سیر در آب حل کرده صافی نموده بران بریزند و بپزند تا بقوام آید پس دیگ و خرما
مدقوق مخلوط کرده دو سه جوش داده فرود آورده مغز سر گنجشک نر خانگی چهل عدد نیز داخل نمایند
و همه را نیک امتزاج دهند بعد ازان مغز فندق مغز بادام شیرین مغز پسته مغز چلغوزه مغز نارجیل
از هر یک ده درم خصیة الثعلب شش خرما حسک مویز دارچینی زنجبیل خولنجان از هر یک سه درم
زعفران مشک خالص هر یک یکدرم باریک ساخته هر صباح ده درم با پاو آثار شیر گاو بخورند معجون
مقوی ممسک ... مروارید ناسفته سائیده یاقوت رمانی سوده مرجان قرمزی سوده کهربا شمعی
سائیده زمرد سبز سائیده عقیق زرد سائیده لعل بدخشی سوده یشب سبز سائیده لاجورد مغسول
سوده هر یک دو مثقال گاوزبان گیلانی گل گاوزبان ابریشم مقرض بهمن سرخ و سفید تودری
سرخ و سفید شقاقل مصری خصیة الثعلب مصطگی قرنفل دارچینی و زعفران مشک عنبر اشهب
هر یکمثقال ورق نقره ورق طلا هر یک دو درم چوب چینی قسم اول بیست و پنج مثقال صندلین حسک
پرورده تخم خشخاش تخم بلیون مغز پسته هر یک دو مثقال عسل مصفی ترنجبین خراسانی قند سفید
و شیر هم وزن ادویه روغن چربی یک آثار و هفت هشت توله داخل نمایند تا پاو آثار نیز حل نموده شد
لیکن مسک بسیار قوی میگردد طریق بر آوردن روغن چربی اینست بگیرند چربی دست بست شیر گاو
حل کنند و یک شبانروز بگذارند بعد ازان جوش خوب داده ماست بندند پس مسکه ازان بر آورده
صاف نموده استعمال نمایند و اگر خواهند که بوی چربی بر طرف شود مسکه داغ کنند و اطفا سرا لطیف و برگ
تنبول و قرنفل و جوز لطیف در اثنا داغ نمودن بنیدازند و دو سه بار مکرر اعمال نمایند طلا مقوی باه [illegible]

سفید معه پوست کچله عاقرقرحا بیخ کنیر سفید زهر مهره مغز جمالگوته هر یک دو دو دام اول سوائی
جمالگوته و زهر مهره سفوف ساخته نگاه دارند و جمالگوته و زهر مهره را در شیر قریب یک آثار
باشد پوتلی در پارچه بسته و سه جوش خوب بدهد و برآرد و اگر علیل زیاده باشد پوتلی را در شیر
گاومیش سه دو جوش داده برآرد بعد ازان همه ادویه را جمع نموده و در شیر بوزن سه نیم آثار کهرل
نماید تا که خشک شود بعد ازان غلوله ها کرده در شیشه نموده چوده بکشد حشفه و دو وجب قضیب
گذاشته بر برگ پان نهد و بالایش پارچه باریک بسته خواب کند صباح وا کند آب سرد نرساند
نهایت دو سه هفته استعمال نماید ایضاً که جلق و غیره امراض باره قضیب را نفع دهد مهره تیلیه
دو دو لم کهونگچی سفید مغز جمالگوته پوست بیخ کنیر سفید بیر بهوتی هر یک یکدام و نیم آثار شیر
علی الاتصال هشت پاس کهرل نمایند و در سایه خشک کرده گولیها بقدر کنار جنگلی بندند و
بدستور معمول به روغن کشند و بر قضیب طلا نمایند و بالایش برگ پان پیچند ایضاً برای سستی
قضیب که بسبب جلق شده سپند اجب الخروع خردل از هر یک ده دام کوفته با روغن یاسمین
سرشته گرم کرده بر ذکر و خصیه طلا کنند سطبری و قوت در وی پدید آید ایضاً برای استحکام
اعصاب و کجی آن افیون مصری یکدام جوزبوا یکمثقال دارچینی یکمثقال و ربع آن عاقرقرحا یک نیم مثقال
بیاز نرگس دو نیم مثقال پوست بیخ خربزه سفید پنج مثقال کوفته بیخته چهار ساعت بعجلی شراب
مقطر سحق کنند و قرصها سازند و خشک ساخته بوقت حاجت بشراب سائیده طلا نمایند ایضاً
بجهت مجلوق حب عشر گاو دو دو دام ناگکیسر نیم پاو دارچینی چهار دام بهوکرهل چهار دام این همه
را در آب جوش داده شب در ظرف مسی قلعی دار در شبنم نگاه دارند صبح عطر او کیفر مغز حب السلاطین

هشت دام مصطگی چهار دہ ماشہ زعفران هفت ماشہ جوز بوا بسباسہ قرنفل هر یک چهار ماشہ
وار متساعد یکدام لوبان پاؤ سیر هر قدر کہ دست برآید روغن بادام روغن قسط روغن یاسمین
سن کلو جدا دو دام سوای وار و لوبان و روغنها کوفتہ بیختہ کهرل نمودہ قرص ساختہ شب در پیالہ
قرص گلداشتہ از آب تر کردہ نگاهدارند صبحی آب دور کردہ روغنها را بر آنها گداشتہ ممزوج سازند
بعد از آن ست لوبان آمیختہ بدارد و سیماب آمیز وقت حاجت طلا نماید کلما و پیاز نرگس
تخم وار هشت دام در شیر میش معہ برادہ عاج یکشبانروز بخیسانند بعدہ میویزج تخم انجرہ دار حینی
اعلی عاقرقرحا تخم کرفس جند بیدستر قرنفل سر بهونی هر یک هفت ماشہ قرنفل صحرائی پوست
بیخ کنیر سفید بالنگنی وار فلفل مرچ مصطگی خراطین مغز بوله ناریل کهنہ کنجد سیاہ تخم
بید انجیر گهونگچی سفید هر یک ماشہ همہ اجزا در شراب و آتشہ دوازدہ پاس کهرل نماید بعدہ پوٹلی
بستہ در شیر میش و شراب نید دو گهری سیک نماید بعد از فراغ این ادویہ بیاشند خراطین مصفا پوست
بیخ کنیر سفید ستی غوک جند بیدستر تخم انجرہ منسل کهیری ز لواز نیمہ اول عاقرقرحا فلفل دار فلفل
جوز بوا مصطگی تخم انجرہ مغز سر گنجشک حب السلاطین برجوب سائیدہ بر قضیب بیاشند
بالای برگ پان از رشتہ خام بستہ کنند آید ست از آب گرم میکردہ باشند اگر پوست مال شود روغن
چنبیلی طلا نماید الیضا پوٹلی چلوپ دہ ص آنبا ہلدی دو دام ماکیسر بالنگنی هر یک چهار دام
سم اسپ سیاہ سم گاؤ سیاہ ناخن فیل ناخن خر سیاہ هر یک یکدام همہ ادویہ را کوفتہ بیختہ در پارچہ
باقیہ بستہ پوٹلی برابر بندند و بعد ان چهار دام روغن مادہ گاؤ و چهار دام عرق پیاز در کاسہ
انداختہ و کاسہ را بر آتش نرم نهادہ پوٹلی را در ان کاسہ گذاشتہ تا چهار گهری بالا

قضیب سنگ می گردد باشند همین پوٹلی برای ده کس کفایت میکند نسخه مارجیل ممسک و مهیج سنبها

دو نیم توله کلونجی نیم ماشه پنج کنهل دو توله مارجیل کهید دسیمابیا باگنده کجلی نماید و دیگر ادویه را

سوده باهم آمیخته مارجیل را تا نکی داده ادویه مذکور را در وی پر نماید و دهن او را از تا نکی بند نموده بالا

آن از تار نقره یا آهن خوب بند محکم نموده در ده آثار شیر گاو چهار پاس جوش دهد اگر شیر کم شود دیگر

بیفزاید بعد ازان مارجیل را از شیر برآورده پاره نماید ادویه را دور نموده مارجیل را از پارچه

صاف نموده نگاه دارند قبل از جماع یکپاس شش ماشه تا نه ماشه بخورد حب ممسک جوز بوا شنگرف

عاقرقرحا افیون از هر یک یکدرم هر چهار را یکجا کرده کوفته بیخته بشهد سرشته حب بست سازند

یکحب وقت عشا بخورد بعد ازین یک بیره پان بخورد ایضاً یکدانه کلان برگوشت مویز منقی

یعنی تخم اندرونی از او دور کرده و بجای تخم آن مقدار نخود افیون داشته بر گرمی چراغ خوب

نماید که یکذات شود کسیکه عادی افیون باشد جمله یک خوراک و اگر عادی نباشد دو خوراک

نماید و اگر بمزاج کسیکه برودت و رطوبت باشد بجای منقی یک پوتهی لهسن کرده و مقدار نخود

افیون را بر چراغ درست کرده استعمال سازند ایضاً من تالیفا بهنگ یکماشه افیون چهار ماشه

مصطگی رومی گل ارمنی عاقرقرحا شنگرف هر یک سه ماشه کوفته بیخته بعسل مصفی بقدر حاجت

سرشته بست حب سازند وقت حاجت یکحب تناول نماید و بعد از عمل دوا مشغول بکار شوند

و بالایش غذا خصوصاً نمکین نخورند و اگر ضرور افتد شیر بخورند و یا حلوا بخورند و بعد از فراغ

اگر وقت طعام باشد البته مضایقه ندارد ایضاً گفته اند که اگر تخم حنظل رطب را دو پاره کرده یکپاره

بکف پای راست و دیگر بکف پای چپ چندان بمالند که تلخی آن بذایقه زبان محسوس شود ممسک است

و نیز اگر پوست خر زهره سفید بگلاب سوده بر ذکر طلا نماید چون خشک شود بجماع مشغول شوند
ممسک است بعضی حکما گفته اند که محرور المزاج اگر کافور قیصوری در سره طلا کند و افیون
و کافور بهر دو کف پا مالد نیز همین عمل کند و ابو القاسم فرشته گوید که اگر روغن جوز ماثل
بهر دو کف پا و دست و عانه چندان بمالند که در جلد نفوذ کند ممسک است صفت روغن جوز
ماثل بگیرند جوز ماثل اثو بگیرد و ربع آن حبه سفید و بهر دو را نیکو ساخته در شراب و یا باب کوکنار
سبز باشد بهتر ورنه خشک و یا در روغن گاو اندک تر کرده در شیشه گل حکمت انداخته بر آتش ملایم
روغن کشند و وقت حاجت بکار برند ظاهر است که چون ادویه امساک با وجود سکر و
استعمالش از داخل اکثر ضعیف العمل اند پس ادویه مسکه مستعمله بخارج ضعیف تر خواهند بود بلند و
زعفران عاقرقرحا هر یک شش ماشه مصطگی چهار ماشه سعد سائله دو ماشه خون گنجشک نر بقدر
حاجت همه ادویه را باریک سائیده در خون گنجشک نر خوب حل کرده حبوب سازند وقت
حاجت در آب سائیده بر قضیب ضماد سازند دیگر گل مولسری را خشک سائیده نگاه دارند و وقت
حاجت آب گونه بر سر ذکر بمالند بعده گل مولسری را بر سر ذکر بپاشند و جماع کنند ایضا
فلفلدراز سهاگه بریان کبوتر سفید کافور مساوی کوفته بیخته بعسل قدر حاجت سرشته بر قضیب
ضماد ساخته نزدیکی نمایند و چون عطر گلاب حین مجامعت استعمال کردن باکثر فرجه بلذد
بسیار میدهد الا اول سوزش بجانبین مینماید ایضا فلفل دارچینی سنبل الطیب خولنجان
شکر از هر یک سه ماشه بعسل که زنجبیل در آن پرورده باشند قدر حاجت ادویه بالا را کوفته
بیخته با هم سرشته ضماد کنند و بجماع مشغول شوند فرجه مضیق قبل نمک سه درم قرنفل

یکدرم شک قیراطی شراب یکوقیه شراب را گرم کنند و ادویه کوفته بیخته در ان آمیزند و خرقه
باریک کهنه بدان آلوده بردارند ور رحم جهت تقویت رحم که مانع سیلان منی باشد سفید نیز مینماید
صمغ عربی گل ارمنی هر یک یکدرم دم الاخوین دو درم باریک سوده بستوره بشیم پاره که در مطبوخ
انار تر شوده باشند بردارند و بدانند که داشتن حمره هندی خام قبل از کار نیز مضیق است و
همچنین داشتن اسفنج بکپاس قبل از جماع مضیق میباشد و بسی که زنان بنابر استحکام بدن
بعمل می آرند وقت کار استعمال کردن فوراً تضیق بهم میرساند طلا برای تعظیم ذکر ضفدع
خشک و کلان با بقدر آن که بعد خشک شدن یا د آثار بجانند مغز خر یا د انار چون با خشک یا دانا
خراطین خشک یا دانار همه را نرم کوفته و در شیشه گلحکمت انداخته چوبه بکشند و بکار برند ایضا
برای درازی سکند ناگوری دو درم تبیره داتوره سائیده در سکه باده گاو بیامیزد و این را در
هفت بار و دهتوره خالی کرده برسازد و هفت روز بدارد بعد ازان پشت ذکر را اول
بسرگین گاو میش بمالند و باز این ادویه را بر قضیب طلا سازند و از پارچه بسته شب بخسپند و
و بامداد از آب گرم بشویند سخت و دراز خواهد شد باب دوم از مقاله چهارم اما حرارت
مجرد نه امراض یا داخلی است یا خارجی اما داخلی مثل حرارت جگر که مستلزم بحرارت گرده گردد و
نشان این کثرت شهوت و شدت عطش و بادنی تغیر لایق لحوق مرض یا مطلس [illegible] جمکن باشد
و حرارت مثانه که باعث این بوجود می آید حرقت بول بل بصوت [illegible] الی قرحه مجری
قضیب که از بلفظ سوزاک مشتهر است عاید شدن حرارت ادعیه منی کثرت خواهش جماع را ادا
میباشد بسبب حدت منی و باعث رقیقش که لازمه حرارت است سرعت انزال احداث

مینماید و حرقت مانحچ دال بر حرارتش و در حالت اشتدادش جریان جاری گردد که آن را
بهندی پرمیو نامند و بلکه اهل هند پرمیو را بلفظ مطلق بر جمیع امراض مجاری بول می تصورند
تدبیر دفعیه حرارت داخلی از مطولات جویند فایده حرارت محصله بدن انسانی عند
التکوین بر دو قسم میباشد قسمی فیضان می یابد مع فیضان نفس ناطقه مسمی غریزی
دوم عند اجتماع بسائط آن مسمی باسطقسیه این غیر غریزیست و غریزی متقومه بوجود
بدن و مفارق بعد موت و اسطقسی برای ماهیت بدن و باقیه بعد موت و حرارتیکه در
حالت مرض بسبب اجتماع فضلات ماسوای این هر دو حاصل میشود چرا که فضلات
وقتیکه جمع میشوند حاصل میگردد در ان حالت که بسبب آن استعداد این حرارت
میباشد چنانچه حال اجتماع فضلات در خارج مثل زبل وغیره حالة حادثه در ان
احداث حرارت میکند و تعفن مینماید و این غیر اولین است زیرا که مضرت بافعال میرساند
و نزدیک صحت معدوم میگردد بخلاف اولین پس وقتیکه این حرارت حادث بعضو میگردد
بواسطه شریان بقلب جاری گردد و از قلب بسبب شریان بجمیع بدن سریان نماید مسمی میگردد بحمی اما
سبب لحوق حرارت خارجی تخالف مزاج مخوله باعتبار حرارت باعث بر امراض چند است و بر یکی
را باعتبار فاعل واحد از قسم التهاب مشتمیزند اگر چه اسمش باختلاف ظهورش مختلف میباشد
بدانکه جریان حرارت به تغیر مزاج طبعی یا فقط باوعیه منی گردد پس تکلیف لحوق جریان انجام
جریان همراه میکند بل فقدانش بر فقدان آسودگی باهی معاون بود و فقدان عیش زندگانی
خواهد کرد از انجا که حرارت محصله منی فعل تبدید آن میکند و اگر حرارت کثیره محصله از انجا

مجاری منفوذ جانب مثانه نافذ شود حرقت بول ظاهر شود و جرح مجرای بول که عوام سوزاک می نامند
از وی رنج بر رنج بر بربادی غیرت و حیا شرافت فاعل خواهد گشت و اگر بگرده رسد بمرض
ذیابیطس تشنه کام زندگانی خواهد شد و اگر بجگر واصل گردد و حرارت جگر و دیگر امراض نقسیم
آتش در جگر خواهد انداخت و بسا است که بواسطه جگر وصول حرارت بقلب گردد اضطراب قلبی
و تشویش افعالش خفقان بر خفقان می آرد و نیز ازین محل جگر وصولش بواسطه اوردۀ کرقاهم
غذا اند بدماغ هم ممکن است تشویش افعال دماغی گواه بر وصولش میباشد و نیز حرارت واصله
دماغی رطوبات و فضول موجوده دماغی را حدت و فساد بخشیده نزولش بدافع طبعی
که بینی و حلق قرار یافته تغیر هیئت بینی و تعفن و فساد آن و سوراخ دریا فوج اعنی خناق بطلام
آواز را غیر منتظم میسازد تدبیرش ازاله مرض اصلی است مع رعایت حرارت دماغ و اصلاح خناق
که بکتب طب ضبط یافته و اگر بجمیع اعضا تجاوز کند عموماً عام میگردد فسادش عیاذاً بالله از
شرش بدترین اقسام می تصور ند و اگر بجلد نافذ گردد ظهور نفاطات بر جمیع بدن ظاهر یابد و اگر بجلد فقط
قضیب بود قروح سر قضیب بکثیف ده گردد و بسا است که از سرایت حرارت جانب اعضاء باطنی بود
سبب این فساد اعضاء ظاهری علی الخصوص بقضیب که محل ظهور این علت است میگردد و اگر حرارت
آتشک ماده فاسد بدن می باید سبب ظهور تغیر عظیم بظاهر بدن میگردد و درنه فقط حصول کیفیت
حاره بعضو بلکه میشود تغیر بمزاجش نمایاید و نیز حصول حرارت باعضاء رئیسه حین وصولش با وعیه منی
بنحوی میباشد که نفوذ حرارت از اوعیه بواسطه شریان بقلب و براه اورده بکبد باعث اعصاب
بدماغ بهر که ازین سبب واصل گردد خلل و امراض العضو ظهور یابد و شدت حرارت یکی ازین سه اعضا

باعث خرابی و برهمی مزاج دیگری میگردد بدانند که سریان حرارت مفعوله در صورت تخالف مزاج
از دو حال بیرون نیست یا آنکه از راه مجرای بول سرایت کند سوزاک و غیره امراض المحل بوجود می آید
واگر از راه اوعیه منی نفوذ نماید جریان و دیگر امراض از این قسم بظهور می آید چنانچه بجایگاهش بسر من خواهد
گردید **فصل اول از باب دوم از مقاله چهارم** در جریان منی که بجریان شهرت بحسب تفاوت
اقسامش بچند طریق عاید میگردد یا آنکه قبل از وقت خروج بول جریان منی گردد و یا بعد اخراج
بول و یا بعد براز و مذی که قبل از انتشار و یا بعدش بوجود می آید و باعث سستی انتشار گردد
از جمله اقسام جریان شمرده اند چه مذی که رافع انتشار نگردد از اقسام جریان نمیباشد چنانچه
از خواص مختصه اوست جریانش وقت انتشار بنابر تلیین مجرای منی از آنجاست که سبب
جریان لحوق حرارت خلاف مقتضای مزاج خلقی که رقت قوام منی کرده جریانش بوجود
آورده میباشد و جریانیکه بباعث کثرت احتباس منی که لازمه حالت تجرد میباشد یعنی کثرت
حرارت که از احتباس حاصل میشود ترقیق نموده جریان ظهور مینماید از عمل جماع باطل میگردد
لهذا اکثر داخل مرض نمی تصور نمایند که عارضیست اما از آنجا که سبب کثرت لحوق جریان در کتب طب
ترقیم رفته الا جریان فی زماننا از قسم نو احداث مییابد اعنی بسبب کثرت مجامعت بجاهای
مختلف و تفاوت امزجه زنان اختلاف بمزاج فاعل بوقوع میرسد یعنی حرارت مختلفه فروج
مفعوت الا ترقیق منی نموده جریان عاید مینماید طبیبان زمانا بسبب عدم ترقیم سبب مختصه این قسم در کتب
طب اگرچه باعتبار کلیت داخل از قسم حرارت اوعیه منی است جزئیت را از کلیه اخراج نکرده اند
اعنی بسبب لاعلمی بغیر تفحص حال واقعی بسبب جریان استعمال نسخ کثیره کرده وارد نام ادعا هم

مختلفه غیر محلی نموده عوض زوال مرض تغیر مزاج اصلی بجا نمی عائد میشاید لهذا نسخ جریان مثل
نسخه قوت باه نبا بایل مشتهر گردید بر ظاهر که از فضل کریم کارساز اکثر معالجه جریان حسب مقتضای
عقل ناقص خود تخصیص سبب وقوعی قرار داده جریان مطبوخ جو بعمل آید بکرم بارهی غ سه سفید درد منش
گردید چنانچه جماع زن مرطوب المزاج با زن عمر رسیده که و سرفج این هردو برودت و رطوبت از
بس غالب میباشد رافع حرارت غریبه معینه بر ترقیق منی مرد بوده مفید حالش میگردد بدانند که
اکثر فایده ادویه جریان بدیر ظهور می یابد لبعد محل العلة وعدم وصول تاثیر الدواء
علی صرافته فلهذا الانزول فی الاکثر الاعند زوال حرارت الشبابیة و
میلان المزاج الی برد الکهولة والشیخوخة وایضا حصول الحرارة بدون
تغیر البدن کله فی عضو واحد بعید عن وصول الدواء علی صرافته متعذر
الزوال اکثر سرعت انزال لازمه این مرض است بیرش دفعیه اسباب جبیه جریان است بعد رعایت
تغلیظ بدانند که حب الصنوبر مخصوص سایندن تاثیر دوا است با وعیه منی مثل زعفران قلب پلاس تاثیر
دوا که سایندن منظور با وعیه منی باشد همراهی حب الصنوبر از واجبات گردید سفوف بجهت جریان منی و
صفت نسخ بیدانه سیاه تخم هلیل هر یک سه درم گوکهرو تال مکهانه اندر جو شیرین هر یک شش درم لسوژه دوسپست
چهار درم کوفته بیخته با همچند شکر هی آمیخته هر روز یک تولہ با آب سرد بدهند ایضا برای ورود منی و
ندی صفت اصل السوس دو درم تخم کاهو دو درم گلنار چهار درم گلسرخ تخم سداب تخم فنجنکشت هر یک
پنج درم کوفته بیخته سفوف سازند شربتی شش درم ایضا مغلظ منی سنگهاره خشک شش ماشه
بریان سه ماشه نشاسته تا ملکهانه چهار چهار ماشه گوند شش ماشه خصیة الثعلب چهار ماشه مصطگی

ماشه نبات سپید ہموزن ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک پنج ماشه تا هفت ماشه ایضاً
برای اصلاح منی حب شقاقل مصری ثعلب مصطگی دارچینی سلوچن تج مالکهانه کوکهرو
سنگهاره خشک پستان از هر یکدام مصری دو دام همه را کوفته بیخته بوزن برابر چهار ده
پڑی بسته هر روز یک پڑیا باشیر گاو بخورد و از ترشی و جماع پرہیز نماید ایضاً چارجیه برای
تخفیف منی حب حب الصنوبر بریان مقل بریان از هر یک ده درم گلنار فارسی گل سرخ تخم کشنیز خشک
از هر یک پنج درم تخم سداب هفت درم مجموع را کوفته بیخته سفوف سازند و هفت ماشه بخورند حب
برای دفع مذی و ودی حب عاقرقرحا جوز بوا بسباسه دارچینی قرنفل اسپند کندر سیاه افیون
کوفته بیخته در شهد حب بندند بوزن دو درم سه روز یکیک حب با شیر گاو و در روز چهارم
یک صباح یا شام با شیر مذکور بخورد تا آنکه همه حبها خورده شود حریره مغلظ منی حب مغز ببوله
بقدر یکدو فلوس گرفته در آب یا شیر قند سید شیرینی در شیر گاو که قریب پاو آثار باشد فرنی
تیار کرده هر روز همراه غذا بخورده باشد ایضاً ثعلب مصری تخم ریحان در شیر گاو پاو آثار معه
شیرینی بقدر کفایت فرنی تیار ساخته بخورند معجون که سیلان منی و مذی و ودی و سیلان
رطوبات رحم را که مزمن باشد مفید حب مروارید ناسفته کهربا محرق کزمازج عذبہ گل پسته
گل سپاری شهد انج بسباسه عود صلیب خولنجان طباشیر سفید کندر ششه جفت بلوط صمغ
عربی ثمر درخت مغیلان بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری گلنار فارسی پوست بیخ مغیلان
صمغ سپاری کتیرا خشک صمغ درخت سنبل خصیه الثعلب قرفه اقحوان سرخ آرد بلوط از هر
یک مثقال مغز پسته مغز بادام مغز بار جیل مغز فندق مغز چلغوزه مغز حب الخضر تخم خشخاش تخم

خرفه شسته از هر یک دو مثقال مصطکی علک البطم ورق طلا ورق نقره از هر یک نیم مثقال
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه در روغن گاو بریان کرده از هر یک دو مثقال غنچه گلسرخ دو مثقال عنبر
اشهب نیم مثقال مویز منقی بست مثقال نبات سفید سی مثقال آب سیب شیرین آب به شیرین آب
انار شیرین آب امرود از هر یک چهل مثقال شربت فواکه شیرین کهنه کلان از هر یک بست مثقال
معجون سازند شربتی یکدرم فصل دوم از باب دوم از مقاله چهارم حرقت بول که عوام
سوزاک می نامند قرحه ایست اندرونی مجری قضیب که از لحوق حرارت مفعوله بوجود می آید و
جریان هم کاه خون نطفه می انجامد و عند خروج آن وجع شدید تکلیف ده میشود و اکثر
با بتداء مرض بسبب حرارت محل قرحه وحدت منی شهوت تند تکلیف میدهد الا انجام ضعف
شهوت می آرد و حرکت جماعی درینحالت باعث ازدیاد قرحه میگردد لاحتیاج القرحه الی
التسکین بلکه جماع طویل بی انزال و احتباس بول زیاده در از احداث آفت مجاری بول
میکند مثل سوزاک و غیره امراض دیگر المجری و نیز خلل ضعیفه اشتراک یکی از فاعل و مفعول
باعث بر احداث سوزاک نسبت بدیگری میباشد و بل تغیر مزاج فاعل و مفعول اعنی یکی از ان
بجانبیکه باشد تغیر مزاج دیگری می آرد عند وقوع اختلاف و مرض سوزاک اکثر باعث نقصان
قوای مجاری بول ضعف باه می آرد چنانچه گفته اند که اکثر امراض مجاری بول سبب بر ضعف باه
میشوند و قرحه سوزاک سریع الزوال نیست و بلکه زوالش کما ینبغی در اکثر بوجود نمی آید لحدة
البول و مروره علیه علی الدوام لان القرحه محتاجة الی التسکین فلهذا لا
یزول بسرعة الا عند بالوقه القرحه بحدة البول بل فی الاکثر یعود

هذا المرض بادنی سبب یلحقه مثل اختلاف الاغذیة والاشربة وغیره و محل حدوث
قرحه از سوراخ بیرون نیست یا آنکه جانب سر قضیب افتد و یا درون آن یا در وسط احساس درد
بجایگاهش عند خروج بول شاهد محل آنست و شیاف زرد ورق معه رعایت تسکین تهیجا مفید قرحه
سر قضیبی میباشد اما ادویه نوشیدنی قرحه قضیبی را اکثر مفید میشوند و اوسطی را تدبیر اوسط بزاید
و سوزاک که مرض محل خاص است باعث خرابی و امراض عضو دیگر نمیگردد و بسبب حدوث
با تهیج و طول قیام سوزاک و استعمال زروق نبایر و غیره این مرض بند کشاد یعنی بزرگ شدن
مجری بول از توابعات مرض سوزاک گردید در اکثر عسر البول آید چونکه توابعات مرض است
حین زوالش اکثر زوالش بوجود آید و باعث لحوق ضعف باعضاء تناسل بواسطه سوزاک و مرض
نیز بجهت ترقیق منی از حرارت موجبه سوزاک و ضعف اوعیه اش بر مساکش تحقق بند کشاد
اکثر سرعت انزال لاحق میگردد زوالش باسباب موجبه اش معه تقویت اوعیه اش پردازد
و لحوق سوزاک اکثر باطفال یا بالغ بغیر جماع از حدت بول بسببیکه بانها میباشد علاجش
از مسکنات بول میگردد و جماع ایام حیض نیز تغیر مزاج فاعل جانب حرارت مینماید بل اکثر
جماع ایام حیض باعث احداث سوزاک حتی که بعض اوقات بسبب شدت کثافت غلظ و تعفن و
تغیر دم حیض یسمی من الاسباب احداث آتشک مینماید علی تفاوت مراتب الحرارة و
الکثافة و التعفن و الغلظ و نیز اکثر و طبایع کثیفه قابل تغیر بسبب خفیفه مفقود میگردد بخلاف
طبایع لطیف که بادنی تغیر تغیر مزاجش راه مییابد پوشیده افهام ارباب تجربه نخواهد بود که قرحه
مجری بول سریع الزوال است نسبت قرحه مجری منی که در اکثر زوال نمی پذیرد و علامت

وقوع قرحه این محل شدت وجع خصوصاً وقت انزال علاجش از مسکنات منی و استعمال
اغذیه شیر و مسکنه اکثر مفید حالش شیبا پس بدانکه در علاج این مرض اول مسکنات من بعد
جاذبات یعنی مدرات پس مسهلات بکار باید بست زیرا که اگر بغیر تسکین اول مدرات استعمال
خواهند کرد در اکثر حین کثرت ماده موجوده بدنی بجاذبت ادویه مدره و یا فقط بمعاونت ادویه
مدره ماده موجوده بدنی حین عدم کثرت آن در بدن میلانش بجانب قرحه گردیده باعث
ازدیاد وجع و شور میگردد و وقت عدم استعمال جالبات بل استعمال مسهلات بجایش کردن
نیز موجب وجع شدید و شدت مرض بل احتباس بول عاید میشود پس بضرورت الزم که اول
مسکنات استعمال کرده من بعد جالبات از مثل اندری جهار وغیره استعمال نماید وقتی که
تیقن حاصل گردد که قرحه از کثافت پاک شده یعنی کثرت ریم وغیره رفع گردیده شده مسهلات
بکار برند و بسا ست که وقت میلان ماده جانب قرحه عند کثرت آن احتباس بول
در بعض اوقات بنابر ازدیاد نقص ماده موجب این حالات فصد گرفتن ضروری می افتد و گاهی عند عدم
زوال این مرض از تدابیر مذکوره بالا استعمال با الجبن رافع آن میگردد و استعمال ست بهر نوعیه در
اکثر امر حین یکی یا قرحه از ریم از بس مفید میگردد در اکثر عوضکه بر حسب تشخیص مرض و مقتضای وقت
و مزاج علیل بعمل آرند اندری جهار یعنی برآرنده ماده از مجری بول و منی آلات تناسل
خسک تریب نیم آثار و شیره از ان بگیرند جهار پنج پیسه وزن بر می آید پس مقدار یکماشه تا دو ماشه
شوره قلمی با آن آمیزند و بنوشند زروق برای سوزاک صمغ سفید اکاکیا تخم خشخاش نشاسته هر یک دو ماشه
هر دو را سائیده نگاه دارند وقت حاجت دو ماشه از ان در دو گرفته در گلاب بست تولہ روغن

عسل چهار توله ممزوج نموده مخلوط کرده در پچکاری انداخته استعمال نمایند و بعد استعمال پچکاری
سوراخ قضیب قدری بند دارند اگر مرتبه اول شفا نشود دو سه مرتبه دیگر استعمال سازند لیکن
اول اندری چهار بگیرند و اگر اتفاق مسهل نشود فصد باسلیق بکنند و اول پچکاری یک توله
عسل سفید در هشت دام آب ممزوج نموده اول پچکاری نمایند بعدش نسخه مرقومه
بالا بعمل آرند ایضاً برای قرحه بگیرند توتیای هندی و در آتش تند بسوزانند که کبودی
او دفع شود پس نرم کوبیده در قدح آب در باگذارند صباح آب زلالش را گرفته
در پچکاری کرده استعمال نمایند دیگر برای اندمال قرحه ص گلنار فارسی گل ارمنی کندر
کندری سوخته موی سوخته انزروت شب یمانی نشاسته صمغ عربی مردار سنگ سنگجراحت
دم الاخوین سفید آب هر یک دو ماشه همه را سفوف ساکرده قدری از آن در شیر دختران
حل نموده بچکانند دیگر برگ بنگ سبز یکتوله شب یمانی نیم ماشه همه را نیم کوفته در نیم آثار
شیر میش جوشاده نگاه دارند هر گاه بول کنند در همین سکیده ده باشند شیاف برای قرحه مجری
قضیب بعد پاک کردن قرحه ص توتیا مردار سنگ صبر کندر محرق نحاس محرق اقلیمیای
مغسول طین قبرسی شادنج مغسول کندر انزروت مازو گلنار شب افاقیا زاج محرق دم
الاخوین گل سرخ اقماع انار ترش کاغذ سوخته از هر کدام که باشد یا مجموع گرفته شیاف
ساخته استعمال نمایند شیاف بند کشاد ص مقل نبولی دو توله کافور چهار ماشه گل ارمنی
یکتوله بار یک سائیده به آب برگ نیم شیاف دراز باریک بقدر درازی دو جو ساخته نگاه دارند
و عند الحاجت یکی از آن سوراخ کرده لنگوته بندند سه روز این عمل سازند در روز

بعد بول کته سفید را باریک ساخته از انبوبه باریک درون مجری بول برسانیده باشند
سفوف برای سوزاک ص الایچی کلان بست سلاجیت سنگهاهولی اصل السوس گوکهرو ست گلو
تخم تاج خروس تالمکهانه مغز تخم خیارین پکهان بید هر یک یکدرم جواکهار طباشیر هر یک یکنیم
ماشه کوفته بیخته هفت ماشه با آب سرد فرو برند ایضا قلعی کشته ست گلو سلاجیت الایچی خورد
پکهان بید ملٹهی تالمکهانه بنسلوچن هر یک یکدام مصری برابر همه کوفته بیخته سفوف سازند
و هر روز نه ماشه تا یکتوله بدهند ایضا برای سوزاک با خون ریم ص اصل السوس مقشر ده ماشه ست
سلاجیت شوره قلمی جواکهار الایچی کلان گل تیسو هلدی برگ حنا زیره سفید از هر یک دو ماشه
نبات سیت و هفت ماشه سفوف ساخته یکدام نخبه با آب سرد بخورند ایضا برای اندمال قرحه سوزاک
ص طباشیر دو درم کهربا دو درم مغز تخم خیارین چهار درم تخم خرفه نیم مثقال صمغ عربی
دانگ کتیرا دانگ مامیران چینی دانگ زرشک بیدانه افیون نراوند مدحرج از هر یک دو دانگ
تخم سفید مقشر مثقال شکر سفید هموزن ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک یکمثقال با آب
سرد استعمال نمایند ترکیب کشتن قلعی که در سفوفهای سوزاک بکار می آید ترکیبش بدین نهج
است که قلعی گداخته را هفت مرتبه در روغن تلخ و هفت مرتبه در بول ماده گاو فرو برند
و هفت مرتبه در ماست سرد نموده پس ورقها باریک و پهن نموده درمیان تهیله های
تاٹ که برگ نیم درآن فرش کرده باشند گذاشته و تهیله ها را نیز از برگ نیم کرده در ظرف گلی گذارند
و با چکنی در حفره که یک گز از هر طرف باشد آتش دهند بازیکه روز که آتش سرد شود
برآرند ریزه ریزه سفید شده را بگیرند و طول تهیله های تاٹ یکگز و عرض چهار گره باشد

فصل سوم از باب دوم از مقاله چهارم آتشک و وجه سبب بیرونی قضیب بسبب
تخالف مزاج مدخوله یا فاعل بجانب حرارت بزودی بر سر قضیب بوجود می آید بغیر تخالف
مزاجین هرگز وجودش ممکن نمیباشد اما اگرچه شناخت گرفتاری مفعوله باین مرض بجهت
انواع از روی مشاهدات ممکن است الا علامت صحیحه زن آتشک زده آنست که وقت
دخول قضیب در فرجش حرارت محرقه سوزان بحسب تفاوت مراتب بقضیب محسوس مفعول اگر
یابند از جماعش علی الخصوص انزال یکبارگی حیله باز مانند چرا که وقت انفعال مجری منی
حین انزال سریان حرارت بخوبی ممکن نشیا و حصول آتشک بوجود می آید پس بحسب اتفاق اگر
مردم از زنی ملوثه این عارضه گرفتار شوند بطوریکه امکان پذیر بود قصد انزال ننمایند که باعث
گرفتاری مرض آتشک متصور است شخص صحیح نوعمر که بزن متغیره بمرض خفیفه آتشک گرفتار شود
فوراً حصول آتشک بهم رساند بخلاف شخص متحمل حرارت خفیفه که از حرارت خفیفه مفعوله
متاثر نمیگردد بلکه صحت مزاجش نشیا الا البته از جماع زن ملوثه بحرارت کثیره این مرض
نسبت مزاج فاعل آتش در وجودش خواهد افتاد و با سوزاک و دیگر حالش خواهد گردید و صدمت
کثرت حرارت بمزاج فاعل تغیر بمزاج مفعوله میگردد مخفی نماند که بیان مزاج از فریقین سبب احداث تغیر
بمزاج دیگری باعث شیوع مرض است خواه جریان خواه سوزاک خواه آتشک بحسب قلة مراتب الحرارة
و کثرتها و زوال آتشک بشرط معالج حاذق بزودی یکباره ممکن است الا سوزاک و جریان که
مثانه الجماع این مرض بخصوص چون درین است بشرطیکه نسخه کامل شربت و اسهال با ادویه مخصوصه این عارضه
نشسته اگرچه بعضیه اکثر اقتباس نشیا الا ماده مفصلا جلدی را از بدن منقیه میگردد و نقی

که باستعمال اکثر ادویهٔ مسهله وغیره بوقوع میرسد البته گاه مفید حالش میباشد اماد وانیکه این بهر
خواص مخصوصهٔ این علت بشته باشد البته کمیاب ست چرا که بغیر اخراج ماده حصول صحت یکبار بنبغی
متعذر و بشرط صحت از مرض آتشک از جماع زنیکه اینمرض دامنگیر گردیده احتراز جوید بل از
جماع زنانیکه در حالت لحوق این عارضه اتفاق صحبت بان گردیده باشد کما ینبغی دوری
جوید ورنه باز مبتلا اینمرض خواهد شد و اگر چاره نباشد اول معالجه اش پردازد من بعد
صحبت اختیار کند و چون آتشک مرض جلدیست اکثر آثارش بجلد ظهور می یابد خواه بطور قروح
باشد یا بثور اما عند سریان حرارت باعضاء باطنه گاه ظهورش بجلد نمیگردد و اکثر باعث
احتراق جوهر منی از حرارت آتشک قاطع نسل است الا در صورتیکه حرارت این تغیر و احتراق
بجوهر منی نماید پر ظاهر که وقت شدت اشتعال حرارت این علت ماده موجوده بدن محترق گشته
سودای غیر طبعی بوده باعث انواع شر میگردد بل چنین عموم احتراق و تشیر بجمیع بدن عیاذاً
بالله جذام هیت و اشکال اعضاء را بی رونق کرده رونق حیات از بیگانه و بیگانه تنها
بر تنها می میدهد و اکثر خروج دنبل بر آن که انزاد گویند و گاه تعقد و رابطه که به گرالی نام زد
کرده اند از خلل ضعیف آتشک رنج بر راحت می افزاید چه چنین لحوق حرارت غیر طبعی بجگر اختلاط موجوده جگر
احتراق یافته جانب مدفع طبعی خویش که بن ران بوده اقرار یافته دفع گردیده باعث خروج بد میگردد
و وقت جریان حرارت غیر طبعی بقلب دم لطیفه موجوده را حدت و نوعی احتراق بخشیده
بمدفع طبعی او که ابط مقرر است بسبب حرکت طبعی قلبی راجع به ابط گردیده گرالی ظهور مینماید
و چون همریان حرارت بجگر باعث کثرت عروق وریدی قرب موضع علت که اعضاء

تناسل است و نیز باعث وصول حرارت از راه گرده و مثانه حین لحوق حرارت باین هر دو
موضع بجگر اکثر است لهذا ظهور بد اکثر میگردد بخلاف گرانی که کمتر بسبب بعد موضع مرض و
قلت شرائین اما از آنجا که لحوق حرارت غیر طبیعی بفضول دماغی که از احدت و احتراق بخشیده
جانب حلق که بدفع فضول دماغی مقرر است رجوع کرده خناق می آرد و ظاهر که بینی و حلق
بدفع طبعی ماده دماغی نیست چرا که بدفع طبعی ماده نفس دماغی پس گوش مقرر کرده اند از آنجا است
که در مرض خناق دماغ ماؤف نمیباشد پر ظاهر که اگر بینی و حلق بدفع طبعی ماده دماغی بودے
ضرور افعال دماغی بمرض خناق ماؤف گردیدی و الحال لیس کذلک و چون
دماغ عضو رئیس است بهر حال اهتمام طبیعت بنسبت او افزونتر است و نیز مزاجش سرد است
ازینجهت از حرارت خفیفه ملحوقه برودی اثر پذیر نمیشود و نیز بعید از موضع ازین باعث
علت واقع شده وصول حرارت کثیره باین عضو باعث تغیر مزاجش نمیگردد بخلاف
فضول که صیانت طبیعت بنسبتش بمقابله رئیس نمیباشد و علاوه ازین انواع انواع
امراض ازین مرض عاید میگردد که اظهار آن درین مختصر گنجایش پذیر نیست تدبیرش تدبیر مرض
اصلی است معه رعایت مرض لاحقه و چون علاج جمیع امراض مختلفه حادثه از مرض آتشک
بسبب مرض واحد اصلی آتشک حادث است لهذا تدبیر مرض اصلی پرداخت و دیگر از فروع تصور باید
گذاشت چه از رفع اصل رفع فرع ممکن میباشد نه بالعکس و باید دانست که حصول آتشک از دو حال
بیرون نیست یا حرارت محدثه این مرض ماده ببدن می یابد تغیر و فسادش بخشیده ظهور فساد
میکند اما در صورتیکه ماده فاسده ببدن یابد فسادش عظیم خواهد شد البته از معالجه معالج حاذق

زوالش نبوده می امکان پذیرست و یا حرارت فاسده حین عدم موجودگی ماده بدنی فقط
کیفیت حاده فاسده احداث کرده فساد مزاج بنماید زوالش عسر البرءست علامت این در
اکثر عدم ظهور آثارش بجلد است و گاه عند شدت حرارت آثار آن بجلد سرخی و ضعف بوجود می آید
بحسب قلة الحرارة وکثرتها علاجش از مسکنات و مبردات و مرطبات معه ازاله مرض
جبلی کرد و دیگر این هم چون امراض دیگر باشند مفید میکرد و چون عروض این مرض از انواع مختلف میباشد
علاجش نیز مختلف است گنجایش این مختصر ندارد ناچار برین قدر مختصر کرده بساست که مرضی میگیرد
از مرض آتشک بوجود می آید بباعث تعسر زوال ماده با سرعت از سبب اختلاف حدوث آن از دوا
بدیهی اثر پذیر میشود پس معالجاتش از تدبیر طول نشوند و دست از تدبیر کوتاه نکند حب برای آتشک
که بجوشش و هم اسهال و قی فایده میکند صمغ تال گوند بامرداسنگ هر یک چهار ماشه هر دو را
سایند در قند سیاه هشت توله هر قدر که کهنه بهتر است چهار گولی بندند اول یک گولی برای غذا
پس هر نازند و سه گولی باقی را تا سه روز هر روز یک گولی بخورد و غذا نخود بریان بی نمک و شیرینی
تا سه روز بخورده باشد بعد سه روز یعنی بروز چهارم اگر بعض سلطان شهرسری باید که در آن
مصالح گرم انداخته باشند بخته هر دو وقت همراه نان گندم بخورده باشد و اگر بعض نه سد باشد
دال چنه بجز یا هو نکار کند بروز چهارم نان و دال ماش هر دو وقت بخورد و بعد از آن نیز روز پنجم
هر چه دل آید بخورده باشد مگر دال مونگ و یا هر یکه از امیرش و دال مونگ تیار شود یا چهلو بخورد
ایضاً بجهت آتشک مجرب مرداسنگ یکصد شتشماشه و نفل کلاه دار فلفل سیاه از هر یک
دوازده عدد و در آب هم سائیده شهرده غلوله بسته دو عدد دو وقت صباح دو دو عدد دو وقت

دو پهر و دو عدد وقت شام تنها تا روز ششم هر روز بخورد و گولیها را در مغز نان خمیری پیچیده
و یا آرد گندم را خمیر کرده قدری از آن گرفته دو قرص خورد ساخته گولیها را از خمیر دیگر در آن داشته
با غلوله ساخته در گلو انداز و پرهیز از آب سرد و جغرات و شیرینی و دال مونگ تا چهل روز لازم است
و غذا از کلیچه نماید و اگر از خوردن گولیها جوشش دهن عارض شود برگ پوست ببول پنجکل
برگ چنبیلی از هر یک پاو آثار در آب انداخته جوشانده مضمضه کنند ایضاً حبیکه در دفع آتشک بغایت
مفید می افتد صبر زنگی یکتوله طباشیر شش ماشه نیلا تو تهه سه ماشه تا گهنته در پاو آثار آب لیمون
بسایند تا که آب خشک شود بمقدار کنار دشتی حب سازند یک حب صباح و شام بخورند و از شیرینی
پرهیز نمایند و در آب لیمو سایند هم طلا نموده باشند ایضاً شنگرف ماشه کته پا تیپا طباشیر
هر یک شش ماشه همه ادویه را با برگ پان بقدر حاجت خوب حل نماید و چهار برابر دانه ماش
حب بندد و یک گولی علی الصباح بخورند بالایش روغن زرد داغ نموده بقدر پنج و چهار فلوس بخورد
باشد و غذا تنها ی این نان با روغن یا با شوربا و پلاو بخورد و اگر از جنس لحم احتراز کرده دال
از هیچ و ترشی و دال احتراز نماید تا دو سه هفته استعمال نماید فوراً برای آتشک بی جوشش
دهن صاف رسکپور یکتوله در شراب و آتشه پاو آثار کهرل نموده خشک نماید چون خشک کامل شود
در ظرف گلی انداخته دیگر ظرف گلی را بر دهن ظرف اول خوب وصل ساخته بگل حکمت بگیرند پشت
ظرف بالا پارچه با آب تر کرده بدارد از ریسمان اکاست و یکتار را فتیله ساخته در چراغ نهد و
روغن پیه پاو آثار انداخته فتیله را آتش دهد و ظرف رسکپور دار را بر بگدان نهد و زیر ظرف چراغ چهار
بلاد تا تمام روغن کور سوخته شود ظرفین سرد شده برهد وقتیکه ظرفها سرد شود از میان ظرف بالا

باحتیاط تمام جو ہر بریده بقدر یکسرخ وزن ساخته در موز منقی انداخته مریض را بخوراند تا ہفت روز
یا زیاده حسب مزاج و روغن زرد ہر قدر که طبیعت برداشت کند ہر روز بخورد غذا لحم ست و اگر لحم بدست
نیاید شیر برنج بخورد و دیگر ہر چیز که مرغوب باشد بخورد لیکن غذا لحم مرغ یا شیر برنج با نبات شیرین
کرده ضرور خورده باشد و از نقل بسکتو و بسکه کا و مرہم ساخته بر زخم استعمال نماید حب آتشک ص
اجواین خراسانی اجواین دیسی اجموده بابرنگ کته بابره مردار سنگ توتیا ہر یک سه ماشه ہیلانوه جمالگوٹه
ہر یک ہفت عدد کہوپره کهنه سیماب ہر یک چہار ماشه گنجه سیاه یکتوله قند سیاه چہار توله باید که اول
ہیلانوه و گنجه را در ہاون دسته یکجا بکوبند و بروقت کوفتن کلاه ہیلانوه دور نماید باز بکوبد که
خوب باریک شود و دیگر ہمه ادویه جدا جدا بکوبد که خوب باریک شوند بعد ہمه ادویه را کوفته سیماب در ادویه
حل نماید که ادویه و سیماب یکذات شود بعد قند سیاه در ادویه مخلوط سازد و در ہاون دسته انداخته
خشت ہر خوب بکوبد و اگر ادویه از کوفتن خشک شود قدری قند سیاه دیگر اندازد وقتیکه قابل بستن
گولیها شود گولیها برابر تخم ریتهه یا کنار صحرائی ببندد و یک گولی چہار پاو گرده درمیان بالائی
جغرات در حلق فرو برد که ادویه در دندان نچسپد باید که ہمچنین ہفت روز صباح بخورد اگر در ہفت روز
باقیمانده ہفت روز دیگر بخورد صحت خواہد یافت و پرہیز از سه چیز نماید دال نخود و نمک و گوشت و شیر
باقی ہر چه خواہد بخورد البته اسہال آمده از سفوف مسہل برائی ماده لا انتہاک خصوصا که حاصل بجلد باشد صحت سیماب
و گندهک را مساوی کجلی نماید و ہر چند سحق کنند ابلغ خواہد بود اما قی کمتر خواہد آورد و اگر کم سحق کنند
قی البته می آرد وقتیکه از کجلی فارغ شود برابر ہر دو جزو حب السلاطین کوفته ہر سه سحق نماید چون خوب
سحق شود بعد از ان سنگ بصری مساوی ہر واحد از سیماب و گندهک گرفته یار کنند و باز سحق نماید

قدری که سنگ باریک گردد همه را برداشته در ظرف گلی آب رسیده لبریز نمایند و کهل رشته آتش را در میان ظرف کور اندازند اگر بر دوا بمقدار دو انگشت آید بهتر والا آب بگیر بریزد و بالای آتش نگاهدارد تا که آب خشک شود و شوره قدری آب و رطوبت باقی باشد که از آتش فرود آورده در سایه و بالا کرده نگاهدارد که آب خشک شود بردارد و نگاهدارد و قدر استعمال دو سرخ است در اخراج سودا و بلغم هم خوب است لیکن لازم است که دوا را در دهن انداخته همراه انجیر که از الیتی کرده باشند فرو برند و احتیاط نمایند که بدندان نرسد بعد خوردن این هرگاه قی آید در اسهال کمی نخواهد کرد بلکه زیاده بی اذیت اسهال خواهد نمود و غذا در روز تناول این مسهل سوا شیر برنج دیگر نخورد و چنین مسهل قویست بجراتو با استعمال نباید کرد **خاتمه در نصایح با مر عیاشی** جمیع حرکات و سکنات قول و فعل جنس زنان بجهت قضا حاجت شهوت است چه غلبه شهوت او از ذاتیات است و عفت از جمله عرضیات از انجاست که هنگام غلبه شهوت کشته شدن را باک ندارد و با وجود عجز و ذلی احتیاج او بمرد تشنه بیست لهذا خواهان رفیق طولانی و غیرهی ذکر که متصف باتصاف طول نعوظ که هنگام کار سست نشود و گرمی در ظاهر پیوست در باطن داشته مجنون الحرکت باشد پس اگر شوق صحبت و خواهش مرد موافقت مکرر خاطر داری امر یکه باعث تنفر معشوقه باشد بمیان نیاری مرغوب طبع نازک او چه باشد و هنگام دلربایی با نیک سخن نازیبا قهر نفرمایی و نه انقدر حلم را اختیار کنی که باعث خرابی تو گردد بلکه تشخیص الامور و اظهار داری میشاید که بملامت رابر درشتی ترجیح دهی شیرین سخنی و بذله گوی عاشق مزاجی اخلاق پسندیده کنی نرم گفتار شجاع خنده طبع بازی دوست باشی خلاف گفته نشوی و تصدیق نشده و هی نهانی و با این همه با وجود عقل کامل مناسبت طبع با نگار مناسب خاطر خلقی داری چرا که بدون حصول این مراتب رغبت او ممکن الوقوع نباشد و حین امکان وقوع رغبت انزال او که اهم مطالب این فعل است و هیچ چیز از لذت دنیا

نسبت بخواهش طبع جبلی او ربایند تر از انزال زن است البته ممکن است و نیز بشاشت و خنده و فحش گو
وصدای ضربات قویه باتصال فرجین حین مقاربت و کثرت ملاعبه قبل از جماع زود تر بلذت آورد
و حرکات نرم بعد از جماع محبت مرد در دل زن ثابت بسازد بلکه هم کاید ان که فرج بغیر لوازمات
انکار و در زبان دارد که انیمعنی هیچ شهوت جانبین است و نظر بطبع عاشقانه و تعشق بقرارانه و ملاسم
بجا آمی مهوده حسب خواهش و رغبت معشوقه رغبت بجماع بیماید چه ملامسه هی مرغوبه هیج لذات
کلی است و فاضلترین لذت از لذات زن جماع است هنگام خواهش وی بل میگویند که اولی
مرتبه خواهش او کثرت خواهش مرد باشد و کهولت سن او حرص را دو بالا می کند و کمی حیا درین سن
معاون برین است هر قدر در جسامت افزون تر در شهوت بیشتر بخلاف مرد سمین البدن که اکثر
ضعیف الباه است و کهولت سن این هر دو برین و استمرار و رب و کثرت جماع قبل بهترین معالجات
دوائیه مؤثر بوده در سایر امراض انسان علی الخصوص جماع ست که باعث انزال می باشد عدو
غضب و غم و هم و اندوه الم فرو نشاند و خنکی اندرین عمل بخوشحالی و محبت مبدل گردد پس جماع زن
مثل مرهم است بر جراحت ریشان ایشان لاجرم مرد عاقل از مجالست انسان بغیر از صحبت
مباشرت از معاشرت احتراز جوید آراستگی زن ساتر عیوب است او بقول ناصح اصلیت او
از خواب ظاهر گردد ابتداء عمل بجهت عشق مرد پس از ان بسبب شفقت مرد بقول جامی مصرع
عاشق آهی معشوق بود سرعت حرکت و نیز علی الخصوص جانب مرد نشان قوت باه او و خستگی او که
بستان بسرعت انزال وی دال است و زیادتی هوس خواهش باعث تنفر مرد و بالعکس و سستی و کم
در حالت قربت محبت زن را زائل سکند حلاوت طرفین بتوافق انزالین حیا و شرم مرد در هنگام

مجامعت مزیل شهوت اوست قدم عریض نشان شهوتناکی مردان بود درازی و سطبری
آلت ایشان است و بطول و غلظت ذکر نشان میدهد و صدا خوش آهنگ با لحان خوش بیان دلدار که
تیغ فراق وی دل را مجروح کرده باشد مشتاق را بسمل مینماید چه غنا افسون زنان است و اظهار
آب دیده بدل اشک در سخن محبت انگیز روبروی زن عمده باعث زود فریبی اوست و مجالست با زنان
پاکیزه نوعمر و فارغی از مکروهات دنیا و انشراح خاطر عمده‌ترین اسباب قوت باه نشسته‌اند چه
خاطر از سبب شهوت نقصان بل کالعدم است و کثرت مجامعت ضارترین اشیا برای
فربهین علی الخصوص مردان را و انفراغ مرد بی‌میل مرام زن بسحق رغبت میکنند و ترجیح دهی سحق
بر مجامعت باختیار عمل و فراغ خلاف واقعی است چه مساس احلیل بر جسم او ترا از حین
برای یقین و لذت جعلی را چه نسبت همسری با اصل بعد جماع مرد احلیل خود را از آب نیمگرم
بشوید و اگرچه جوانان نوعمر را حین شدت ماده منویه خیال بر منهیات و مضار جماع نمیماند و بلکه زبان
طعن نسبت ناصح دراز میکنند ولی عاقبت الیها شیوه خود میسازند در عرصه قلیل نقصانی بهم رسانند
که مدت العمر تدارک آن نمیتوانند و سوء هضم یا بند خفقان یکجا باعث بیحسی بدن و انطفاء حرارت
غریزی کلی میشوند بسبب کمی شهوت مردان مباشرت عادت میگردد و جمهور الناس بسبب ناواقفی این علم انزال خود را
انزال زن متصور نموده و تعدد مجامعت بخیال قرار داد تسلی زن حسب زعم خود بر خیلی ایشان تفاخر
میکنند و حال آنکه از حال واقعی آن آگاه نیستند که تسلی زن در حالت انکشاف و همرازی او که
ادنی مرتبه دو ساعت است بوقوع میرسد چه جای یک دو جماع چرا که با این عرصه ممتد هم از گرد و محمول
بر واقف کاری مرد است زن که هم‌صحبت شود اگر بحسب اتفاق قوت فعل مجامعت باعث

تشتت خاطر وغیره نباید از نزدیکی او باز مانده بل باظهار نفر مزاج از دست درازی وغیره لوازمات
مجامعت خود را دور دارد و بقول لوندگان عیاشی در حالت عدم قدرت جماع هرگز از مساس
و دیگر حرکات جابیجا درگذر نکند چراکه در صورت عدم ظهور مساس وغیره سبکی مرد است و بعضی که در
طفولیت قوای باغی بقوت میدارند درین سن ازین فعل باز میمانند و در شباب وقت ظهور ضعف
قوای را غبت این فعل بوده تا مدت العمر تارک آن نمیشوند لمرایند نقصان عقله فی هذه السن
و بعضی را در طفولیت ضعف قوای انگیز میگردد بسبب عدم تمیز نیک و بد گرفتار این فعل بوده حین
ظهور شبابیت که باعث قوت قوای باغی است بخیال معیوبیت باز می آیند غرضکه کسیکه شبابیت سابق
این امر میشود تا زندگی ترک نمی نماید لان اختیار هذه الفعل فی هذه السن دال علی نقصان
عقله و آنانکه بطفولیت گرفتار گردند بشباب باز میمانند بظهور قوت الممیزة فی هذا الزمان و آنکه
ضعف قوای جسمانی خلقی و ضعف قلب پیدایشی دارند همیشه گرفتار دام بلا بوده از هیچکار باز نمی آیند
وقتی من الاوقات خواه قوای شهوانی قوی باشد خواه ضعیف و بل عند شدت قوای شهوانی الی الرحم بحسب
صحبتی وقت شبابیت و دیگر امورات دنیوی عامل این فعل بوده انجام باز می آید الا طالب شایق هم
این فریق شنید بنا الضعف خلقته و تصور حسن و جمال زن حین مقاربت علی الخصوص مع اللذات باعث بر سرعت
انزالست چنانچه در صورت وقوع همصحبتی مرد بطی الانزال با زن سریع الانزال مضرت بخیله و
مجامعت بلذت و تصور حسن و جمال و دفعیه بطی الانزالی خود بسیج بدرجه زن شایق لی توافق انزالین حظ می
یابد مرد عیاش در وعکو باظهار شهوت بیا شد و جزو عیاشی بجیای دانسته و زن عیاش این ا
فاحشه را عدم سیر از مجامعت نامیده اند کمال عیاشی که هر که همصحبت شود راضی و خوش باشد

و غایت تماشبینی نقصان آب طرفشانی کروه آب خود را نگاهداشتن است طوریکه ممکن باشد بوجهیکه
ثبوت آن بمعشوقه نشود چرا که وقت انکشاف این امر بطرفشانی سبب انقباض او میگردد و فایده نگاهداشتن
آب خود ظاهر که زنان کثیره را از شهوت واحد خوشنود کردن از خواص شخص واحد نیست الا البته اگر اختیار شود
مذکوره بالا مرعی خواهد شد البته ممکن است و اظهار شهوت بیش کس ناکس یا ذکر لحوق عارضه از قبیل جریان
و سوزاک و آتشک بطور تفاخر سبب قلت و نقصان مظهر است در باه صاحبان حرکت بیعیه قویه
باعتبار خلقت قوی الانعاظ میباشد اگرچه بسبب کثرت استعمال و یا غیر آن ضعفی بهم رسانیده باشند
بزودی بعد جماع بول کردن علاوه از ضعف باه موجب سلسل البول و بول فی الفراش میگردد و مجربون
بتجربه برداخته اند که رفتن با پای برهنه ساقط میکند شهوت را و بالجمله عامل و مشتاق جماع را باید که از فصد و حجامت
و ارسال علق و اسهال و غیره استفراغات قویه خود را دور دارد و خاطر خود را از مکروهات دنیوی
گرفتار نسازد و علی الخصوص از غم انگیزی فکر که از بس ضارترین اشیا است بفعل جماع و صاحبان ضعیف القلب را
اکثر بسبب لحوق و طیش خفقان قلبی که جبن جرات و اقدام موجب بد لازم میباشد قدرت بفعل جماع زنان
نو امکان پذیر نمیباشد بلکه در دو سه مرتبه مشکل قادر بر جماع میشود و حبس منی بمدافعت آن حین میلان
طبیعت با نزال ضارترین میباشد و در اکثر بغیبت احد البیضتین میرساند و جماع در حالت تقاضا
بول و براز و یا بعد ریاضت و یا حرکت قوی یا بعد انفعالات نفسانیه ممنوع است و تا که قوای بنیه قوی
خواهند بود اثر دوا بزودی ممکن الوقوع است چنانچه عمر شباب است که باعث زودی تاثیر فعل دوا میگردد و همچنین سهولت
و شیخوخت سبب دیر اثر دوا میباشد از انجاست که تا اثر تا که قوی نخواهد بود از موثر ظهور اثر بزودی نخواهد
گردید پس در صورت ضعف قوی تاثیر دوا دیر و کمتر ظهور میابد و چون تخم مرغ بمزاج اکثر مردمان انفع

احداث حرارت میکند بهر که موافق باشد مثلش غذای مقوی باه منظور نگذشته خصوصاً تخم مرغ را در آب
جوش داده سفیدی از او دور کرده و دران زردی یکدو سرخ کشته قلعی یا زمرد خوردن و از بیضه گنجشک
میشود و حکما را در تعدد جوش اختلافست چنانچه از مطالعه کتب عند مساس حاجت عالم باید شد و دیگر
طریق خوردنش بسیار است بعضی خاگینه مرتب میکنند و برخی در روغن نیمه قدری نمک بر آتش بریان نموده
بیمایند و بعضی در شیر و شکر و غیرها حلوا ساخته میل میکنند غرضکه بطوریکه مرغوب باشد برغبت شوند
و همچنین بالای شیر را در تولید منی اثریکه معاینه گردید شاید که در دیگر با غذا آن نبوده باشد لانه یولد
اللبن المنی والمنی مادة الشهوة واکثار اکل خس و هرکد و غیر آن که ازین قبیل باشد قاطع باه است و همچنین
خوردن آب سرد بعد جماع فوراً اعنی بازمانیکه حرارت حادثه از حرکت جماعی رو بکمی نیاورده
باشد از بس ضار ترین است برای باه و استعمال ادویه بارده کثیره مضره باه می فهمد و همچنین
خورده جماع کردن جنون می آرد مخفی نباشد که نسخهای مختلف المزاج درین مختصر درج
گردید بر حسب مزاج اصحاب خود حار را از بارد تمیز داده استعمال باید شد بر ظاهر که در صورت عدم تمیز
و استعمال حار مقابله ضعف سبب باه حار نقصان بر نقصان خواهد برداشت زیرا که معالجه
بالضد مختار حکمای متقدمین و متاخرین قرار یافته قد فرغ من تسوید هذه النسخة فی تاریخ خمس عشر
یوم جمعه من شهر محرم الحرام سنة الف و مائتین و سبعة و سبعین من هجرة النبی الحجازی
صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم فی غایة العجلة و فی عین التردد
و کثرة العلایق و هجوم العوایق فقط باب تمت

معصیت امور محمد مقصود

خاتمة الطبع

سپاس ایزد که اندرین روزهای دلفروز نسخهٔ معتبر که مسمی به ضیاء الابصار فی حد الباه که هر سطرش محاوی به هزار حکمی و هر صفحه اش مشحون برموز علمی است اگر بنظر با فهمان در آید سواد مردمک افزاید و اگر بمطالعه خردوران رسد از روح افزای قلبی گردد باعث نفع تمام و موجب سود هر خاص و عام است از تالیف حکیم بی بدل طبیب بی مثیل بقراط فطرت فلاطون فطنت جامع المعقول و المنقول حاذق زمان مسیحای دوران حکیم غلام محمود خان دام فیوضکم که با هر خردش شخص تشخیص بیمعنی و بیش و بیمش شفای کالهٔ خدمتی است نظارگیان و الا نظر را افرده و نگزیدگان خردوران نوید که بتاریخ هفتم ماه رمضان المبارک سنه ۱۲۶۸ هجری بتصحیح طبیب بی نظیر حکیم غلام رضا خان برادرزاده مصنف حسب فرمایش مشفقی محبی محبت پیشه مهرور محمد یوسف سوداگر باهتمام امو جان بمطبع احمدی واقع دهلی منطبع گردید امید از اهل مطابع است که بی اجازت مصنف موصوف این نسخه را طبع نسازند فقط

قطعه تاریخ از تصنیف مرزا محمد علی بیگ صاحب تحصیلدار

حکیم بی بدل محمود خان نام	فلاطون حکمت و بقراط فطرت
چو قانون نفیس کرد تالیف	بپاس خاطر یاران صحبت
پی تاریخ آن تالیف محمود	خرد گفتا گل گلزار عشرت

۱۲۶۸

قطعهٔ تاریخ از تصنیف مرزا قربانعلی بیگ صاحب

کتاب نادر محمود خان حاذق دهر ‏— بروی اهل جهان باب علم و فضل گشود
بفکر ناقص خود سال طبع آن سالک ‏— ایاغ سور نوشتیم و منظر محمود
۱۲۷۸ ۱۲۷۹

ایضاً

نالی بقراط افلاطون عصر ‏— آنکه نام او بود محمود خان
اندرین تالیف نفع انگیز دهر ‏— کرده صد اسرار علمی را نهان
سال طبعش گفتم و سالک بگفت ‏— راز علم اسرار حکمت سال آن
۱۲۷۸

ایضاً

درین روزها طبع شد این کتاب ‏— که مبنی است بر نفع اهل جهان
چو پرسید سالک ز من سال طبع ‏— بگفتم چه تالیف محمود خان
۱۲۷۸

قطعهٔ تاریخ از تصنیف مرزا شمشاد علی بیگ صاحب برادر مرزا قربانعلی بیگ صاحب

ارسطو زمان محمود خان کو ‏— بماند تا جهان باشد بفرحت
نکاتی چند باهم کرد آراست ‏— معانی بیکرهی مملو بحکمت
چو طوبی هر ورق از عیش پر یافت ‏— بگفتا سال آن اوراق عشرت
۱۲۷۸

قطعهٔ تاریخ محمد مقصود کاتب

چون کتابت تمام شد مقصود ‏— فکر تحریر گشت از من دور
روشنی یافت طبعم و گفتم ‏— سال اتمام آن ضیاء سرور
۱۲۷۸

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۱	فشرافت	بشرافت	۲۹	۱۴	قلب	قلت
۱۰	۹	ذیوتی	دیوتی	۳۰	۴	مرورا	ومرورا
۱۵	۷	تجوید	نجوید	۴۱	۱۳	جاذبہ	جاذبه
۱۶	۴	تشرب تشرب تشراب	تشرب شراب	۴۳	۵	باشبه	یا متشبه
ایضاً	۹	ناقص	ناقص	〃	۱۷	فرج	فرح
۱۷	۱۴	واصل	وواصل	۴۵	۱۵	فایت	غایت
۱۸	۱۱	علی العموم	که علی العموم	〃	۱۴	علته	علة
۲۴	۱۳	اسودگی	آسودگی	۴۶	۱۳	وده	بوده
۲۷	۷	فضل	فصل	۴۹	۷	زغم	زعم
۲۹	۱۴	ترطیب	ترغیب	۵۰	۱۴	بتنر	بدتر
۳۲	۱۱	نگاشته	نگاشته	۵۴	۷	بباشد	باشد
۳۳	۴	دوم	ودم	۵۶	۱۵	بانه احساس	احساس
ایضاً	۱۴	میگردد	میگردید	۵۸	۱۴	شهوت	متصبه
〃	۱۶	نیک	تنگ	۵۹	۸	فاسد	فاسده
۳۴	۶	حدوث	حدت	۶۱	۴	خود	خودرا
〃	۹	انتفاخی	انتفاخش	〃	〃	کنند	میکنند
۳۵	۱۴	نمیگردند	نمیگردید	۶۳	۱۴	واصل	دراصل
〃	۱۶	منوانست	منونیست	۶۵	۱۶	نائوف	مائوف
۳۶	۱۳	گناد	گنانند	۶۶	۵	فضول	فصول
۳۷	۷	حساس	حساس است	〃	۱۵	فضول	فصول
〃	〃	ریح	رنج	۶۷	۱۰	انشاخ	امشاج
〃	۱۶	اند	اند	۶۸	۱۱	فضیلت	فضلیت
〃	۱۶	مستجیل	مستجبل	〃	۱۴	بدانست	بدنست

۱۶۰ غلطنامہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۴	۳	المادۃ المنی	مادہ المنی	۱۰۷	۵	عورث	عورت
״	۵	نصیب المادہ	نصیب مادہ	۱۰۸	۶	بہ	بر
״	۸	العضو المولود	عضو المولود	״	۱۲	خورت	عورت
۷۵	״	چون	خون	۱۱۰	۱۰	بہیمی	قوای بہیم[illegible]
۷۷	۲	منفضلہ	منفصلہ	״	۱۵	بدامو گیری	بدامن گیر[illegible]
۸۱	۱۲	بلفظ گرو	یکی از اینشا در جمیع بلفظ گرو	۱۱۱	۴	بیداد	بیدار[illegible]
۸۲	۹	میماند	می یابد	״	۱۳	شاتقین	سابقین
״	۱۲	خلبہ	غلبہ	۱۱۲	۱۷	بسبب	نسبت
۸۴	۲	واکثر	واگر	۱۱۷	۵	بخار	بحار
״	۱۴	غلبہ مادہ	یا مع نساء در حین غلبہ مادہ	״	۱۲	درم	وام
۹۰	۵	بالغرض	بالفرض	۱۱۹	۱۵	یا باعث	تا باعث
۹۱	۱	ادہ	مادہ	۱۲۳	۱۷	لاحتقال	لاحتقا[illegible]
۹۱	۸	مر	مرد	۱۳۰	۸	ویم آثار	دریم آ[illegible]
״	۱۱	ان	این	۱۳۲	۱	سنگ	[illegible]
״	۱۲	اصام	انضمام	۱۳۹	۱	سہید	سپی[illegible]
״	۱۵	بمالت	بباعث	״	۱۲	میلان	سیلا[illegible]
״	۱۷	صف	ضعف	۱۴۳	۹	سرما	سرمہ[illegible]
۹۲	۱۳	جبل	حبل	۱۴۴	۱۰	زرشک	گلنار [illegible]
״	۱۷	سین	ازین	۱۴۵	۵	بکس	بکسے
۹۳	۵	غالب	و غالب	״	۱۴	دمن	دہن
״	۱۲	بل	و بل	۱۴۸	۴	مسار الیہ	[illegible]
״	״	وضعطہ ضیقین	[illegible] ضغطہ ضیقین	۱۴۹	۱۱	تناہی	اشتہا[illegible]
۹۵	۶	آواز	اورار	۱۵۰	۷	بگوید	بگوید
۱۰۰	۱۶	زن	رحم	۰	۰	۰	۰
۱۰۸	۱۱	فشرطیکہ	بشرطیکہ	۰	۰	۰	۰
۱۰۹	۷	گرہ	گردہ	۰	۰	۰	۰